تفسیر احمد

سورة الحج

Ketabton.com

۱۷

جزء

ترجمه و تفسیر سورة «الحج»

تتبع و نگارش: امین الدین سعیدي - سعید افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحج

جزء 17

سورۀ حج در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و هشت آیه و ده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به‌سبب اعلان فریضۀ حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل الله بعد از بنای بیت عتیق الهی، به‌نام «حج» نامیده شد.(آیۀ:27 همین سوره).
این سورۀ مبارکه در برگیرنده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام ازخصوصیات سوره‌های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سورۀ مکی، چون ایمان به خداوند لایزال، توحید و معاد نیز بحث به عمل آورده است، از این روی جمهور علماء بر آنند که در این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

خصوصیات خاص سورۀ حج:

مفسران در مورد مکی بودن ومدنی بودن این سوره با هم اختلاف دارند، هر دو روایت از حضرت ابن عباس منقول است. جمهور مفسران بر این عقیده اند که این سوره ترکیبی از آیات مدنی ومکی است، وامام قرطبی این نظریه را أصح قرار داده است، ونیز فرموده است که از عجایب این سوره است که بعضی از آیات آن در شب وبعضی در روز، بعضی در سفر وبعضی در حضر، بعضی در مکه وبعضی در مدینه، بعضی هنگام جنگ وجهاد، وبعضی در حال صلح وأمن نازل شده أند، وبعضی از آنها ناسخ وبعضی آنها منسوخ وبعضی محکم وبعضی متشابه می باشند؛ زیرا بر تمام اصناف تنزیل مشتمل است.
بطور مثال آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (آیه 1 سوره حج) در حال سفربر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل گردیده، وآن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول ، آیه مبارکه آنرا با صدای بلند تلاوت نمود، همراهان سفر، صحابه ی کرام با شنیدن صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند، آن جناب آنان را مورد خطاب قرار داد که: آیا شما زلزله قیامت را که در آیه ذکر شده است می دانید که در چه روزی واقع می شود، صحابه عرض کردند: خدا ورسول او بهتر می دانند، آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آن همان روزی است که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام دستور می دهد که اهل جهنم را جدا کن، آدم علیه السلام، عرض می کند: اهل جهنم چه کسانی هستند؟ خداوند می فرماید: از هر هزار نفر نهصدودونه 999 نفر، فرمود: در آن هنگام است که به سبب خوف وترس کودکان پیر می شوند وزنان بار دار سقط جنین می کنند، صحابه کرم با شنیدین آن پریشان شندند وعرض کردند: یا رسول الله چی کسی است، آنکه از ما نجات می یابد؟ فرمود: شما اندیشه ای نداشته باشید اهل جهنم از یأجوج ومأجوج هزار نفر می باشند واز شما یک نفر ، این مضمون در صحیح مسلم وغیره به روایت ابو سعید خدری نقل است ، ودر بعضی از روایات آمده است که در آن روز شما با دو گروه از مخلوق قرار می گیرید ، که هر گاه آنان با هر اجتماع باشند ، آن از روی آمار ، غالب واکثر می باشند ، یکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

یأجوج ومأجوج ، دوم ابلیس وذریه ی او ، واز اولاد آدم کسانی که قبلاً مرده اند (لذا بیشتر تعداد نه صدونود ونه از آنها می باشند) همه ی این روایات در تفسیر قرطبی وسایر تفاسیر نقل شده اند .

حج:

حج درلغت: به معنی قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای انجام اعمال بخصوصی.

در قرآن عظیم الشأن ده بار بحث از « حج » با تکرار کلمه « حج » بعمل آمده است. نه (۹) بار این کلمه با تعبیر « حج » به فتح حا (و یك بار) در آیه 97 سورۀ آل عمران (با تعبیر) حج به کسر حاء بیان شده است.

کلمۀ« حج » به فتح حاء (در لغت بمعنی قصد با حرکت است؛ کلمۀ« محجه » به معنای راه هموار و مستقیمی است که انسان را به مقصد رهسپار می سازد.

ارتباط وپیوند سورۀ حج با سورۀ قبلی:

سر آغاز این سوره با پایان سوره ی الأنبیاء ارتباط دارد بدین ترتیب که: آیه های پایانی سوره ی أنبیاء فرا رسیدن روز رستاخیز وخوف وترس سخت آن روز را بیان می کند. [أنبیاء/۹۷] و طلیعه ی این سوره با آیه ی **«... إن زلزلة الساعة شيء عظيم يوم ترونها تذهل...»** آراسته شده است.

سوره ی أنبیاء در بیان سرگذشت بیشتر از ده تن از پیامبران، اثبات توحید و یکتایی الله، ترک شرک و ایمان به معاد است. در این سوره ی حج درباره ی گونه های مختلف آفرینش انسان و دوران متعدد آن، اِبداع آسمانها و زمین، زنده کردن انسانها برای روز حساب و کتاب به استدلال می پردازد، سپس برای اِلتفات نمودن به احوال ظالمان و نابودی آنان و سراها و قصر های شان و پندپذیری از آن، اندیشه ها وعقل را بیدار می کند.

تعداد آیات، کلمات وحروف سورۀ حج:

تعداد آیات سورۀ حج طوریکه یاد آورشدیم به هفتاد وهشت آیه میرسد، تعداد کلمات آن هزار و دویست و هفتاد ویك کلمه می باشد.(البته قابل تذکر است که اقوال علماء در این بابت مختلف است.) تعداد حروف سوره حج به؛ پنجهزار و نود وپنج حرف می رسد (طوریکه علمای کرام درمورد تعداد حروف سوره های قرآنی نظریاتی مختلف دارند.)

یادداشت:

آیات (18 و77) « سورۀ حج » دارای سجدۀ تلاوت می باشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی درموردحکم سجدۀ تلاوت را درسورۀ «النجم» همین تفسیر مطالعه فرماید.

فضیلت سورۀ حج:

عَنْ ابن مسعودٍ قَالَ: **«أول سورة نزلت فيها السجدة الحج، قرأها رَسُولُ الله فسجد وسجد الناس إلا رجل أخذ التراب فسجد عليه فرأيته قُتِلَ كافِراً».**

ابن مسعود (رض) می فرماید: اولین سوره ای که نازل گردید و در آن، سجده وجود داشت، سورۀ حج بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را تلاوت نمود و سجده کرد و مردم همراه ایشان، سجده کردند به جز یک نفر که مقداری خاک را برداشت (وبدون اینکه سرش را پایین کند) بر آنها سجده کرد. بعدها وی را دیدم که در حالت کفر کشته شد» (روایت حکام نیشابوری در المستدرک با سند صحیح.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

فضیلت بخصوص سورۀ حج:

مفسیر عبد العزیز در تفسیر خویش تفسیر فتح العزیز می فرماید: از شگفتیهای این سوره آن است که در شب و روز، در سفر و حضر، در مکه و مدینه، وقت جنگ و استراحت و به صورت محکم و متشابه شرف نزول یافته است.

خطاب این آیه به همه ی مردم از آدم تا روز قیامت است که بدین وسیله خداوند، شیوه ی پرهیزگاری و حق شناسی را به آنان دستور می دهد و از بیم و هراس قیامت و زلزله ی سخت و چگونگی آخرت باخبر شان می کند تا جز راه راست راه دیگری در پیش نگیرند. پس ای مردم! از سزای الهی بترسید، اوامر اش را اطاعت کنید و به حق گرایید و از نافرمانی دوری واجتناب نماید ، قطعاً این کره ی زمین شما چون سایر پدیده های هستی، زیر و زبر می شود و رویدادی وحوادث وحشتناک ودهشت انگیز است و چنان دلها را به لرزه در می آورد که کسی تصور سختی آن را نخواهد کرد. وقتی قیامت برپا شود، کافران خوار و زبون می گردند و مؤمنان سرافرازند، زمین، سخت به جنب و جوش در می آید، کوهها درهم کوبیده، خورد و ریز می شوند و همچون خاک به هوا برمی خیزند و پراگنده می شوند.» (واقعه آیات 1 الی 6)، (سوره الحاقه آیات 14 و15) ، (سورۀ زلزله، آیات 1 و2).

آن روز مادران مهربان و دلسوز از شیر دادن به نوزادان خود غافل می مانند، حتی پستانشان از دهان آنان بیرون می کشند و جز به خود در فکر عزیزترین کسانشان نیستند. زنان آبستن هم از خوف وترس آن روز، سِقط جنین می کنند. مردم را افتان و خیزان و بی حال و مست واره می بینی، طوریکه تصور می شوند که نیشه شراب شده اند ،حال آن که خوف ، ترس ودهشت، سست و ناتوانشان کرده و نزدیک است دلها از بیم آن روز از قفسه ی سینه بیرون به افتد.

در میان مردم کسانی بدون دانش و بینش و اندیشه، درباره ی یکتایی الله، صفات و افعالش و درباره ی قدرت او مجادله می کنند و سر انکار دارند.

صاحب تفسیرکشاف می فرماید: این آیه، عام است و جدال بدون منطق و دانش در مورد کارهای الله متعال جایز نیست؛ اما مجادله ی نیکو و از روی دلیل و دانش رواست. (سورۀ نحل، آیۀ 125).

مجادله ی باطل مانند این که: مشرکان می گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ این مثال را جز برای جدال و دشمنی بیان نمی کردند.(سورۀ زخرف آیۀ 58). پس هر کس از راه و روش شیطان را پیروی کند، او را دوست بدارد و یار و غمخوار خود پندارد، در چاه تاریک گمراهی افتاده است و شیطان او را تا قعر آتش دوزخ می برد.

محتوای سورۀ حج:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم که سورۀ حج در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره‌های مدنی که به أمور تشریع می‌پردازند، جوانب تشریع را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. با این که این سوره در مدینه نازل شده است اما فضای سوره‌های مکی بر آن غالب است. به این معنی که موضوع ایمان، و توحید و برحذر داشتن و تهدید و حشر و نشر و جزا و مناظر قیامت خوف وترس این روز، به صورتی بارز در این سوره انعکاس یافته است. تا جایی که نزدیک است خواننده تصور کند از جملۀ سوره‌های مکی است. و در کنار این، موضوعات تشریعی از قبیل اجازه‌ی قتال و احکام حج و ذبح، و

(c) ketabton.com: The Digital Library

أمر به جهاد در راه الله و سایر موضوعاتی که از خصوصیات سوره‌های مدنی است، وارد شده است، وطوریکه در فوق هم متذکر شدیم برخی از علماء آن را از جمله سوره‌های مشترک بین مکی و مدنی دانسته‌اند.

- سورۀ مبارکه حج با سرآغازی خشن و ترسناک شروع شده که قلب‌ها را به لرزه در می‌آورد و ازخوف وترس آن عقل تعجب می کند. این سرآغاز هولناک عبارت است از زلزله‌ای شدید و سرسام‌آور که قبل از قیام قیامت و زمان رستاخیز به وقوع می‌پیوندند و خوف ورعب را بر قلب انسان مستولی می‌کند؛ زیرا فقط منازل و قصر ها را زیرورو نمی‌کند، بلکه هراس آن به مادران شیرده می‌رسد و آنها را از شیرخوارگان غافل می‌کند و بارداران از شدّت خوف وترس آن روز بار خود را سقط می‌کنند و انسان‌ها از ترس و وحشت آن روز همچون انسان مست می‌گردند. هیبت وترس این روز قلب انسان را می لرزاند؛ طوریکه می فرماید: **« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿۱﴾** ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است.
- این سوره موضوع را ازخوف رعب وترس رستاخیز انتقال داده و به ارائه‌ی دلایل بر تحقق حشر و نشر می‌پردازد تا بر تحقق حشر دلایل اقامه کند. سپس به بحث درباره‌ی دار جزاء می‌پردازد، سرایی که در آن انسان به پاداش عمل خود نایل می‌آید، اگر خیر باشد، پاداش خیر می‌بیند و اگر شر باشد، جزای آن را می‌بیند.
- این سوره همچنین درباره‌ی بعضی از مناظر روز قیامت بحث نموده است که در آن نیکوکاران در اقامتگاه پرنعمت، و بدان وگنهکاران در دوزخ اقامت دارند.
- این سوره سپس به بحث درباره‌ی حکمت اجازه‌ی قتال با کفار پرداخته و اماکن ویران شده به سبب ظلم وستم ساکنانش را مورد بحث قرار داده است. و بدین ترتیب سنت خداوند متعال را در دعوت‌های پیامبران، بیان کرده است تا مسلمانان از سرانجام خود اطمینان خاطر داشته باشند، سرانجامی که وعده‌ی آن را به شکیبایان داده است.
- در آخر سوره، برای پرستش بت‌ها توسط مشرکان مثل زده، و روشن کرده است که چنین معبودانی ناتوان‌تر و ناچیزتر از آنند که پشه‌ای را خلق کنند، تا چه رسد به این که انسانی شنوا و بینا را هستی بخشند، و سوره انسان را به پیروی از آیین پاک ابراهیم، آیینی که به منزله‌ی زیربنای ایمان و بنیان و اساس توحید است فرا خوانده است.

و سرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به پروردگار با عظمت است. (بنقل ازتفسیر صفواة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

ناسخ ومنسوخ:

قرآن از جانب خداوندی است که جهانیان را با علم قدرت و حکمت خود آفریده است و اوست که این قرآن را بر بنده اش محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و خود او هم حافظ آن خواهد بود:**« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر 9)** یعنی: ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم!

بنابراین خداوندی که بر هر چیز تواناست، و تمامی کائنات را با قدرت و علم خود نگه داشته است، قران و کلام خویش را هم محفوظ نگه داشت و هیچ شک و تردیدی وجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

ندارد که این قرآنی که اکنون در دست انسانهاست، تمام و کمال همان قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده بدون کم و کاست و یا فزونی برآن.
وکسی که بر آن شک کند و یا منکر آیه ای از آن گردد او به اجماع امت کافر است زیرا در حقیقت منکر آیات خداوندی شده است.
اما گاهی برخی از آیات قرآن توسط آیات دیگری نسخ می شوند،
ناسخ: یعنی آنکه آیه یا حکمی جدید توسط خداوندمتعال بر پیامبرش نازل می گردد و توسط آن آیه یا حکم سابق را تغییر می دهد، به آیه یا حکم سابق هم منسوخ گویند، یعنی آیه و حکمی که نسخ شده است. اما ناسخ انواع و حالتهای مختلفی دارد:

- گاهی فقط حکم آیه ای از قرآن نسخ می شود ولی لفظ و تلاوت آن آیه در قرآن باقی می ماند.
- گاهی فقط تلاوت آیه نسخ می شود ولی حکم آن باقی می ماند.
- احکامی که مربوط به دوران پیش از اسلام بوده و در بین مردم باقی مانده بود، توسط برخی از آیات منسوخ شدند.

تمامی این امور هم بنا بر حکمت خداوند متعال رخ می دهند و می توان گفت که یکی از حکمتهای آن، والله اعلم، نزول تدریجی آیات و احکام قرآن بر مردم آنزمان بود و چون آنها از جاهلیت به اسلام وارد شده بودند، بنابراین خداوند متعال بنا به حکمت خویش برخی از احکام را در طی چند مرحله بر آنها تشریع کرد تا آنها اندک اندک به مرور خود را با قوانین اسلام تطبیق دهدند، بعد که نفوس آنها ثابت گشت، آنوقت بود که خداوند حکم اصلی را نازل می کرد و حکم سابق را نسخ می نمود.

سایر خصوصیات سورۀ حج:

سورۀ حج از سور مثانی می باشد (لست سور مثانی در ... ویا گفته شود که سوره های مثانی عبارت اند از: ...). مثانی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثانی آن فرض شده اند.
سوره های مثانی عبارتند از: احزاب و حجّ و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و إبراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر.
از خصوصیات سورۀ حج دو سجده ای بودن آن است. آیات هجده و هفتاد و هفت این سوره دارای سجدۀ تلاوت می باشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه وتفسیر سورۀ الحج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است.(۱)

«زَلْزَلَةَ» یعنی حرکت شدید، و اصل آن از **«زلّ»** به معنی زایل شد و حرکت کرد، آمده است. **«زلزل الله قدمه»** یعنی پای او را به حرکت آورد. و لفظ **«زلزله»** برای امور هولناک وسهمگین به کار می‌رود.(صفواة التفاسیر علی صابونی).

پروردگار با عظمت ما در این آیۀ مبارکه همه مردم را مورد خطاب قرار میدهد که از پروردگارشان که نعمتهای ظاهری و باطنی به آنها بخشیده است بترسند. یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات ـ از عذابش درپناه أمنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد انسان است که اثر اعمال نیک است، بعضی از علماء گفته‌اند: تقوا یعنی خدا تو را در حال ارتکاب عمل نهی شده نبیند، بلکه اوامر و دستورات او را به طور کامل انجام دهی امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک می‌باشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است.

«زَلْزَلَةَ»:

حرکت و تکان سختی که در سازمان عالم هستی در آستانه رستاخیز ایجاد می‌گردد و کوهها را از جا می‌کند وابحار را به هم می‌ریزد و آسمان‌ها را در هم می‌کوبد (سوره واقعه آیه 4).

«السَّاعَةَ»: هنگامه رستاخیز قیامت (سوره أنعام آیات 31 و 40).

زلزله قیامت:

واقعاً زلزلۀ قیامت حادثۀ بزرگی است که به مقدار قوت وعمق آن نمیتوان پی برد. این همان زلزله‌ای است که یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد و به قول جمهورعلماء، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا به وقوع می پیوندد.

چون وقتی قیامت بر پا میشود زمین به لرزه میافتد و تکان میخورد و کوهها از جا کنده شده و تکه تکه گشته و به تودهای ازریگ وخاک تبدیل میشوند، سپس غبار شده و به هوا میروند. در آن روز مردم به سه گروه تقسیم میشوند. پس در آن وقت آسمان میشکافد و آفتاب و ماه در هم پیچیده میشود و ستارگان پراگنده میگردند و پریشانی و اضطراب شدیدی که دلها را از جا میکند بر دلها مستولی میشود، و کودکان از شدت خوف وهئیبت این روز پیر می شوند ، وچیزهای سخت از هیبت آن ذوب میشوند، بنابرپروردگار با عظمت مای فرماید: **« يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ »**(حج:2)(روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را می‌نهد. و مردم را مست می‌بینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.)

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ روزی که زلزله قیامت ار میبینید آن چنان هول و هراس سراپای مردمان را فرا میگیرد که همۀ زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهادهاند کودک خویش را رها میکنند، با اینکه، با اینکه مادر به

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدت کودکش را دوست دارد، به خصوص در این حالت که او در آن به سر میبرد.
وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا و از شدت وحشت و هراس آن روز همه بارداران سقط جنین مینمایند.
وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُم بِسُكَارَى و مردمان را مست میبینی، ولی آنان مست نیستند، **وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ**. بلکه عذاب الله بسیار سخت است، بنابر این عقلهایشان پریده و دلهایشان از جا برکنده شده و به گلو رسیده است،
در این روز پدران برای فرزندان خویش کاری نمیکنند و فرزندان نیز به پدران خویش کاری کرده نمیتوانند.
و در این روزطوریکه قرآن عظیم الشأن می فرماید: **«فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ «33» يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ «34» وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ «35» وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ «36» لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ «37»** (آیات 33 الی 37 عبس) (پس چون آواز سخت و هولناک (قیامت) بیاید. ﴿34﴾ روزی که انسان از برادر خود می‌گریزد. ﴿35﴾ و از مادر و پدر خود. ﴿36﴾ و از زن و فرزند خود. ﴿37﴾ (چون) هرکس از آنان در آن روز حالتی دارد که برایش کفایت می‌کند.)
و در چنین روزی**« وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا «27» يا وَيْلَتى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا «28»** (آیات 27 و28فرقان) (و (یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گزد؛ می‌گوید: ای کاش من هم همرای پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) در پیش می‌گرفتم. ﴿28﴾ وای بر من! ای کاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نمی‌گرفتم.)
در حدیثی شریف آمده است: امام بخاری از ابوهریره روایت کرده که پیامبرصلی الله علیه وسلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که علم از میان مردم برداشته می‌شود، و زلزله‌های فراوان به وقوع می‌پیوندد و زمان، برای طی مسافت، به هم نزدیک می‌شود و فتنه‌ها و بی‌بند و باری که همان قتل و کشتار است زیاد می‌شود و مال و ثروت شما بسیار شده و به وفور یافت می‌شود».(به روایت بخاری، حدیث شماره (۹۸۹).
خوانندگان گرامی!
درآیات متبرکه (1 الی 4) مبحث دعوت به پرهیزکاری مورد بحث قرار میگیرد.
يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾
روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده ای از کودکی که شیرش می دهد، بی خبر می شود، وهرماده بارداری (جنین) خود را سقط می کند، و مردم را مست می بینی درحالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است.(۲) ای مردم (از عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید). واقعا زلزله (انفجار جهان، و فرو تپیدن ارکان آن، در آستانه) هنگامه رستاخیز، چیز بزرگی (و حادثه هراس‌انگیزی) است. روزی که زلزله رستاخیز را می‌بینید. (آن چنان هول و هراس سر تا پای انسانها را فرامی‌گیرد.
«تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا أَرْضَعَتْ » شیخ مرحوم صابونی علیه الرحمه مفسر تفسیر صفواة التفاسیر می نویسد: مرضع یعنی آنکه می‌تواند شیر بدهد. اما مرضعه زنی است که در حال شیر دادن است؛ یعنی پستانش را در دهان طفلش قرار داده است. از این رو

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمود:**«تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ »** و نگفته است: (کل مرضع) تا بدین وسیله اهمیت و عظمت فراموش کردن و غفلت را نشان دهد؛ زیرا پستان را از دهان شیرخواره بیرون می‌کشد که برایش عزیزترین انسان به شمار می‌آید. و اینهم اوج هراس و آشفتگی را می‌رساند. یعنی از دیدن صحنه‌های هولناک و خوف وترس که در این روز وجود می داشته باشد، زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخواره خود نهاده‌اند، وکودک خود مصروف مکدین شیر می باشد آن را رها و فراموش می‌کنند. یعنی شدت هولناک بودن این روز چنان قوت دارد که مادر شیر ده فرزند شیرخواره‌اش، که بند دل و جگرگوشه اش می باشد آنرا هم رها می کند.

«وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا » و جملگی زنان باردار (از خوف این صحنه بیمناک) سِقط جنین می‌نمایند،**« وَ تَرَى اَلنَّاسَ سُكَارىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارىٰ »** و (تو ای بیننده!) مردمان را مست می‌بینی، ولی مست نیستند و بلکه عذاب خدا سخت (وحشتناک و هراس‌انگیز) است (و توازن ایشان را به هم زده است و لذا آنان را آشفته و خراب، با چشمان از حدقه به در آمده و با گامهای افتان و خیزان، و با وضع بی‌سر و سامان و حال پریشان می‌بینی).

« وَ لَٰكِنَّ عَذَابَ اَللّٰهِ شَدِيدٌ» «ولی عذاب خدا شدید است» پس به‌سبب این رعب وترس بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوۀ بنی‌مصطلق نازل شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بر مردم تلاوت نمود و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری‌که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ ﴿٣﴾

و برخی از مردم کسی هست که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره الله برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند.**(۳)**

نباید فراموش کنیم؛ آنعده انسانهای که: از الله و راه او جدا شود،وبه ببرد، هر لحظه در دام شیطانی اسیر می گردد.

آنچه که دراین آیۀ مبارکه از آن نهی بعمل آمده است، بحث و جدال بدون داشتن علم وفهم می باشد در غیر آن جدال با مخالفان اگر با منطق صحیح و یا منطق خودشان باشد، بسیار درست وبجا می باشد، طوریکه در (125 سورۀ نحل) می فرماید: **« ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...»** (ای پیامبر! مردم را) با حکمت (و گفتار استوار و منطقی) و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن)

واقعاً هم موعظه باید حَسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. (هم محتوا نیکو داشته باشد وهم شیوه و بیان).

شأن نزول آیۀ 3:

ابن ابوحاتم از ابومالک روایت کرده است: که این آیه **« وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ»** در مورد «نضر بن حارث» نازل شده است که انسانی مجادله‌گر بود و می‌گفت: فرشته‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختران خدا هستند و قرآن عبارت از افسانه‌ها و اسطوره‌های گذشتگان است، و بعد از مرگ حشری در کار نیست. ابو سعود گفته است: آیه عام است و شامل او و دیگر عاصیان می‌شود.(ارشاد العقل السلیم ۳/۴).

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۴﴾

(در ازل) بر او نوشته شده است که هر کس با شیطان دوستی کند، پس شیطان گمراهش می‌کند و او را به‌سوی عذاب آتش سوزان راهنمائی می‌کند.(۴)

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که در معنای **«كُتِبَ»**، جبری علیه شیطان وجود ندارد، زیرا در آیات متبرکه دیگر می‌خوانیم که: شیطان با اراده‌ی خود و لجاجت با حقّ، سجده نکرد و به کار الله متعال اعتراض نمود وقسم یاد کرد که مردم را گمراه کند.(حجر، 31- 40.) بنابراین، **«كُتِبَ عَلَيْهِ»** یعنی براساس اراده و تصمیمی که شیطان گرفت، گمراه کردن پیروانش برای او حتمی شده است.

طوریکه در آیه مبارکه بیان شد که: الله متعال در مورد آن شیطان متمرد چنین مقدّر و فیصله نموده است که هر کس از او پیروی کند گمراهش ساخته، و وی را به سزای گمراهی‌اش به عذاب دوزخ می‌رساند.

پیروی ازشیطان، به معنی پذیرفتن ولایت شیطان بر خود است، باید گفت که: شیطان تنها کسانی را گمراه می‌سازد که؛ از او پیروی کنند، نه هر کسی دیگری که بخواهد.

انتخاب راه شیطان و پیروی از او جزعذاب قطعی الهی، هیچ نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. تمام شیطان‌ها، انسان را به یك راه سوق می دهد که در نهایت به آتش سوزآن جهنم منجر می شود.

خسارۀ دوستی با شیطان:

اشخاصیکه رهنمود وهدایات پیامبران الهی را برای وجود الله متعال نمی‌پذیرند، از جمله اشخاصی اند که پیروی راه شیطان می باشند، طوریکه در آیۀ مبارکۀ چهارم این سوره خواندیم:« کسی که از شیطان تبعیت می‌کند و او را سرپرست خود قرار می‌دهد مطمئن باشد شیطان او را فریب خواهد داد و نهایتاً او را به طرف آتش جهنم خواهد برد.»

واقعیت امر هم همین است که: وجود انسان و دلیل حضور انسان در دنیا تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی است تا به کمال برسد، از این رو انسان برای تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی در خود نیاز به حریف و مبارزی دارد که بتواند برای رسیدن به این صفات با او مبارزه کند.

شیطان یک حریف و مبارز برای انسان‌هایی است که قصد دارند صفات اخلاقی خوب را تقویت و رذائل اخلاقی را در خود نابود کنند، بنابراین انسان باید از شیطان که عیوب او را آشکار می‌کند نهایت استفاده وبهره برداری را برای رسیدن به کمال شخصیت خویش داشته باشد.

حضور شیطان در کنار انسان محبت بزرگی از سوی خداوند است، چرا که اگر شیطان نبود انسان نمی‌توانست به کمال مطلوب برسد ضمن اینکه خداوند برخی از بندگان خود را نیز شیطان صفت کرده است، طوریکه می فرماید:**«وَ كَذلِكَ جَعَلْنا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكابِرَ مُجْرِمِيها لِيَمْكُرُوا فِيها وَ ما يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ ما يَشْعُرُونَ »** (آیۀ 123 سورۀ انعام) (و ما این چنین در هر قریه (دهی) مجرمان را بزرگان‌شان قرار دادیم تا در آن دهات، حیله (و فساد) کنند. اما جز به ضرر خودشان حیله سازی نمی‌کنند و (لیکن) نمی‌فهمند.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر خداوند به شیطان مریض و متمرد و سرکش اجازه ابراز وجود و بروز ظهور و قدرت داده است برای این است که انسان برای رسیدن به کمال با شیطان مبارزه کند و در این راه برخی فریب می‌خورند و منحرف می‌شوند در حالیکه شیطان هیچ کس را به زور و اجبار منحرف نمی‌کند.
طوریکه در آیات متعداد ی از قرآن عظیم الشأن از نقشه ها وپلان های شوم شیطان یاد آوری به عمل آمده است و در ضمن هشدار داده شده است تا بندگان او از دام‌های شیطان متابعت نکنند، اما شیطان تا انسان را به جهنم نفرستد راضی نخواهد شد چرا که انتهای دوستی با شیطان همانا آتش جهنم است.
در این هیچ جای شکی نیست که برخی از انسانها با دوستی با شیطان امکان دارد به مال و ثروت و منصب ومقام عالی دست یابد، اما انتهای این دوستی که شیطان گناهان را برای انسان زینت داده است آتش جهنم است، بنابراین خداوند متعال از بندگان خودش می خواهد مراقب وهوشیار باشند تا اسیر دام وتزویر شیطان نشوند.

دوستان شیطان:

دوستان شیطان کسانی هستند که فتنه و فتنه‌انگیزی را دوست دارند، آن‌ها تحت تأثیر وسوسه‌های شیاطین قرار می‌گیرند و به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می‌جنگند:
طوریکه می فرماید:**«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيوحُونَ إِلَى أَوْلِيآئِهِمْ لِيجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»** ؛(بی‌گمان شیاطین به دوستان خود القا می‌کنند تا با شما مجادله کنند، اگر از ایشان اطاعت کنید، یقینا شما هم مشرک می‌شوید.)(آیه 121 سورۀ انعام)
قرآن عظیم الشأن برای این اشخاص خصوصیت های خاصی را ذکر نموده اند که در ذیل به برخی اشاره بعمل می اید:

ترسو بودن:

قرآن عظیم الشأن می فرماید:**«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيطَانُ يخَوِّفُ أَوْلِياءهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ»** ؛ (در واقع این شیطان است که دوستانش را می ترساند پس اگر مومنید از آنان مترسید و از من بترسید). (آل‌عمران: 175.)
واقعیت هم همین است که: نشانۀ دوستان شیطان، ترس و وحشت است؛ زیرا اولیاء الله اهل خوف و ترس نیستند. **«أَلا إِنَّ أَوْلِياء اللهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَلاَ هُمْ يحْزَنُونَ»**؛ »آگاه باشید که بردوستان خدا نه بیمی است ونه آنان اندوهگین می‌شوند.(آیۀ4/سوره اعراف).

بی‌ایمانی و شرک:

از دیگر نشانه‌های اولیای شیطان، بی‌ایمانی است؛ زیرا شیطان فقط بر افراد بی‌ایمان سلطه دارد .«يا بَنِي آدَمَ لاَ يفْتِنَنَّكُمُ الشَّيطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيكُم مِّنَ الْجَنَّةِ ينزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيرِيهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِياء لِلَّذِينَ لاَ يؤْمِنُونَ»؛ » (ای اولاد آدم! زنهار شیطان شما را نفریبد (و در فتنه و گمراهی نه اندازد) طوری که پدر و مادر شما را از جنت بیرون کرد، لباس‌شان را از تنشان بیرون کشید تا شرمگاهشان را به ایشان نمایان کند. البته شیطان و قبیله اش از جایی که آنها را نمی‌بینید شما را می‌بینند. البته ما شیطانها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.) (سورۀ اعراف: 27.)
شیطان از الله و یاد او خوف دارد؛ چرا که هر جا نام و یاد خداست، ملائک الهی حاضرند و با حضور ملائک، شیاطین جرأت حضور ندارند؛ بلکه شیطان فقط بر کسانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلطه دارد که از او پیروی می‌کنند و او را سرپرست خود می‌گیرند و به خدا شرک می‌ورزند.

سست بنیانی:

ضعف و سستی و آسیب‌پذیری از مشخصات مهم دیگر آنها است طوریکه می فرماید: **«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِياء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيوتِ لَبَيتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يعْلَمُونَ»** داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است .(عنکبوت: 41.)

اولیای شیطان به عنوان تکیه‌گاه‌هایی همچون لانه عنکبوت هستند؛ زیرا خانه باید دیوار، چت ، دروازه وسایر ملحقات مستحکمی داشته باشد؛ ولی خانه عنکبوت هیچ یکی را دار نیست. شیطان و اولیای او هم چنین هستند. قرآن به مسلمانان می‌آموزد که نه تنها از اولیای شیطان نباشند؛ بلکه با دوستان شیطان نیز مقابله کنند؛ چرا که آنان بسیار سست عنصر و ضعیف هستند. طوریکه می فرماید: **«الَّذِينَ آمَنُواْ يقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ يقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُواْ أَوْلِياء الشَّيطَانِ إِنَّ كَيدَ الشَّيطَانِ كَانَ ضَعِيفًا »**کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند؛ پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.(نساء: 76.).

برادران شیطان:

هنگامی که ارتباط با شیطان از حد معمول ومتعارف فراتر برود و آن قدر تنگاتنگ و صمیمی بشود که به مرحله برادری برسد، شیطان آن‌ها را به عنوان برادران صمیمی خویش می‌پذیرد و این نهایت سقوط برای انسان است.

قرآن برادران شیطان را کسانی معرفی می‌کند که در خرج اموال و صرف دارایی خود حد و مرزی قائل نیستند و اهل اِسراف و تبذیر هستند.

طوریکه می فرماید: **«وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّياطِينِ وَكَانَ الشَّيطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»** و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را [دستگیری کن] و اضافه خرچی و اسراف مکن؛ چرا که اسرافکاران برادران شیطان‌هایند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است.(اسراء: 27 - 26.).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (5 الی 7) بعد از این که الله متعال ازمجادله‌گران در قدرت خدا سخن به میان می‌آورد، به ردّ ادعای منکران حشر ونشر ودلایل دوباره زنده شدن، می پردازد، و دو دلیل بسیار روشن و واضح را در مورد امکان حشر ذکر نمود: یکی از آن دو در خلقت انسان و دیگری در خلقت نباتات نهفته است. طوریکه خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾.

ای مردم! اگر از دوباره زنده شدن در شک هستید پس (بدانید که) ما شما را از خاک آفریده‌ایم، باز از نطفه، باز از خون بسته، باز از پاره گوشت شکل داده شده و شکل داده نشده آفریده‌ایم، (همهٔ این مراحل) به خاطر این است که برای شما (کمال قدرت خود را) روشن سازیم، و آنچه را بخواهیم تا زمان معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم. باز شما را به صورت کودک بیرون می‌آوریم، باز تا به حد رشد (جوانی)تان برسید. و بعضی از شما جانش گرفته می‌شود. و بعضی از شما به پست‌ترین مرحله عمر و پیری باز گردانیده می‌شود تا پس از (آن همه) دانستن چیزی نداند. و زمین را خشک شده می‌بینی اما وقتی که بر آن باران بباریانیم، به حرکت می‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع گیاهان زیبا و خرم می‌رویاند.(۵)

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد:**«يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ اَلْبَعْثِ فَإِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرٰابٍ»** ای مردم! اگر در قدرت باری تعالی بر زنده ساختن مردگان در شک قرار دارید پس بدانید که او پدرتان آدم را از گِل آفرید، سپس نسلش را از نطفهٔ مرکب از آب منی مرد و آب منی زن خلق کرد.

«ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» یعنی نسلش را از منی بساختیم که از پشت مرد می‌چکد. امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد:**«نطف»** به معنی قطره است و به خاطر کوچکیش به نطفه موسوم گشته است.(تفسیر قرطبی ۶/۱۲).

«ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ علقه » خونی از خون غلیظ سرخ رنگ، **«ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ »** سپس پارهٔ گوشت کوچکی همچون قطعه‌ای جویده شده از غذا.

«مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ » شکل یافته و شکل نیافته؛ یعنی دارای شکل و صورت کامل و احیانا خلقت ناقص.

ابن زید گفته است: **«مخلقة»** آن است که خدا سر و دو دست و پا را در آن ایجاد کرده است و غیر **«مخلقة»** آن است که چیزی در آن ایجاد نشده است.

«لِنُبَيِّنَ لَكُمْ » برای این که راز و سرّ قدرت و حکمت خود را نشان دهیم، شما را بر این الگوی شگفت‌انگیز و نوظهور خلق کردیم.

مفسر زمخشری در این مورد می فرماید: یعنی تا بدین ترتیب قدرت خود را برایتان بیان کنیم. و در حقیقت هر آن که توانست انسان را از گل خلق کند و سپس از نطفه که هیچ تناسبی در بین خاک و آب موجود نیست، و توانست نطفه را به صورت علقه درآورد که با هم متفاوتند، سپس علقه را به مضغه و مضغه را به استخوان تبدیل کند، همو نیز می تواند آنچه را که اول ساخته است باز آورد. بلکه این اعاده و باز آوردن در مقایسه با آفرینش اولیه آسان‌تر است.(تفسیرکشاف ۱۴۲/۳).

«وَ نُقِرُّ فِي اَلْأَرْحٰامِ مٰا نَشٰاءُ» و هر چه را که بخواهیم در ارحام مادران باردار قرار می دهیم تا خلقتش کامل شود.

«إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى» تا زمانی معین که وقت وضع حمل است.

« ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» سپس این جنین را به صورت طفلی ناتوان که قدرت شنوایی و بینایی و... . ندارد، درمی‌آوریم. و سپس به تدریج او را قوی و نیرومند می‌کنیم.

«ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ » تا نیرو و عقلتان کامل شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى» و بعضی در عهد جوانی می‌میرند.
« وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ اَلْعُمُرِ» و بعضی به سن پیری و ناتوانی و خرفتی می‌رسند.
«لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً» به گونه‌ای که به حالت طفلی بازمی‌گردد، بدنی رنجور و ناتوان و خردی خرفت و درک و شعوری ناقص پیدا می‌کند و هر چه را می‌دانست فراموش می‌کند، و آشنا را ناآشنا می‌داند، و از انجام دادن آنچه که قبلا می‌توانست انجام بدهد ناتوان می‌شود. خدا فرموده است: «وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي اَلْخَلْقِ . وَ تَرَى اَلْأَرْضَ هٰامِدَةً» این هم دلیل دوم برای اثبات معاد است و امکان وقوع حشر است. یعنی ای مخاطب یا ای مجادله‌گر! زمین را خشک و مرده و بدون حاصلات می‌بینی.
«فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا اَلْمٰاءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ » وقتی آب بر آن نازل کنیم و باران بر آن بریزد، به جنبش و حرکت افتاده و رشد و نمو کرده و بعد از مردن دوباره جان می‌گیرد.
« وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (5)» و از هرگونه گیاه شگفت‌آور می‌رویاند که مایه‌ی سرور بیننده می‌شود.
در آیات قبلی خواندیم که: مانع اساسی فرا راه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در آیه5 سوره حج خداوند متعال واضح می دارد که از آثار این جهل، شک ورزیدن در وقوع روز جزا وروز قیامت است.
عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم إني أعوذ بك من البخل وأعوذ بك من الجبن وأعوذ بك من أن أرد إلى أرذل العمر وأعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر». «بارخدایا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».
همچنان در این آیه مبارکه ؛ دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح ساخته می فرماید: **«و زمین را خشکیده می‌بینی»** یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود **«پس چون بر آن آب را»** یعنی: آب باران را **«فروفرستیم، به جنبش در می‌آید»** یعنی: آن گیاه‌ها به‌سبب بسیاری ونیرومندی خود به جنبش در می‌آید **«و نمو می‌کند»** یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند **«و می‌رویاند»** یعنی: بیرون می‌آورد **«از هر نوع گیاه های خرم»** یعنی: از هرگونه گیاه های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها وریاحین.

بهجت:

زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.
در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر (رض) آمده است: «... گفتم یارسول‌الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقش چیست؟ فرمودند: آیا به وادیی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: بلی ! فرمودند: آیا مجددا در حالی‌که از سبزی و خرمی جنب و جوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: بلی ! فرمودند: خداوند متعال این‌چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می گذرد:

طوریکه در فوق هم تذکر یافت؛ مراحل هفت گانه که انسان از آن می گذرد بشرح ذیل جمعبندی وخلاصه گردیده است:

آلف: اصل انسان از گل است. الله متعال غذای منی را از آب و خاک - که گیاهان و انواع نباتات را می رویاند - به وجود می آورد.

ب: پس زاد و ولد به وسیله ی نطفه ای ناچیز که اساسا تغذیه اش از آب و خاک است، پدید می آید. نطفه، معلق در منی مرد است. که در هر انزال، میلیونها نطفه (اسپرم یا اسپرماتوزوئید) دارد که در یک رقابت شدید و با طی مسافتی طولانی، قویترین نطفه ها به تخمک (اول) مادر می رسند. تخمک، ممکن است از تخمدان مادر، آزاد شده و به طرف رحم حرکت کرده باشد و با شرایط پیچیده و خاصی نطفه در تخمک جذب می شود و به خواست پروردگار، هسته ی اولیه ی یک انسان متولد می گردد و سپس به جداره ی رحم آویزان می شوند.

ج: پس نطفه، تغییر شکل می دهد و پس از چهل روز به خون بسته ی علق نقش می یابد و به دیواره ی رحم زن آویزان می شود.

د: آنگاه به پارچه گوشتی کوچک جویده شده، تبدیل می گردد. این پارچه گوشت نیز پس از سپری کردن چهل روز، شکل می گیرد، استخوان بندی اش شروع می شود و گوشت روی آن را می پوشاند و از آن موجودی به نام انسان، صورت می بندد **«ولقد خلقناکم ثم صورنا کم»** [اعراف/۱۱]. پس از آفرینش به انسان، صورت و سامان می بخشد. **«و صورکم فأحسن صورکم»** [غافر/۶۴]. شما را نقش و صورت بست و نقش و صورتهایتان را بس نیکو بست. و یا این که پیش از طی این مراحل از رحم خارج می شود و ناقص و ناتمام می ماند و به کمال خود نمی رسد. اینها نشان قدرت آفریدگار است که هر چه بیشتر روشن می گردد.

با این بیان **«مضغة مخلقه»** بی نقص و عیب و نقش یافته است و خلقت کامل دارد، اما **«مضغة غیر مخلقه»** معیوب و نقش نایافته و ناقص الخلقه است.

هـ: جَنین، پس از سپری شدن این مراحل و مدت زمان بارداری مادر، به کودکی تبدیل می گردد و در ساعات مقرر به دنیا می آید،

و: آن گاه به تدریج و اندک اندک به رشد جسمانی، عقلانی و... دست می یابد،

ز: بلی! برخی از همان دم ولادت، یا پس از طی زمانی نه چندان زیاد و یا در سن نوجوانی و جوانی و میانسالی، و یا در همان بدو تشکیل نطفه و مراحل اولیه در زهدان می میرند و دنیا را ترک می کنند، برخی دیگر به سن پیری و کهنسالی می رسند و آن قدر فرتوت و فراموشکار می شوند که به حال دوران کودکی باز می گردند و عقل و دانش وحواس را کم کم از دست می دهند. معمولا عمر طولانی، آفرینش انسان را دگرگون می کند. (نحل/۷۰)، [یس/۶۸]. بی تردید همه ی اینها نشان وجود و قدرت صانع تواناست. خداوند، در آغاز انسان را ناتوان آفرید، سپس نیرو و توان بخشید و پس از آن بار دیگر او را ناتوان و پیر گردانید.(سوره روم آیه 54).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۶﴾

این (قدرت نمایی‌ها) به خاطر آن است که (بدانید) الله ذات حق است. و این که اوست که مرده‌ها را زنده می‌کند و هم اوست که بر هر چیزی تواناست.(۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: این نشانه‌ها و علایم، برهان قاطعی است بر اینکه تنها الله متعال پروردگار معبود بر حقی است که عبادت جز برای وی سزاوار نمی‌باشد. و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که خدا حق است.

«ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ »: مطرح کردن موضوع خلقت انسان و گیاه برای این است که دریابید خالق و تدبیر کننده‌ی امور همانا فقط الله است، و آنچه در عالم هستی پدید می‌آید از آثار قدرت او می‌باشد و گواه به این واقعیت است که الله حق است پس جایز نیست که کسی ویا چیزی را با وی شریک سازیم.

«وَأَنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتَىٰ» زیرا الله ذاتی است که مردگان را زنده می‌کند و او بر هرچیز تواناست.

«وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (6) » کاری که او بخواهد هیچ چیز وی را از تحققش درمانده نتواند کرد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

و اینکه قیامت آمدنی است هیچ شکی در آن نیست. و اینکه تنها الله است تمام کساني را که در قبرها آرمیده اند زنده مي‌کند.(٧)

«يَبْعَثُ»: دوباره حیات می‌بخشد و زنده می‌گرداند.

یعنی: اگر قیامت ورستاخیزی درکار نبود، الله متعال این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی‌که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعا الله با عظمت را نشناخته و حکمت وی درآفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

أهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان:

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده‌ای از عقائد اساسی اسلام است. قضیهٔ بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیدهٔ اسلامی است.

ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه‌های قیامت از جمله ایمان به غیبیات است که عقل انسان قادر به درک کیف و کان آن‌ها نیست و جز از طریق وحی نبوی و ایمان بر وحی نبوی راهی برای شناخت آن‌ها وجود ندارد.

بخاطر أهمیت به این روز بزرگ خداوندمتعال در بسیاری از مواقع ایمان به خودش را به ایمان به روز قیامت ربط می‌دهد. همانطور که می‌فرماید:**«لَّيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ»** [البقره: ١٧٧]. (نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی (در) کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد...) **«ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ» [الطلاق: ٢].**(کسی بدانها پند و اندرز می‌گیرد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد).

در بینش اسلامی حیات به زندگی کوتاه دنیا محدود نمی‌گردد و تنها در عمر کوتاه و محدود انسان خلاصه نمی‌شود.

در بینش اسلامی حیات ازنظر زمانی تا ابد و از نظر مکانی بعد از دنیا در بهشتی که وسعت آن باندازه آسمان و زمین است و یا در آتشی که ظرفیت آن به اندازه انسان‌هایی است که در طول سال‌های متمادی روی زمین زندگی کرده‌اند، تداوم می یابد. (دراین

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورد به رساله :**«اليوم الآخر فى ظلال القرآن»** (صفحات 3 ـ 4) احمد فائز چاپ خالد حسن الطرابيشى، چاپ اول (١٣٩٥ هـ).
خوانندگان گرامی !
در آیات (8 الی 14) در باره احوال مردم، مجادله کردن بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته ، بحث بعمل آمده است .

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾

و گروهي از مردم درباره خدا بدون هيچ دانش و بدون هيچ هدايت و كتاب روشني به مجادله برمي خيزند.(٨)

«عِلْمٍ»: مراد علم ضروری و بدیهی است. از قبیل: اطّلاع انسان از زنده بودن خود، و این که یک، نصف دو است.
«هُدىً»: مراد استدلال درست و حجّت صحیح است.
«كِتَابٍ»: مراد کتاب آسمانی است (أحقاف / 4). کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجت‌های واضح و برهانهای روشن از جانب خداوند متعال باشد.
یعنی آنان فقط از روی هوای محض به جدل می‌پردازند. دستمایه‌شان فقط جهل است و دروغ .بناءً این جدالگران از دانشی که بدان بینای حق گردند بی‌بهره‌اند حجتی نیز که بدان بر مخالفان‌شان غالب آیند دارا نمی‌باشند، کتابی هم از نزد الله ندارند که حق را از باطل بدان جدا سازد.
مفسرابن عطیه گفته است: به طریق توبیخ و سرزنش این را تکرار کرده است. انگاه می‌گوید: این مثال‌ها بسیار واضح و روشن می‌باشند، اما با وجود این بعضی از مردم بدون دلیل و برهان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند.(البحر ٣٥٤/٦).
برای شناخت انسان راه وطروق انسان متعدّد وجود دارد ، گاهی از راه فکر و تعقّل و تحصیل بدست می‌آید که شاید کلمه «بِغَيْرِ عِلْمٍ» اشاره به آن باشد و گاهی به قلب که همانا الهام می‌شود که شاید کلمه «هُدىً» اشاره به آن باشد و گاهی هم از طریق کتب آسمانی و وحی و نبوّت.که در جمله «وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ» توضیح یافته است.

شأن نزول آیه مبارکه:

مفسران درشأن نزول این آیهٔ مبارکه می نویسند: این آیهٔ کریمه در مورد ابوجهل و نضربن‌حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرارداشت و پیوسته با اسلام دشمنی می‌ورزید که خدای متعال در آیهٔ بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می‌دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت کشته شد.
همچنین نضربن‌حارث پیوسته در کوچه‌های مکه می‌گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد.
(كذا رواه ابن آبى حاتم عن ابى مالک ، مظهرى)
باید گفت با اینکه نزول آیه متعلق به شخصی خاص شده است، ولی حکم آن برای هر کسی که در او این خصایل رذیله یافته بشوند، عام است.
درروایتی از ابن ابی حاتم آمده است: که به حضرت علی خبر دادند که یک نفر درباره‌ی «مشیّت» صحبت می‌کند. حضرت او را خواست و گفت: ای بنده‌ی خدا! خدا به میل خودش تو را خلق کرد یا به میل خودت؟ گفت: به میل خودش. باز گفت: اگر او بخواهد مریض می‌شوی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: مسلم است اگر او بخواهد. گفت: اگر او

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخواهد شفا می‌یابی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: اگر او بخواهد. گفت: هر جا او بخواهد واردت می‌کند یا هر جا که خودت بخواهی؟ گفت: هر جا که او بخواهد. گفت: به خدا قسم! اگر غیر از این می‌گفتی، با شمشیر میان دو چشمت را می‌شکافتم.

ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾

[آن هم] با حالتی متکبرانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می چشانیم.(۹)

« **ثَانِيَ عِطْفِهِ** » از حق روگردان است و به عنوان کفرورزی روبر می‌تابد. ابن عباس گفته است: وقتی به سوی حق خوانده شود به عنوان تکبر از آن رومی گردانند.

زمخشری گفته است: «ثنی العطف» به معنی تکبر و افاده و غرور است. پس مانند روی گردانند است. (تفسیر کشاف ۱۴۴/۳).

«در دنیا برای همچو انسانها خزی است» **« لَهُ فِي اَلدُّنْيٰا خِزْيٌ »** خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبانهای مردم ،«و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم» به این‌ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

این (عذاب) به سزای آن چیزهایی است که در دست تو پیش فرستاده بود. و [گرنه] خدا به بندگان خود بیدادگر نیست.(۱۰)

«بِمٰا قَدَّمَتْ يَدٰاکَ » شامل مجاز مرسل است و علاقه‌ی آن سببیت است؛ زیرا دست انجام دهنده‌ی خیر و شر است.از آنجا که اغلب کارها توسّط دست انجام می‌پذیرد، اعمال سائر اعضاء بدان نسبت داده شده است.

«لَيْسَ بِظَلّٰامٍ»: کمترین ستمی روا نمی‌دارد (آل‌عمران آیه 182، نساء آیه 40).

«وَ أَنَّ اَللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِيدِ» والله عادل و دادگر است و به هیچ یک از بندگان خود ظلم نمی‌کند. واقعاً الله عادل است و قهر یا مهر او نتیجه‌ی عملکرد ماست. وخداوند متعال بندگانش را بدون گناه عذاب نمی‌کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾

بعضي از مردم خدا را تنها با زبان مي‌پرستند (و ايمان قلبيشان بسيار ضعيف است.). همين كه دنيا به آنها رو كند و نفع و خيري به آنان رسد حالت اطمينان پيدا مي‌كنند اما اگر مصيبتي به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون مي‌شوند و به كفر رو مي‌آورند! و به اين ترتيب هم دنيا را از دست داده اند و هم آخرت را و اين خسران و زيان آشكاري است!(۱۱)

با تأسف باید گفت که: ایمان برخی از انسانها موسمی و سطحی است و حوادث تلخ و شیرین روزگارزندگی آنر تغییر می‌دهد.

ارتداد و بازگشت از راه خداوند، قهر شدید الهی و عذاب دوزخ را به دنبال دارد.«خَسِرَ اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةَ » بدین ترتیب دنیا و آخرت خود را تباه می‌کند. پس به بدبختی همیشگی درمی‌افتد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اِطْمَأَنَّ بِهِ » «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی صحت وسلامتی «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد . «وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ» و اگر ناملایمات و مصیبتی درروزگار زندگی برایش پیش آید، یعنی: ناخوشی‌ای درخانواده، یا مال، یا جانش پیش آید ، مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد.

« ذٰلِکَ هُوَ اَلْخُسْرٰانُ اَلْمُبِينُ »: «در دنیا و آخرت زیان‌کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت«همانا زیان آشکار است»و این نهایت زیان و غایت خواری و رسوایی است.

شأن نزول آیهٔ 11:

719- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: شخصی به مدینه می‌آمد و دین اسلام را می‌پذیرفت، پس اگر همسرش پسر به دنیا می‌آورد و گله اسب‌هایش زاد و ولد می‌کرد. می‌گفت: اسلام دین نیکو و شایسته است. اگر همسرش پسر نمی‌زایید و گله اسب‌هایش زاد و ولد نمی‌کرد. می‌گفت: اسلام دین شر و آفت است. پس خداوند متعال آیهٔ « وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» را نازل کرد.(صحیح است، بخاری 4742.)

720- ابن مردویه از قول عطیه از ابوسعید روایت کرده: مردی از یهود ایمان آورد پس خودش نابینا شد، فرزندش مُرد و اموالش از بین رفت. اسلام را به فال بد گرفت و گفت: از این دین برای من خیری نرسید، پسرم مُرد، مال و ثروتم تباه گشت و چشمانم نابینا گردید. پس آیهٔ « وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» نازل شد.

يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾

چیزی را به جای الله می پرستند که نه زیانی به آنان می رساند و نه سودی به آنان می دهد؛ این است همان گمراهی (از حق) است.(١٢)

باید گفت که: شرك و دلبستگی به غیرالله، بزرگ‌ترین انحراف وبزرگترین مصیبتی است که انسان بدان مبتلا می شود. شرك، دارای هیچگونه اساس وبنیاد منطقی نمی باشد، زیرا پرستش، یا برای رسیدن به سودی است و یا هم جلوگیری از شرّی، که عبادت وپرستش بت‌ها هیچ کدام را ندارند. ونباید به خاطر منافع زودگذر دنیوی ، ضرر دائمی آخرت را نخریم. ومتقیین باشیم که: تمام سود و زیان‌ها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد.

« ذٰلِکَ هُوَ اَلضَّلاٰلُ اَلْبَعِيدُ (12)» این آخرین درجه‌ی گمراهی وانحراف از راه راست است که بالاتر از آن گمراهی وجود ندارد.

يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ ﴿١٣﴾

او کسي را مي‌خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است، چه مددگار بد و چه یاران بد هستند!.(١٣)

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیهٔ مبارکه می نویسد: بنابر یکی از نظریه‌ها آیه مبتنی بر فرض است؛ یعنی اگر فرضاً نفع و ضرر آن را بپذیریم، حتما ضرر و زیانش از نفع آن بیشتر است.(البحر ٣٥٦/٦).

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان آیهٔ مبارکه سفاهت و نادانی بعضی انسانها را نشان می‌دهد که معتقد است پرستش غیر خدا برایش سودی دربر دارد و وقتی از آن شفاعت بطلبد مفید خواهد بود.
یعنی: بصورت قطع معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است. تمام سود و زیان‌ها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

يقيناً الله كسانی را كه ايمان آورده و كارهای نيک انجام داده اند، در بهشت هايی در می آورد كه از زيرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است؛ مسلماً خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.(١۴)

ايمان همراه با عمل، كليد نجات است و هيچ يك به تنهايی كارساز نيست. ودر ضمن ايمان و اميد به وعده‌های حقّ، بزرگ‌ترين عامل برای رها كردن غير اوست.
بعد از اين كه حال و وضع مشركان و منافقان مذبذب و متردد بيان يافت ، حال به توضيح زندگی مؤمنان در آخرت را يادآور شد.می فرمايد:
پروردگار با عظمت مؤمنان صادق را به باغ‌هايی پرناز و نعمت بهشت خواهد برد كه در زير قصرها و اطاق‌هايش نهرهای شيروشراب وعسل جاری است و آنها در باغ‌های بهشت شاد و مسرورند.
«إِنَّ اَللهَ يَفْعَلُ مٰا يُرِيدُ(14)»: حقيقت،امر همين است هرچه را كه خداوند متعال بخواهد آنرا انجام می دهد ، پس هر كه را بخواهد، پاداش نيک می‌دهد و هركه را بخواهد، عذاب می كند. فرمان و حكم او قابل تعقيب نيست، پس بهشت را ازسر كرم و لطف خود به مؤمنين عطا می‌كند و دوزخ را از روی عدالت و دادگری به كافران می‌دهد.
خوانندگان گرامی!
بعد از اينكه در آيات فوق حال مشركان ياوه گو و اهل مجادله و منافقان به بيان گرفته شد ، اينک در در اِيات متبركه (15 الی 16) مبحثی در مورد اينكه الله يار پيامبر صلی الله عليه وسلم است، اشاراتی بعمل آمده است. هدف كلی واساسی اين دو آيه متبركه را ميتوان در نقطه ذيل خلاصه وجمعبندی نمود:

الف: پيروزی و ياری رساندن خاتم النبين محمد صلی الله عليه وسلم در دنيا و آخرت تا دشمنانش ناآميد شوند.

ب: فروفرستادن قرآن به شكل آياتی گويا و روشنی بخش، تا مردم را به سوی حق و درستی و راستي رهنماي وهدايت نموده واز بدی باز دارد.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

هر كس گمان مي‌كند كه خدا پيامبرش را در دنيا و آخرت ياري نخواهد كرد (و از اين نظر عصباني است هر كاري از دستش ساخته است بكند) ريسماني به سقف خانه خود بياويزد و خود را از آن آويزان نمايد و نفس خود را قطع كند! (و تا لب پرتگاه مرگ پيش رود) ببيند آيا اين كار خشم او را فرو مي‌نشاند؟!(١۵)
با تمام قوت بايد گفت كه :امداد و نصرت الهی، در دنيا و آخرت قطعی است.وناامیدی از قدرت و نصرت الهی، تعادل انسان را از بين می‌برد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسیر عبدالرؤ ف مخلص هروی در تفسیر خویش «تفسیر انوار القرآن» می نویسد:
حاصل معنی این است: همان‌طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد صلی الله علیه وسلم نیز از سوی حق تعالی اجتناب‌ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل برگشت است. به قولی: معنای «خِرَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ» [الحج: 15] این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان‌باشد، لغتا «سماء» نامیده می‌شود و در این صورت، «ثُمَّ لۡيَقۡطَعۡ» این گونه معنی می‌شود: سپس خود را حلق‌آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آن‌گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است ازبین می‌برد و یاری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم از سوی خداوند متعال قطع می‌شود؟ هرگز!.
ابن کثیردرتفسیر این آیه مبارکه می نویسد : این نظر که معنی را روشن‌تر می‌رساند و سرزنش را بلیغ‌تر، نشان می‌دهد، تفسیر ابن عباس از آیه مبارکه است ، طوریکه می فرماید :«هرکس می‌پندارد که الله متعال یاری دهنده محمدصلی الله علیه وسلم و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت الله به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خداوند متعال خواه‌ناخواه نصرت‌دهنده پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هرکس این امر را نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصور نیست و عکس العملش به‌جایی نمی‌رسد. ابن‌کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی وتفسیر کرده است.
شیخ مفسر زمخشری در تفسیر خود کشاف معنای آیه را چنین بیان کرده است؛ «خداوند در دنیا و آخرت یار پیامبر خاتم است. پس هرکس از روی حسادت و عداوت چنان تصور کند که خداوند خلاف آن عمل می کند. و چشم امید و طمع به آن دوخته و خشمش را بالا برده است که پیامبر بر خواسته اش ظفر نخواهد یافت، باید به هر وسیله ی ممکنی که در توان دارد، آن را مورد بررسی قرار دهد و تلاش خود را برای از میان برداشتن آنچه که او را به خشم آورده، به کار گیرد، تا جایی که ریسمانی به سقف خانه اش آویزان کند و خود را بدان وسیله از پای در آورد. این شخص باید نزد خود بیندیشد و به فکر فرو رود که اگر چنین اقدامی کند و خود را خفه نماید، یاری خدا به پیامبر - که او را به خشم آورده است - منتفی میشود؟!» (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی.)
کلمه «کید» در آیه از سر تمسخر است؛ چون این شخص حسود در این مورد به هدف نخواهد رسید؛ بلکه خود را نابود می کند!؟ (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی.)
این آیه در رد دشمنان اسلام است که چشم طمع و حسد به خاموش شدن دعوت اسلامی دوخته اند؛ اما خداوند نور خود را به کمال می رساند، پیامبرش را تأیید می فرماید، از دست دشمنان و ناپاکان مصونش می دارد، وحی را پشتوانه اش می گرداند و نشانه های روشن و روشنی بخش خود را به وی عطا می فرماید. [غافر/۵۱]، [صف/ ۸ و ۹]
همچنان قابل یادآوری میدانم که:
این آیهٔ مبارکه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک وتردد را به خود راه دهد ،بالعکس باید در هر

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرایطی شکیبا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴿١۶﴾

و این گونه، قرآن را [به صورت] آیاتی روشن نازل کردیم؛ و قطعاً الله هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند.(۱۶)

در این جای هیچ گونه شکی وجود ندارد که :قرآن وسیله‌ی هدایت است، ولی اصل هدایت کار خداوند و لطف اوست.

« بَيِّنَاتٍ»: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و دربرگیرنده حجت‌های قاطع ازجانب خداوند متعال.

«وَأَنَّ اَللهَ يَهْدِی مَنْ يُرِيدُ»: و هدایت دهنده همانا خداست و جز او هدایت دهنده‌ای نیست. یعنی: هرکه را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد، هدایت می‌کند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت‌شده و ره‌یافته باشد، می‌افزاید ـ و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

یعنی خداوند هر که را اراده کند هدایت می‌کند، ولی اراده او تابع حکمت اوست و لذا کسی را هدایت می‌کند که زمینه‌های لازم را در خودش ایجاد کرده باشد.

همچنان مفسران از جمله زمخشری و بیضاوی می فرمایند که :الله متعال به وسیله ی قرآن، کسانی را هدایت می کند و به راه راست می برد که می داند آنان مؤمن اند و دلهایشان از نور ایمان و باور مالامال است و قطعا بر سر حق و هدایت پایدار می مانند.

خوانندگان گرامی!

ایات متبرکه (17 و18) حکم الهی میان ملتهای پیشین، تواضع همه ی آفریده ها در بارگاه باعظمت آفریدگار مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

کساني که ایمان آورده اند وآنان که یهودی شدند و صابئین (بی‌دینان) و نصارا و آتش پرستان و آنان که به الله شریک آوردند، یقیناً الله روز قیامت میان‌شان فیصله خواهد کرد، چون الله بر هرچیز گواه است(و از همه چیز آگاه).(۱۷)

«إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا »: آنان که در ایمان صادقند، یعنی پیروان محمدصلی الله علیه وسلم است.

« وَ اَلَّذِينَ هٰادُوا »: و یهودیان که به حضرت موسی علیه السّلام انتساب دارند.

«وَاَلصّٰابِئِينَ »: و ستاره پرستان.(مراجعه سورۀ: بقره آیه 62)**«و صائبی‌ها»**

فرقه مشهور اند که به هیچ یک ازأدیان منتسب به انبیا علیه السلام وابستگی ندارند.

ظاهرا شعبه‌ای از نصاری هستند، بواسطه کثرتشان در وقت نزول قرآن، گروه مستقل آمده‌اند، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است.

درمورد اینکه صابئین چه کسانی هستند، روایاتی متعدادی تذکر یافته است ، بعضی گفته اند: آنها ستاره پرست هستند ،برخی بدین باور اند که آنان ملائکه‌پرست اند وبرخی می گویند ، اینان گروهی از پیروان نوح علیه السلام هستند.

« وَاَلنَّصٰارىٰ» و آنان که به دین حضرت عیسی علیه السّلام منسوب هستند.

نصاری:

مفرد آن نصرانی است، گویند: این تسمیه برای آن است که عیسی علیه السّلام در شهر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ناصره زندگی می‌کرد که پیروان او را نصاری گفتند.
« وَ اَلْمَجُوسَ » آتش‌پرستان. یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد. این لفظ فقط يك بار در قرآن عظيم الشأن تذكر رفته است.
«وَاَلَّذِينَ أَشْرَكُوا» اشاره به اعراب بت‌پرست دارد.
«إِنَّ اَللهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ» حتما الله در بین مؤمنان و پنج فرقه‌ی گمراه حکم و قضاوت می‌کند و مؤمنان را راهی بهشت می‌کند و کفار را به دوزخ می‌فرستد.
به قولی، فصل میانشان به این معنی است: الله سبحانه وتعالی کسانی را که برحق اند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند.« إِنَّ اَللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این‌رو، حکم وفیصله حق تعالی در میان بندگانش از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟.
هادوا: یهودی شدند. هود (بفتح اول) رجوع و توبه است «هاد الرجل هودا» یعنی توبه کرد و به سوی حق برگشت. و نیز به معنی داخل شدن به دین یهودیت است «هاد و تهود» یعنی به دین یهود داخل شد.

صابئیان در قرآن:

خداوند متعال در قرآن عظیم الشأن(آیهٔ:62 سورهٔ بقره) می فرماید: «إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ - ٦٢».«بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و مسیحیان و صابئیان، هر کس به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و کردار نیک انجام دهد، پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند».

نظریات مفسران در مورد «صابئیان»:

مفسر جارالله زمخشری درتفسیر خویش می نویسد:
صابئیان قومی هستند که از آئین یهودیت و مسیحیت برگشته و فرشتگان را پرستش می‌کردند. کلمه «صبأ» به معنی خارج شدن از دین است .(تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 146.)
مفسر أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي درخویش می نویسد:
صابئی در لغت به معنی کسی است که ازدینی برگشته و به دین دیگری گرویده است. از این روی عرب‌ها به کسی که مسلمان می‌شد می‌گفتند: «قد صَبَأَ» یعنی از دین خود خارج شده و دین جدید را پذیرفته است. و اما «صابئین» که در آیه بدان‌ها اشاره شده است، سُدی گفته است: آنان گروهی از اهل کتاب هستند. مجاهد گفته است: آنان قومی بی‌دین هستند که نه یهودی به حساب می‌آیند و نه مسیحی. ابن ابی نجیح هم گفته است: صابئیان قومی هستند که در موصل عراق سکونت دارند و لفظ «لا إله ألّا الله» را می‌گویند ولی بدان عمل نمی‌کنند و کتابی هم ندارند. حسن بن ابی الحسن و قتاده هم بر این باورند که صابئیان قومی هستند که فرشتگان را می‌پرستند و پنج نماز را رو به قبله می‌خوانند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبور را تلاوت می‌کنند، وقتی که زیاد بن ابی‌سفیان آنان را دید، خواست که جزیه را از آنان بردارد تا اینکه فهمید که آنان فرشتگان را پرستش می کنند (و در نتیجه از کار خود منصرف شد).(تفسیر ابن عطیه: ج 1، ص 328-327.)

درتفسیر آلوسی آمده است : صابئیان چندین گروه هستند، گروهی ستارگان و گروهی بتان را می پرستند و هر کدام از این دو گروه نیز خود دسته‌های مختلفی دارند که هر یک از آن‌ها دارای اعتقادات و عبادات خاص خود است.

امام ابوحنیفه (رح) در مورد گروه صابئیان می نویسد : آنان بت پرست نیستند بلکه تنها ستارگان را تعظیم می‌کنند همانگونه که کعبه تعظیم می‌شود. عده‌ای هم گفته‌اند: صابئیان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند و به بعضی از پیامبران از جمله یحیی ایمان دارند. برخی هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که به خدا اقرار می‌کنند و زبور را می‌خوانند و فرشتگان را پرستش می‌کنند و رو به کعبه نماز می‌خوانند و در واقع از هر دینی چیزی را گرفته‌اند. اما در مورد جواز ازدواج با آنان و خوردن ذبح آنان فقها با هم اختلاف نظر دارند.

مفسرتفسیر قرطبی می نویسد : اختلافی در این نیست که یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند، لذا هم ازدواج با زنان آنان و هم خوردن ذبح آنان و هم وضع جزیه بر آنان جایز است، ولی در مورد «صابئین» اختلاف نظر وجود دارد؛ سُدَی و اسحاق بن راهویه گفته‌اند: صابئیان گروهی از اهل کتاب هستند.

ابن منذر به نقل از ابن اسحاق گفته است: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد. مجاهد و حسن بن ابی نجیح هم گفته‌ند: صابئیان قومی هستند که آئینشان آمیزه‌ای است از یهودیت و مجوسیت و خوردن ذبحشان جایز نیست. حسن و قتاده هم آنان را قومی معرفی کرده‌اند که فرشتگان را می‌پرستند و رو به قبله نماز می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند.

قرطبی بعد از نقل این اقوال گفته است: آنچه از مذهب صابئیان برمی‌آید این است که آنان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند، از این روی وقتی که «القادر بالله» در مورد آنان از ابوسعید اصطخری سؤال کرد، به کافر بودن آنان فتواء داد. (تفسیر قرطبی: ج 1، ص 435-434.)

تفسیر ابن کثیر: اما در مورد صابئیان اختلاف نظر وجود دارد، سفیان ثوری به نقل از مجاهد گفته است: صابئیان ملتی هستند بین مجوسیان و یهودیان و مسیحیان و دین (بخصوصی) ندارند.

ابوالعالیه، سُدی، ضحاک و اسحاق بن راهویه بر این عقیده‌اند که: صابئیان گروهی از اهل کتابند که زبور را می‌خوانند، از این روی امام ابوحنیفه و اسحاق گفته‌اند: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد.

از حسن هم روایت شده که می‌گفت: صابئیان ملتی مانند مجوسیان هستند. فخر رازی هم بر این باور است که آنان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند بدین معنی که خداوند ستارگان را قبله‌ی عبادت و دعا قرار داده و یا اینکه تدبیر امور عالم را به آن‌ها واگذار کرده است.

سپس ابن کثیر گفته است: ظاهرترین و قویترین این اقوال -خدا هم بهتر می‌داند- قول مجاهد و پیروان او و وهب بن منبه است که اعتقادشان بر این است که صابئیان ملتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستند که نه بر دین یهودیان و مسیحیان و مجوسیان هستند و نه به آیین مشرکین اعتقاد دارند بلکه بر فطرت خود باقی مانده و دین مشخصی ندارند که از آن پیروی کنند. از این روی مشرکان، مسلمانان را «صابئی» می‌نامیدند بدین معنی که از تمام ادیان موجود در آن زمان خارج شده اند. (تفسیر ابن کثیر: ج 1، ص 104.).
در تفسیر شوکانی آمده است : صابئیان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند، عده‌ای هم آنان را گروهی از مسیحیان به حساب آورده‌اند ولی این غیر صحیح است، چون آنان گروه معروفی هستند که به هیچ یک از ادیان منتسب به پیامبران بر نمی(تفسیر شوکانی: ج 3، ص 423.)
از آنچه که مفسران در مورد صابئیان گفته و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند به روشنی در می‌یابیم که آنان شناختی کافی از اعتقادات و دیانت صابئیان نداشته‌اند و هرچه گفته‌اند از روی حدس و گمان و از روی ظاهر عبادات و اوضاع و احوال آنان بوده است، چون اگر حقیقت دیانت و معتقدات آنان را می‌شناختند، تا این حد با هم اختلاف نظر نمی‌داشتند.
ولی آنچه برای ما روشن شده است این است که صابئیان نه اهل کتابند و نه گروهی از اهل کتاب و قرآن کریم و سنت نبوی هم این مطلب را تأیید می‌کنند.

1 - قرآن کریم و صابئیان:

خداوند متعال می‌فرماید:«وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥ أَن تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أُنزِلَ ٱلۡكِتَٰبُ عَلَىٰ طَآئِفَتَيۡنِ مِن قَبۡلِنَا وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمۡ لَغَٰفِلِينَ ١٥٦» [الأنعام: 155-156].(این (قرآن) کتاب مبارک (و پر خیر و برکتی) است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم، پس از آن پیروی (و بدان عمل) کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید باشد که مورد رحمت خدا قرار گیرید. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگویید کتاب تنها بر دو گروه پیش از ما فرو فرستاده شده است و ما از بحث و بررسی آن‌ها بی‌خبر بوده‌ایم).
مفسران در تفسیر این دو آیه نظرات مختلفی را به شرح زیر بیان داشته‌اند:
الف - تفسیر قرطبی: خداوند متعال در این دو آیه خطاب به اهل مکه گفته است: ما قرآن را بر شما فرو فرستادیم تا نگویید که کتاب‌های تورات و انجیل بر یهودیان و مسیحیان نازل شده و کتابی بر ما نازل نشده است. (تفسیر قرطبی: ج 7، ص 143-144.).
از تفسیر قرطبی چنین بر می‌آید که منظور اهل مکه و دیگران از اهل کتاب تنها یهودیان و مسیحیان بوده‌اند و سیاق آیه هم بیانگر این امر است، پس مفهوم «اهل کتاب» غیر یهودیان و مسیحیان از قبیل صابئیان و مجوسیان را در برنمی‌گیرد.
ب - تفسیر ابن کثیر: علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت کرده است که در دو آیه‌ی فوق منظور از دو گروهی که کتاب بر آنان نازل شده یهودیان و مسیحیان هستند. مجاهد و سُدَی و قتاده هم، چنین گفته‌اند. و منظور از«وَإِن كُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمۡ لَغَٰفِلِينَ» این است که ما نمی‌فهمیدیم که آنان چه می‌گفتند، چون زبان آنان با زبان ما تفاوت داشت و در نتیجه ما از آن‌ها غافل بودیم .(تفسیر ابن کثیر: ج 2، ص 192.)
گفته‌ی مجاهد و همفکران او هم نشان می‌دهد که منظور از دو گروهی که کتاب بر آن‌ها فرو فرستاده شده است، یهودیان و مسیحیان هستند و در اصطلاح آنان تنها این دو گروه اهل کتاب به حساب می‌آیند، بنابراین، اهل کتاب شامل صابئیان و مجوسیان و امثال آن‌ها نمی‌شود. به همین دلیل تمام مفسران گفته‌اند: منظور از این دو گروه تنها یهودیان و مسیحیان هستند و ابن عطیه در این مورد ادعای اجماع مفسرین را کرده است. (تفسیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عطیه: ج 5، ص 405. تفسیر آلوسی: ج 8، ص 61. تفسیر المنار: ج 8، ص 204.).

ج - تفسیر فتح البیان: دراین آیه تنها به دو کتاب نازل شده بر یهودیان و مسیحیان اشاره شده است، چون از میان کتاب‌های آسمانی، این دو کتاب از لحاظ اشتمال بر احکام از همه مشهورتر بوده‌اند و این دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب می‌بودند، گروههایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است سه گروه می‌شدند نه دو گروه. ابن کمال این سخن را گفته است .(تفسیر فتح البیان: ج 4، ص 281.)این آیه همچنین دلالت می‌کند بر اینکه صابئیان هم اهل کتاب به حساب نمی‌آیند، چون اگر آن‌ها هم اهل کتاب به حساب می‌آمدند، گروههایی که کتاب بر آن‌ها نازل شده است بیش از دو گروه می‌بودند.

2 - سنت نبوی وصابئیان:

در سنت نبوی چیزی وارد نشده است مبنی بر اینکه صابئیان جزو اهل کتاب به حساب می‌آیند و یا اینکه مثل اهل کتاب باید با آن‌ها رفتار شود همانطوریکه در مورد مجوسیان وارد شده است. در حالی که اگر صابئیان هم مثل مجوسیان بودند، در سنت نبوی به آن‌ها اشاره می‌شد به اعتبار اینکه اهل کتاب هستند و یا به اعتبار اینکه مانند مجوسیان در بعضی از احکام ملحق به اهل کتاب هستند.(برای تفصیل موضوع مراجعه شود :آشنائی با ادیان در قرآن تألیف دکتر عبدالکریم زیدان دی (جدی) 1394شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾

آیا ندیدي که سجده مي‌کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، و بسیاري از مردم،اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است،و هر که را الله خوار کند، او هیچ عزت دهنده‌ای ندارد. بی‌گمان الله هر چه بخواهد (و صلاح بداند) انجام مي‌دهد.(۱۸)

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اَللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي اَلسَّمَاوٰاتِ وَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ»«آیا ندانستی که آنان که در آسمان‌هایند برای خدا سجده می‌کنند» از فرشتگان در اقطار آسمان‌ها «و آنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن و دیگر مخلوقات در عالم زمین و در کره‌ی خاکی. نیز برای خدا سجده می‌کنند.

«وَاَلشَّمْسُ وَاَلْقَمَرُ وَاَلنُّجُومُ وَاَلْجِبٰالُ وَاَلشَّجَرُ واَلدَّوَابُّ»: این کرات با عظمت با دیگر کوه‌ها و درختان و حیوانات در مقابل عظمتش سر سجده بزمین می‌نهند و سجده‌ی تسلیم و فروتنی و خضوع می‌برند.

ابن کثیر گفته است: از این جهت آفتاب و ماه و ستارگان را مخصوصا ذکر کرده است که آنها مورد پرستش قرار گرفته‌اند. و بدین وسیله روشن شده است که آنها برای خالق خودسجده می‌برند و آنها در برابر فرمان خدا رام ومسخرند.(مختصرابن کثیر ۵۳۴/۲).

و غرض از آیه بیان عظمت و یکتایی و پروردگاری می‌باشد؛ زیرا تمامی موجودات عالم هستی در برابر امر و فرمان او مطیع و فرمانبردارند و مطابق امر و تدبیر او در جریانند. «وَ كَثِيرٌ مِنَ اَلنّٰاسِ »و بسی از انسان‌ها نیز در مقابلش سر سجده خم می‌کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ اَلْعَذَابُ»: «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از سجده اطاعت برای‌خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود.
«وَمَنْ يُهِنِ اَللهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»: عزّت و ذلّت تنها به دست الله متعال است. و هر کس خدا او را به شقاوت و کفر خوار کند هیچ کس نمی‌تواند خواری و خفت را از او دور وبرطرف نماید.« إِنَّ اَللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ »: در برابر اراده‌ی خداوند، هیچ مانعی وجود ندارد . و هرگاه خدای کسی را خوار کند هرگز هیچ‌کس گرامی دارندهٔ وی نیست؛ چرا که خدا هرچه در خلقش بخواهد انجام می‌دهد، مشیتش را معارض و برگرداننده‌ای نیست.
در حدیث شریف آمده است:«چون فرزند آدم آیه سجده رابخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است».

یادداشت:

آیهٔ 18: این سورهٔ مبارکه، ازجمله آیات سجدهٔ تلاوت می باشد.
خوانندگان گرامی !
در آیات متبرکه (19 الی 24) در باره موضوعاتی مجازات کافران و مکافات مؤمنان بحث بعمل می اید.

هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

این دو [گروهِ حق پیشه و باطل گرا] دشمن یکدیگرند که درباره پروردگارشان باهم اختلاف کردند.پس آنان که کفر ورزیده‌اند بر ایشان لباس‌هایی از آتش بریده شده است، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو مي‌ریزند.(١٩)
«هذَانِ»: این دو گروه. مراد مؤمنان و کافران بوده که پیوسته در صفوف مختلف مبارزه با یکدیگرند.
«خَصْمَانِ»: طرفین دعاوی. دو دسته مقابل هم. خصم برای یک نفر و بیشتر استعمال می‌گردد، و در اینجا مراد دسته و گروه است (ملاحظه شود سوره : ص آیه 21).
«يُصَبُّ»: ریخته می‌شود.
«الْحَمِيمُ»: آب بسیار گرم و سوزان و جوشان.

صحنه ازعذاب روز قیامت:

کسانی که کافرند، (خداوند برایشان آتش دوزخ را تهیه دیده، و انگار آتش آن) جامه‌هائی (است که به تن آنان چست بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است. (علاوه بر آن) از بالای سرهایشان (بر آنان) آب بسیار گرم و سوزان ریخته می‌شود. (این آب جوشان آن چنان در بدنشان نفوذ می‌کند که) آنچه در درونشان است بدان گداخته و ذوب می‌گردد، و هم پوستهایشان.
مجاهد گفته است: دو گروه عبارتند از مؤمنان و کفار؛ مؤمنان نصرت و پیروزی دین خدا را می‌خواهند و کافران در تلاشند نور خدا را خاموش کنند.
«فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ » آنهایی که کافرند از آتش برای آنان لباسی دوخته شده است و تا زمانی که به دوزخ می‌روند آن را به تن می‌کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لباس آتشین دوزخیان سرد نمی‌شود و دائماً از بالای سرشان مواد گداخته به آن تزریق می‌شود. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» ،امام قرطبی گفته است: آتش به لباس تشبیه شده است؛ چون بسان لباس آنان را دربر می‌گیرد. و«قُطِّعَتْ » به معنی دوخته و بریده و آماده شده می‌باشد، و از این رو به لفظ ماضی آمده است؛ چون آنچه که وعده داده شده محقق الوقوع است.(تفسیر قرطبی ۲۶/۱۲).

یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حال‌شان برای‌شان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته می‌شود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

شأن نزول آیهٔ 19:

721- بخاری، مسلم و دیگران از ابوذر (روایت کرده اند: آیهٔ « هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ...» در باره [شش نفر از قریش سه مسلمان] علی، حمزه و عبیده [بن حارث و سه نفرمشرک] ولید بن عتبه، عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه [که روز بدر حمزه با عُتبَه و عبیده با شیبه و علی کرم الله وجهه با ولید به جنگ تن به تن پرداختند] نازل شده است.

4- صحیح است، بخاری 3968 و 3969 و 3966، مسلم 3033، نسائی در «تفسیر» 361، ابن ماجه 2835، طبری 24979، واحدی در «اسباب نزول» 619 و بغوی 2701 از ابوذر روایت کرده اند. «زاد المسیر» 1005).

722- حاکم از علي (روایت کرده است: این کلام الهی «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ (19) يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (20) وَلَهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ (21) كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (22) در بارة نبرد ما در بدر نازل شده است. (حاکم 2 / 386 روایت کرده اسنادش حسن است.).

723- از وجه دیگر از او (روایت کرده است: در روز بدر حمزه، علی و عبیده بن حارث (در میدان نبرد آمدند و با عتبه پسر ربیعه، ولید پسر عتبه و شیبه پسر ربیعه جنگیدند. این آیه در بارة آن‌ها نازل شده است.(حاکم 2 / 386 از علی روایت کرده اسناد آن به خاطر ابوجعفر رازی قوی نیست. بخاری 3965 و 4744 و واحدی 620 از قیس بن عباده از علی روایت کرده اند از زبان قیس.

724- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است که خطاب به مسلمانان گفتند: ما در نزد الله از شما برتر و سزاوارتریم، کتاب ما قدیمی‌تر از کتاب شماست و پیامبر ما از پیامبر شما پیشتر است. مسلمانان گفتند: ما در نزد خدا از شما شایسته‌تریم. زیرا به محمد (و پیامبران پیشین و به همه کتب آسمانی ایمان داریم.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾

آنچه در شکم‌های آنهاست و (نیز) پوست‌هایشان به آن (آب جوشان) گداخته و ذوب می‌گردد.(۲۰)

«يُصْهَرُ بِهِ مٰا فِي بُطُونِهِمْ وَ اَلْجُلُودُ»: بر اثر آن پوست و داخل بدن و روده و احشاء آنها ذوب می‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«صهر»: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان‌که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می‌شوند. یعنی: آنچه در شکم‌های آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود ، در نتیجه پوست و گوشت و درون‌شان ریز ریز و پاشان می‌شود.

ابن عباس (رض)در این مورد فرموده است :اگر یک قطره‌ی آن روی کوه‌های این دنیا بیفتد، آن را ذوب و آب می‌کند. در حدیث است: «آب جوشیده برسر آنها ریخته می‌شود، از کاسه‌ی سر نفوذ و عبور کرده و به داخل بدن وارد می‌شود. آنگاه تمام آنچه در داخل دارند بیرون می‌ریزد و از نوک پاهایشان به صورت مذاب بیرون می‌زند، سپس به حالت اول برمی‌گردد».(اخراج از ترمذی است و گفته است: حسن صحیح غریب است.)

امام فخررازی می فرماید: منظور این است که وقتی **«حمیم»** بر سر آنها ریخته می‌شود تأثیر آن بر ظاهر و باطن یکسان است، پس همان‌طور که پوست ظاهر بدن را ذوب و آب می‌کند، روده‌ها و احشاء را نیز ذوب می‌کند. و این بیان از آیه‌ی **«وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ»** بلیغ‌تر است.(تفسیر رازی ۲۲/۲۳)

وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ ﴿۲۱﴾

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان می کوبند.](۲۱).

«مَقَامِع»: جمع مِقْمَعَة، تازیانه. گرز. چکش چوگان مانندی که با آن بر سر فیل می‌زنند و در حدیث آمده است: «اگر یکی از آن مقمعه‌ها را روی زمین قرار دهند، تمام انس و جن نمی‌توانند آن را بلند کنند».(اخراج از احمد).

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۲۲﴾

هرگاه بخواهند از شدت غم از آن بیرون آیند، آنها را به آن باز مي‌گردانند و (به آنها گفته مي‌شود) بچشید عذاب سوزان را!(۲۲)

دوزخیان برای نجات خود دست و پا می‌زنند، وهمه تلاش خویش را به خرچ می دهد تا از این عذاب نجات یابند، امّا تلاش های آنان بی‌نتیجه است. هر بار که کفار بخواهند از شدّت درد و رنج، سختی و وحشت، غل و زنجیر آتشین خود را خلاص سازند و از جهنم بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند.

حسن گفته است: زبانه‌ی آتش آنها را می‌زند و آنها را بلند می‌کند تا به بالای آن می‌رسند، آنگاه با گرز و قمچین آنها را می‌زنند و به فاصله‌ی هفتادخزان (فصل های سال) پایین می‌آیند.(تفسیر رازی ۲۲/۲۳).

و برای شان‌گفته می‌شود: **«وَ ذُوقُوا عَذَابَ اَلْحَرِيقِ »** عذاب آتش را که اجسامتان را می سوزاند بچشید. که آن را تکذیب می‌کردید .دردناك‌تر از آتش دوزخ، غم‌ها و عذاب‌های روحی است.که دوزخیان به آن مواجه اند ،در جنب عذاب جسمی دوزخیان به عذاب تحقیر وسرزنش مواجه اند.

بعد از این که الله متعال عذاب و نابودی کافران را یادآور شد، پاداش و نعمت‌هایی را خاطر نشان ساخت که برای مؤمنان مهیا شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۲۳﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک ه انجام داده اند، در بهشت هایی داخل می کند که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می شوند، و لباسشان در آنجا ابریشم است.(۲۳)

«يُحَلَّوْنَ»: زینت داده می‌شوند. از مصدر (تَحْلِيَة) به معنی آراستن، و از ماده (حلی).

«أَسَاوِرَ»: (کهف آیه :31). **«مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ»:** حرف (مِنْ) نخست برای بیان جنس، و دومی برای تبعیض است.**«لُؤْلُؤاً»:** درّ. مروارید. عطف بر محلّ **(مِنْ أَسَاوِرَ)** است.

درحدیث شریف‌آمده است:«زیورات مؤمن در بهشت تاهمانجایی می‌رسد که آب وضویش بدان می‌رسد».«و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برای‌شان حلال است.

پوشیدن دستبند های طلایی در جنت:

باید یاد آورشد که استعمال طلا برای زینت زنان در دنیا جواز وبرای مردان عیب می باشد، زیرا در دنیا شاهان بر سر خود تاج ودر دست خود دستبند طلاع می پوشیدند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که به سفر هجرت ازمکه به مدینه بیرون آمد در یان وخت، سراقه بن مالک در تعقیب او برای دستگیری کردن آن جناب صلی الله علیه وسلم ، حرکت کرد وبه دستور الله متعال اسب سراقه به زمین فرورفت و او توبه کرد، و به دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم آسب از زمین بیرون آمد، آنگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سراقه بن مالک وعده فرمود بود که وقتی زیوات، تاج ودستبند ها وسایر تزینات کسری پادشاه فارس به غنیمت در دست مسلمانان می اید به تو داده خواهد شد. بدینترتیب درعهد خلافت حضرت عمر کشور فارس فتح شد واین دستبند ها و زیورات پادشاه ایران در ضمن بقیه ی اموال غنیمت به دست مسلمانان افتاد، سراقه آنها را مطالبه کرد وبه او داده شد، خلاصه همان گونه که پوشیدن تاج برسر، برای عموم مردم رایج نیست، واز جمله اعزار شاهان است، هم چنین دستبند در دست هم ازاعزار شاهی فهمیده می شد ، لذا به اهل جنت دستبند طلا پو شانیده می شود ، در باره پوشیدن ،دستبند ها ی طلا دراین آیه وآیه های سوره فاطر ذکر بعمل آمده است وگفته شده است که: این دستبند ازطلا می باشند ، ودرآیه ی سوره ِ نسا آمده است که این دستبند ها از نقره می باشند، بنابر این مفسران فرموده اند که به اهل جنت سه نوع دستبند پوشا نیده می شود: یکی از طلا، ودیگری از نقره، وسومی از مروارید، چنا ن که در آیه مروارید هم ذکر گریده است. (تفسیر قرطبی).

پوشیدن لباس أبریشم برای مردان حرام است:

ولی در(آیۀ 23 ، سورۀ حج) خوانیدم که: لباس أهل جنت از ابریشم می باشد، نه تنها لباس جنتیان از آبریشم بوده، بلکه سایر ملبوسات جنتیان از جمله: فرش ، پرده وغیره از أبریشم می باشد که در دنیا از همه عمده ترین لباس فهمیده می شود وروشن است که ابریشم جنت، با ابریشم دنیا تنها در نام یکی است وکیفت وساخت وساز آن نمیتوان هیچ نسبتی بین آنان قایل شد.

امام نسائی، بزار و بیهقی با سند جید از حضرت عبد الله بن عمر نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: لباس ابر یشم اهل جنت از گلهای جنت بیرون می آید و در روایت حضرت جابر آمده است که: در جنت در ختی می باشد که

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابریشم از آن پدید می آید ولباس اهل جنت از آن تهیه می گردد.(مظهری)
امام نسائی از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت نموده است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: «من لبس الحرير في الدنيا فلن يلبسه في الآخرة». (البخاري 5832) ، «إنما يلبس الحرير في الدنيا من لا خلاق له في الآخرة». (البخاري 5835) «إن كنتم تحبون حلية الجنة وحريرها فلا تلبسوها في الدنيا».(صحيح النسائي/ الألباني 5151) «من لبس ثوب شهرة في الدنيا؛ ألبسه الله ثوب مذلة يوم القيامة، ثم ألهب فيه نارا». (حسن/ صحيح الترغيب 2089) ، همچنان در حدیثی آمده است: «من شرب الخمر في الدنيا، ثم لم يتب منها، حرمها في الآخرة». «البخاري 5575»،«كل مسكر خمر. وكل مسكر حرام. ومن شرب الخمر في الدنيا فمات وهو يدمنها، لم يتب، لم يشربها في الآخرة». (مسلم 2003) (از قرطبی به حواله نسائی) کسیکه که در دنیا لباس ابریشم بپوشد آن رادر آخرت نمی پوشد وکسی که در دنیا شراب به نوشد در آخرت آن را نمی نوشد وکسی که در دنیا در ظروف طلا ونقره غذا بخورد ،در آخرت در آنها غذا نخواهد خورد ، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم ، فرمود : هر سه چیز مختص اهل جنت می باشد.
مطلب که چون کسی در دنیا این کار ها را انجام داده وتوبه نکند، او در بهشت از این سه چیز محروم می ماند، اگرچه درجنت داخل هم باشد، چنانکه در روایت حضرت عبد الله بن عمر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی که در دنیا شراب نوشید، وسپس از آن توبه نکرد او در آخرت از شراب جنت محروم می ماند.
(رواه الائمه ـ قرطبی)
مطالعه کنندگان گرامی!
در اینجا می تواند این شبهه وارد گردد، وقتی که شخص وارد بهشت می گردد، وباز از چیزی محروم گردد او متحسر ومتأ سف می شود وجنت جای نیست، در اینجا نباید کسی برای چیزی اندوه وافسوس بخورد ، واگر این موجب حسرت وافسوس نباشد، پس محرومی نتیجه ای ندارد، مفسرقرطبی به آن جواب مناسبی داده است، همانگونه که مقامات و درجات اهل متفاوت ومختلف می باشد، وهمه تفاوت را احساس می کنند، اما با این حال حق تعالی قلوب بهشتیان را به گونه ای قرار می دهد که در آنها نسبت به هیچ چیزی حسرت وافسوس با قی نماند. والله اعلم بالصواب.

یادداشت ضروری:

باید یاد آور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد اما بهره‌گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن ـ هم بر مردان و هم بر زنان ـ حرام مطلق می‌باشد.

حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا:

طوریکه یاد آور شدیم: پوشیدن لباس ابریشمی در دنیا برای مردان حرام است، چون پیامبرصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشدار داده که هر کس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد در آخرت آن را نخواهد پوشید و می فرماید:**«أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا »** آلبانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (4754).«طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند» اما به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم(12-15، 2069) فتوای با امضای شیخ ابن عثیمین.

استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا:

برای مردان جایز نیست که از طلا استفاده کنند و آن را بپوشند، پوشیدن آن از منکرات است، خواه ساعت باشد خواه انگشتر و یا زنجیر، همهء اینها برای مردان حرام است؛ زیرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به طور کلی فرموده است:**« أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِإِنَاثِ أُمَّتِي، وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا»** آلبانی در «صحیح سنن نسائی»4754 این حدیث را صحیح قرار داده است.

«طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امتم حرام شده اند» پیامبرصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از به دست کردن انگشتر طلا نهی کرده است. بخاری و مسلم این حدیث را به روایت براء بن عازب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ذکر کرده اند. بخاری 6235 و مسلم 2066

وقتی پیامبرصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردی را دید که انگشتر طلایی به دست داشت آن را بیرون کشید و دور انداخت و فرمود:**« يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ»** مسلم 2090«فردی از شما قصد اخگری از آتش می کند و آن را در دستش قرار می دهد.» (شیخ ابن باز، مجلة الدعوة ش1044)

وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿۲۴﴾

آنها به سوي سخنان پاكيزه هدايت مي‌شوند و به راه خداوند شايسته ستايش راهنمائي مي گردند.(۲۴)

«هُدُوا»:یعنی رهنمود می‌گردند.

«الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»: سخنان زیبا و پسندیده. مراد سخنان روح‌پرور و نشاط‌آور و لبریز ازصفا و صمیمیّت تاگفتار شیرین به زبان بیاورند؛ (از توحید، تسبیح، علم سودمند، امر به معروف، نهی از منکر ومانند این‌ها) زیرا در بهشت بیهوده‌گویی و دروغ موجود نیست. او ایشان را در بهشت به حمد و شکر خویش رهنمای می‌نماید که وی را بر پاداش نیک ومزد عظیمی که دریافت کرده‌اند ثنا وسپاس می‌گویند.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: مراد از **« وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» کلمه طیبه «لا اله الا الله»** است. بعضی فرموده اند که مراد ازآن قرآن است (قرطبی). همچنان اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ ازجمله این‌که: مراد از آن الحمدلله، یا طوریکه گفتیم قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: به بهشتیان تسبیح گفتن الهام می‌شود.

«وَهُدُوا إِلىٰ صِرَاطِ اَلْحَمِيدِ»: به را ه به صراط مستقیم هدایت می‌شوند که عبارت است از: ایمان به وی، پیروی از رضوانش، عمل به کتابش و سنّت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (25 الی 29) درمورد اینکه کافران راه مسجدالحرام را بر مردم می بستند. حج خانه ی خدا ، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۵﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلماً کسانی که کفر ورزیده و [مردم را] از راه الله و مسجدالحرام باز می‌دارند که ما آن را برای همه مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین (آینده) یک برابر قرار داده‌ایم (برای آنان عذاب سخت و دردناک است)، و هر کس به قصد ظلم در آنجا مرتکب الحاد (شرک و قتل) گردد، او را از عذاب دردناک می‌چشانیم.(۲۵)

«الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: مراد مکه است که به سبب اهمّیت فراوان مسجدالحرام، از مکه بدان تعبیر شده است.

مراد از: **«وَٱلْبَادِۚ»** در آیه مبارکه کسانی هستند که به‌قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به‌سوی مسجدالحرام می‌آیند، اعم از بادیه نشینان یا غیرآنان.

امام قرطبی می فرماید: هدف ازآن وختی بود که :در سال حدیبیه پیامبر صلّی الله علیه و سلّم را از ورود به مسجد الحرام مانع شدند.(تفسیر قرطبی ۳۱/۱۲).

« وَيَصُدُّونَ »: باز می دارند، جلوگیری می کنند ،مفسر تفسیر صفواة التفاسیر می نویسد که از این جهت در ایه مبارکه کلمه **« وَيَصُدُّونَ» را به** صیغه‌ی مضارع آورده است تا بر استمرار دلالت کند؛ یعنی کافران همیشه راه الله را سدّ می‌کنند. و نظیر آن آیه‌ی**«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اَللهِ»** ، می‌باشد.**« اَلَّذِى جَعَلْنٰاهُ لِلنّٰاسِ سَوٰاءً اَلْعٰاكِفُ فِيهِ وَ اَلْبٰادِ»** جایی که آن را محل نسک و عبادت انسان قرار داده‌ایم و مقیم و بادیه‌نشین در آن برابرند.

ابن مسعود (رض) می فرماید: اگر یک نفر قصد کند که در خانه‌ی خدا عملی پلید را انجام دهد، خدا عذاب دردناک را به او می‌چشاند. و مجاهد گفته است: یعنی در آنجا مانند حسنات گناهان و بدی‌ها چند برابر می‌شوند.(تفسیر رازی ۲۵/۲۳).

نظریات فقها دربارۀ حکم این آیه:

فقها در بارۀ حکم این آیه دارای اختلاف رأی اند: امام مالک (رح) می فرماید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند.

جمعی برآنند که واردشونده به مکه می‌تواند در هرجایی که یافت، فرود آید وصاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید ـ چه خوش باشد چه ناخوش ـ مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقهاء برآنند که سراها و منازل مکه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرودآمدن در آن بازدارند.

أحناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیۀ کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به اینکه ازرفتار عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر (رض) نیز ـ که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند ـ چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همۀ مکه است. بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

شأن نزول آیۀ 25:

726- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: سرور کائنات (عبدالله بن انیس را با دو نفر دیگر که یکی از آن‌ها مهاجر و دیگری از انصار بود فرستاد. و این دو به نیاکان خود فخر می‌کردند. در آن حال عبدالله بن انیس خشمگین شد و انصاری را به قتل رساند، مرتد شد و به مکه گریخت. در باره او **«وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ ... تا آخر »** نازل شد.(ضعیف است، ابن ابوحاتم از ابن عباس روایت کرده چنانچه ابن کثیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

در «تفسیر» 3 / 271 آورده در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است و عطاء بن دینار از سعید بن جبیر نشنیده. «تفسیر شوکانی» 1779).
به روایت دیگری از ابن‌عباس (رض) در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان‌بن حرب ویاران وی نازل شد آن‌گاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب شان را در سال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۲۶﴾

و [یاد کن] وقتی که جایگاه خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده کردیم [و از او پیمان گرفتیم] که هیچ چیز را شریک من قرار مده و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک و پاکیزه گردان.(۲۶)

«بَوَّأْنَا»: آماده‌ساختیم. وارد کردیم. شناساندیم. **«بَوَّأْنا لِإِبْرَاهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ»**: جای کعبه را برای حضرت ابراهیم علیه السلام آماده ساختیم. مکان قدیمی کعبه را به ابراهیم نشان دادیم. ابراهیم را به محلّ کعبه رساندیم.
«الطَّآئِفِينَ»: طواف کنندگان دور کعبه.
«الْقَآئِمِينَ»: ایستادگان در نماز.
«الرُّكَّعِ»: رکوع برندگان در نماز.
«السُّجُودِ»: سجده‌برندگان در نماز. این سه کلمه اشاره دارند به سه رکن از ارکان مهمّ نماز که قیام و رکوع و سجود است، و لذا ذکر آنها کنایه از خود نماز است.
ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد که: یعنی آن را تنها به نام من بنا نهاده و بس. (مختصر ۵۳۹/۲.)
«وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ اَلْقَائِمِينَ وَ اَلرُّكَّعِ اَلسُّجُودِ»: «و خانه مرا پاک کن» از شرک وپرستش بتان **«برای طواف‌کنندگان»** به آن خانه «و قیام‌کنندگان» در آن برای نماز«و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.
دیده می شود که مقام ومنزلت نماز و نمازگزار به قدری عزیز ومعتبر ست که حتّی ابراهیم علیه السلام باید خادم مکان آن باشد.
امام قرطبی می نویسد که:**«وَالْقَائِمِينَ»** قائمون یعنی نمازگزاران. خدا مهمترین ارکان نماز یعنی قیام و رکوع و سجود را یاد آور شده است .(تفسیر قرطبی ۳۷/۱۲).
مفسیر تفسیر تفسیر انوار القرآن شیخ عبدالرؤ ف مخلص هروی می نویسد: این آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده‌اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه‌پرستی و پاک‌نگاه‌داشتن حریم بیت از شرک و بت‌پرستی، شرط حق تعالی بر پدرتان ابراهیم علیه السلام و کسانی که بعد از وی می‌آیند بود اما شما به این‌شرط و به ولای پدرتان وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۲۷﴾

و (به ابراهیم گفتیم که) در میان مردم برای حج اعلان کن، تا پیاده و (سوار) بر هر شتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

لاغری که از هر راه دور می‌آیند، به‌سوی تو بیایند.(۲۷)
«أَذِّنْ»: اعلام کن. آگهی کن.
«رِجَالاً»: جمع راجِل، پیادگان. حال است.
«ضَامِرٍ»: شتر لاغر و باریک اندام. مراد استفاده از مرکبهای قوی و دارای عضلات قوی و محکمی است که تاب تحمّل بیابانهای خشک و سوزان و بی‌آب و علف را داشته باشند.
«رِجَالاً وَ عَلَيا كُلِّ ضَامِرٍ»: مراد استفاده از هرگونه امکانات، برای شرکت در این فریضه مهمّ است.
«وَ أَذِّنْ فِي اَلنّٰاسِ بِالْحَجِّ »: و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور و آنها را به حج و زیارت **«بیت العتیق»** فراخوان.
ابن عباس گفته است: بعد از این‌که ابراهیم ساختمان بیت را تمام کرد به او گفته شد: مردم را به سوی حج فراخوان، گفت: خدایا! صدایم نمی‌رسد. فرمود: تو جار بده و من ابلاغ می‌کنم، آنگاه ابراهیم بربالای کوه ابو قبیس رفت و با صدای بلند جار داد: ای مردم! خدا دستور انجام مراسم حج و زیارت این خانه را به شما داده است، تا در پاداش آن بهشت را به شما عطا فرماید و شما را از آتش دوزخ پناه بدهد. بنابراین حج را انجام دهید، پس تمام نطفه‌ها در پشت مردان و رحم زنان آن را لبیک گویان اجابت کردند و گفتند: **لبیک اللهم لبیک**.(تفسیررازی ۲۷/۲۳).
جمعی از مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج صدا برآورد. نقل است که ابراهیم علیه السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی‌که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه السلام گفت: تو صدا برآور و رساندنش بر عهده ما. آنگاه ابراهیم علیه السلام بر مقام خود و به‌قولی بر فراز حجرالاسود و به‌قولی بر فراز صفا و به‌قولی بر فراز کوه ابوقبیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گویید، **«لبیك اللهم لبیك»**، نقل است که: کوهها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه السلم را به‌همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند ـ اعم‌از سنگ و درخت و غیره ـ و همه کسانی که خدای متعال تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، جواب دادند: **«لبیك اللهم لبیك»**: به‌فرمان حاضریم بارخدایا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن‌کثیر آن را از ابن‌عباس و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی‌دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم.
(ملاحظه شود تفسیر انوار القرآن:تألیف عبدالرؤ ف مخلص هروی)
«يَأْتُوكَ رِجٰالاً وَ عَلىٰ كُلِّ ضٰامِرٍ» ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» **زایران** «به‌سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند»
«ضامِرٍ»: به معنای حیوانی است که چربی بدنش آب شده و گوشت‌هایش به ماهیچه تبدیل شده و چابك است، مانند حیوانی که برای مسابقات آماده است.
« يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ »: شتر لاغر از راه‌های دور می‌آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فـج: راه وسیع. راغب گوید: فجّ شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع بکار رود جمع آن فجاج است.
امام قرطبی گفته است: ضمیر در **«یأتین»** به شتر برمی‌گردد و برای احترام است؛ زیرا با صاحبش قصد حج را کرده است. همان گونه که اسب جهادگران مورد تکریم قرار گرفته‌اند: **وَالْعٰادِيٰاتِ ضَبْحاً**، اسب‌هایی که در راه خدا می‌تازند.(قرطبی ۳۹/۱۲.)
مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج برمرکب سوار نمی‌شدند پس خداوند متعال سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، که حکم آن هم در این آیه و هم در آیهٔ بعدی توضیح می یابد:

شأن نزول آیهٔ 27:

727- ابن جریر ازمجاهد روایت کرده است: مسلمانان در ابتدا [وقتی برای ادای مراسم حج می‌آمدند] سوار مرکب نمی‌شدند. پس خدای بزرگ **«يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»:** را نازل کرد و به آن‌ها دستور داد که آنچه را در سفر لازم دارند با خود بیاورند و اجازه سواری و تجارت را هم به آنان داد.(طبری 25057 به قسم مرسل روایت کرده است.).

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿۲۸﴾

تا شاهد منافع گوناگون خویش [از برکت این سفر معنوی] باشند، و نام خدا را در ایام معيني بر چهار پاياني كه به آنها روزي داده است (هنگام قرباني كردن) ببرند (و هنگامي كه قرباني كرديد) از گوشت آنها بخوريد، و بينواي فقير را نيز اطعام نمائيد.(۲۸)
«مَنَافِعَ»: هدف از آن سود مادی همچون تجارت وداد وگرفت تجارتی ، و سود معنوی همچون عبادت و عفو و مغفرت است.
«أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ»: چند روز معین و مشخّص. مراد روز عید و دو روز یا سه روز بعد از آن است. برخی هم روز عرفه و روز عید و یک روز بعد از آن و بعضی هم ده روز ذی‌الحجّه دانسته‌اند.
«بَهِيمَةِ الأَنْعَامِ»: چهارپایان اهلی (سوره : مائده آیه 1).
«فَكُلُوا مِنْهَا وَ...»: معنی مستفاد از این بخش آیه، این است که گوشت قربانی باید به مصرفهای لازم برسد. دیگر گوشتهای قربانی در سرزمین مِنی بر روی زمین انداخته نشود تا گندیده و یا در زیر خاکها مدفون گردد. بلکه اگر نیازمندانی در آنجا و در آن زمان پیدا نشوند، باید گوشتها - در صورت امکان - هرگونه که شده است به مناطق دیگری حمل و به مصرف برسد.
«الْبَآئِسَ»: سخت نیازمند. مستمند.
«لِيَشْهَدُوا مَنٰافِعَ لَهُمْ »: تا فواید دینی و دنیوی را به دست آورند. یعنی تا مردم در حج شاهد منافع خویش باشند؛ که این منافع عبارت است از: کفاره شدن گناهان، به دست آوردن ثواب و حسنات، سود بردن در تجارت، ادای طاعات و دیگر خیرات و برکات.
برخی از مفسران می نویسند که هدف از آن منافع، ادای مناسک حج است. به‌قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی‌هاست.
امام فخر رازی گفته است: از این جهت «منافع» را نکره آورده است که قصد بیان منافعی دینی و دنیوی مختص به این عبادت را داشته است، منافعی که در دیگر عبادات

(c) ketabton.com: The Digital Library

موجود نیست.(تفسیر رازی ۲۹/۲۳). ابن‌عباس (رض) می‌گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است»

«وَ يَذْكُرُوا اِسْمَ اَللهِ فِى أَيّامٍ مَعْلُومٰاتٍ عَلىٰ مٰا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ اَلْأَنْعٰامِ»:«و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» **یعنی**: تا نام الله را در هنگام ذبح هدایا و قربانی‌ها یاد کنند. یعنی هنگام ذبح شتر، گاو و گوسفند در ایام معین و معلومی که عبارت از دهم ذی‌الحجه و سه روز بعد از آن می‌باشد، نام خدا را در حالی ببرند که سپاسگزار اویند بر نعمتی که به ایشان ارزانی داشته است، بدین ترتیب این نکته را یادآور شده است که غرض اصلی عبارت است از ذکر نام خدا در موقع ذبح، و در این مورد با مشرکین مخالفت شود که آنها ذبح را برای «نصب» یا بت‌ها انجام می‌دهند.(تفسیر کشاف ۳).

«ایام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمدبن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایام‌النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی ابوحنیفه وشافعی:

«ایام معلومات»: عبارت است از: ده روز اول ذی‌الحجه که آخرین آن روز عید قربان می‌باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

«فَكُلُوا مِنْهٰا »: وبرای شان مستحب است از گوشت قربانی حیوانات ذبح شده خود بخورند.

«وَ أَطْعِمُوا اَلْبٰائِسَ اَلْفَقِيرَ»: و از آن به فقیر و محتاج بدهید که سخت در بینوایی قرار دارد، و به فقیر بدهید که فقر او را ضعیف کرده است.

ابن عباس گفته است: **«بائس»** یعنی بینوا و آن کسی است که فقر و بینوایی از سیما و لباسش نمایان می‌شود. اما فقیر چنان نیست؛ زیرا لباسش مرتب و سیمایش سیمای بی‌نیاز است.

حج:

حج شرعاً عبارت است از قصد مکه بمنظور اداء عبادت طواف خانه‌کعبه و سعی بین صفا ومروه الحاج ووقوف درعرفه و دیگر مناسک حج تنها بخاطر اجابت امر خدا و طلب رضای او.

حج یکی از ارکان پنجگانه اسلام است و یکی از فرایضی استکه از ضرور یات دین شناخته شده است. بنابراین هرکس وجوب آن را انکارکند،کافر و مر تد از اسلام می‌باشد.

بنا بقول برگزیده جمهور علماء حج

در سال ششم هجری واجب شده است. زبرا آیهٔ **« وأتموا الحج والعمرة لله»** (حج و عمره را برای رضای خدا بتمام وکمال انجام دهید). درآن سال نازل شده است و این وقتی درست استکه مراد از **« اتمّوا = اتمام حج** « آغاز وجوب وفرضیت آن باشد.

درتایید این نظریه درقرائت « علقمه » و« مسروق» و « ابراهیم نخعی» بجای **« اتمّوا »« اقیموا»** آمده استکه طبرانی آنرا با سند صحیح روایتکرده است.

ابن القیم ترجیح داده استکه حج در سال نهم یا دهم واجب شده باشد.

حرم مکه و حدود آن:

حریم مکی، دارای حدودی است که از پنج جهت مکه را احاطه نموده و بر آنجاها، نشانه‌هائی نصب شده است،که این نشانه‌ها سنگهای بلندی است که باندازه یك متر ارتفاع

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارند و در دو طرف راه نصب شده‌اند بدين شرح: از جانب شمال "تنعيم" واقع در شش‌كيلومتري مكه است.
و از جانب جنوب «اضاه» واقع در دوازده كيلومتري مكه است.
از جانب شرق "جعرانه" واقع در شانزده كيلومتري مكه است.
از جانب شمال شرقي "وادي نخله" واقع در چهارده‌كيلومتري مكه است. از جانب غرب «شميسي » كه حديبيه مي‌باشد واقع در پانزده‌كيلومتري مكه است .
محب‌الدين طبري از زهري و او ازعبيدالله بن عبدالله بن عتبه روايت‌كرده است كه حضرت ابراهيم عليه‌السلام باشاره جبريل اين علامات ونشانه‌هاي حدود حريم مكه را نصب‌كرده است‌كه بر جای مانده بودند تا اينكه قصی بن‌كلاب آنها را تجديد نمود، تا اينكه پيامبر صلی الله عليه و سلم درسال فتح مكه تميم بن اسيد خزاعي را مامور تجديد آنها نمود و آنها همچنان مانده بودند، تا اينكه عمر بن خطاب، چهارنفر از قريش را باسامی: محرمه بن نوفل وسعيد بن يربوع وحويطب بن عبدالعزي وازهر بن عبدعوف را مامورنمودكه آنها را تجديد نمودند، سپس معاويه هم آنها را تجديد نمود و بعد از او در زمان عبداملك بدستور وی تجديد شدند.

تجارت و كسب و كاردرايام حج:

مسلمانان كه عازم مناسک سفر حج وعمره اند ، در ضمن اينكه مصروف مراسم حج وعمره ميباشند در شرع اسلامی برايشان اجازه داده شده تا ، به امور تجارتی از قبيل خريد وفروش، موتروانی، كرايه دادن وسايل ترانسپورتی از قبيل (موتر ، آسب ، شتر، بايسكيل،گراچی حمل نقل وغيره وغيره...) با كسب حلال بپردازند.
در جواب بايد گفت بلی در دين مقدس اسلام چنين اجازه در صورتيكه مانع ادای مناسک حج وعمره نه شود ، داده است.
ابن عباس (رض) در روايت ميفرمايد: مسلمانان ازهمان بدو اسلام، در ايام حج ، به امور تجارتی می پرداختند، واين فعاليت های تجارتی بصورت عمده در منی وعرفات و بازار های « عكاظ ومجنه ذوالمجاز»، دركنار عرفات، بر پا ميگرديد.
دراوايل اسلام زمانيكه، مسلمانان ، مصروف اموری تجاری بودند ، ترس و خوف داشتند كه مباد اين داد و ستد شان در حال احرام ، از ديد شرع كدام ممانعتی، داشته باشد، لذا پروردگار با عظمت فرمود:« ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم » « في مواسم الحج »(
بر شما باكی نيست وگناهی نيست كه در موسم حج همراه با انجام فريضه ح ج، خير و بركت خدا را در معامله و داد و ستد، بجوئيد)
(بروايت بخاری و مسلم ونسائی.)
در حديثی ديگری كه آنرا ابوداود از ابن عباس روايت فرموده ،آمده است: « ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلا من ربكم» قال: كانوا لا يتجرون بمنى فأمروا أن يتجروا إذا أفاضوا من عرفات »
(بر شماگناهی ... مسلمانان در منی تجارت نمی‌كردند. به آنان دستور داده شد، كه بعد از پراكنده شدن از عرفات به تجارت بپردازند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابی امامه تیمی به ابن عمرگفت: من در راه حج مصروف حمل ونقل حجاج بودم، در این حال عده ای بمن گفتند که تو: ثواب حج را کمایی نخواهی کرد.
ابن عمرگفت
برایش: مگر احرام نمی‌بندی و تلبیه نمی‌گوئی و طواف خانه‌کعبه را نمی‌کنی و بعد از وقوف درعرفات رهسپار منی نمی‌شوی و
رمی جمرات نمی‌کنی؟گفتم: چرا، همه آنها را انجام می‌دهم،گفت: پس تو حج باما می‌گزاری و ثواب آن را داری. مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد وهمین سئوال راکه تو ازمن می‌کنی ازاو پرسید.
پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی جواب نداد تا اینکه این آیه نازل شد:
« لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم »پیامبر صلی الله علیه و
سلم بدنبال وی شخصی را
فرستاد واین آیه را بروی خواند وگفت حج توصحیح است.
(بروایت ابوداود)
شخصی از ابن عباس پرسید:
من نفس خود را، بدین قوم اجاره داده‌ام و مناسک حج را همراه آنان انجام م ی‌دهم، آیا من هم پاداش و ثواب دارم؟ ابن عباس‌گفت: بلی . «أولئك لهم نصيب مما كسبوا، والله سريع الحساب »(آنان ازکسب خود بهره
ای می‌برند و حساب خداوند سریع است و حساب آن بر خداوند مجهول نیست). (بروایت بیهقی و دارقطنی).

تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت:

باید گفت که تمام مناسک حج و عمره واحرام و لمس حجرالاسود وسعی بین صفا و مروه و وقفه در عرفات و رمی جمره همگی در دوره جاهلیت متداول بوده و تنها بعضی تعدیلات در حج اسلامی نسبت به دوره جاهلیت روی داده که از آن جمله می توان بموارد ذیل اشاره کرد:

1 - اعراب قبل از اسلام هنگام طواف « لبیک یا لات»، « لبیک یا عزی» می گفتند و هر قومی بت خود را صدا می کرد. در اسلام « اللهم» جای بت ها را گرفت و آن عبارت بدین شکل تعدیل شد:« لبیک اللهم لبیک»
2 - اعراب گاهی پیرهنه به طواف کعبه می پرداختند. اما دین مقدس اسلام ان را منع کرد و پوشیدن لباس دوخته نشده را مقرر فرمود.
3 - اعراب از خوردن گوشت قربانی اکراه داشتند. ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم خوردن آنرامجاز ساخت.
4 - مشهور است که مسلمانان پس از فتح مکه و بر انداختن بت های قریش از سعی بین صفا و مروه اکراه داشتند زیرا قبل از اسلام بر این دو کوه دو بت سنگی وجود داشت که حاجیان و زائران دوره جاهلیت سعی بین صفا و مروه را برای نزدیک شدن به آنها و دست کشیدن و بوسیدن آنها کسب تبرک می کردند. ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم نه تنها بین صفا و مروه را مجاز کرد بلکه در (سوره بقره، آیهٔ 158) ان را از شعائر الله قرار داد.

«حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتّی در اجزای

(c) ketabton.com: The Digital Library

قدیمی اسفار پنجگانه موسی، به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است. در «سفر خروج».
فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده است: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید» و در آیهٔ سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده است: «در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند.» و در سرزمین های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.».
در هر یک از اعیاد سه گانه، فرقه های یهود به اماکن معیّنی سفر حج می کردند. در روز «استغفار» (عید مظال) به سوی کوه سینا حج می کرده و در عید «فِصح» به بیت المَقْدَس و در عید «استیر» و «عید باران» و... به اماکن دیگری رهسپار می شدند.
با این حال، از تحقیق و تفحّص در تورات، مکان خاصی را پیدا نمی کنیم که از زبان پیامبرشان حضرت موسی علیه السلام، حج همانند یک دستور الهی آمده باشد.
و جای این پرسش است که: آیا خداوند برای یهودیان حج به مکان مخصوصی را واجب نساخته است یا اینکه راویان و نویسندگان متون دینی توراتی، آن را از قلم انداخته اند یا به عادت معروف قوم یهود که تورات را تحریف می کردند آن را نیز تحریف نموده اند؟!
بدین جهت است که اماکن حج متعدد شده و کوچ یهودیان در اعیاد سالانه به نقاط مختلف بوده و هر مکان عبادتی را با عنوان «بیت» می نامیده اند که در ازمنه مختلف محل برگزاری حج آنان بوده است؛ مثلاً در «بیت المقدس» «بیت ایل» «بیت آون» که در نزدیکی بیت ایل بوده و «بیت اصل» در یهودا و «بیت حور» نزدیکی قدس و «بیت هاجن» در جایگاه تولد عیسی علیه السلام در «بیت لحم» و «بیت هاشطه» و سایر بیوت که شمارش آنها به درازا می کشد و می توان به کتاب مقدس در عهد جدید و قدیم مراجعه کرد که در آن جا درج شده است.
در خصوص زمان حج یهودیان «دکتر حسن ظاظا» می نویسد:اوقاتی که در آن حج می کنند همزمان با اعیاد آنهاست و اینها سه زمان است:

1 - عید فِصح، که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نیسان به تقویم یهودی آغاز می شود.
2 - عید حصاد یا «اسابیع»، (شبوعوت) که مدت آن یک روز است مصادف با ششم ماه سیوان به تقویم یهودی که در اوایل تابستان (یونیه) قرار گرفته است.
3 - «عید ظُلل»، (سرکوت) که مدت آن هشت روز است و در ماه های خزان قرار دارد و از روز پانزدهم ماه «تشرین» یهودی آغاز می گردد. موسم های سه گانه یاد شده را سه عید می نامند که حج در آن ها مستحب است و با صدقات بسیاری همراه می گردد.

حج دردین یهودیت:

دیانت یهودی، حج را به عنوان یک عبادت با آثار مادی و معنوی می نگرد، همان گونه که دین اسلام و سایر ادیان توحیدی و غیر توحیدی چنین نگرشی به حج دارند، ولی تفاوت در ماهیت این عبادت و آداب و اعمال و شعائر و مکان و زمان آن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حضرت موسی کلیم الله (ع) از پیامبران اولو العزم بوده و می دانست که ندای ابراهیم (ع)، جهان شمول است و به شریعت خاصی اختصاص ندارد و امکان نداشت از طریق حج صحیح ابراهیمی منحرف گردد و به راهی جز تعالیم خداوند برود.
شایان ذکر است در حال حاضر حج از دیدگاه یهودیان واجب نیست و از ارکان عبادت آنها به شیوه ای که در اسلام دیده می شود، به شمار نمی آید.
پس از حضرت موسی (ع) یهود به فرقه های مختلف در آمدند و هر فرقه ای شیوه ای را برای حج برگزید و مکانی را برای آداب و مراسم حج انتخاب کرد که به برخی از آنها اشاره می شود:

1 - گروهی از یهود به بیت المقدس و هیکل سلیمان رفتند.
2 - گروهی به طور سینا رفتند.
3 - گروهی «بئرحی» در نزدیکی شهر الخلیل را برگزیدند.
4 - گروهی اماکن طبیعی را برگزیدند

دکتر حسن ظاظا در خصوص زمان حج یهودیان می نویسد:

1 - «عید فصح» که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نیسان به تقویم یهودی آغاز می شود.
2 - «عید حساد» یا «اسابیع» که مدت آن یک روز است که در اوایل تابستان قرار گرفته است.
3 - «عید ظفلل» که مدت آن هشت روز است و درخزان قرار دارد.

در این بخش به این نکته اشاره می شود:

در دائره المعارف الاسلامیه آمده است: حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای قدیمی اسفار پنجگانه موسی (ع) به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است.
در سفر خروج، فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید».
در آیهٔ سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده:«در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند».
در سرزمین های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

سپس باید آلودگی‌های بدنشان را پاک کنند و باید به نذرهایشان وفا کنند و باید خانهٔ قدیمی و گرامی را طواف نمایند. (٢٩)
«ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ »: حجاج و معتمران ،چرک و ناپاکی را برطرف کنند که بر اثر احرام بر آنان عارض شده است، یعنی بعد از ذبح، وبا حلال ساختن خود از حال إحرام، سایر اعمالی دیگر از حج را که بر ذمهٔشان باقی مانده است کامل کنند؛ مانند، دورساختن آلودگی‌ها بدن، گرفتن ناخن‌ها و کوتاه ساختن ویا تراشیدن مو.واین کار در روز عید قربان انجام می‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

« وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ »: و باید بدانچه که بر خود از حج، یا عمره، یا هدیه، یا قربانی و طاعات دیگر لازم گردانیده و به گردن گرفته‌اند وفا نمایند. یا معنی این است که: باید واجبات حج خویش را به جای آورند.

« وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ »: و در پیرامون بیت العتیق «طواف الافاضة» را انجام دهند که عبارت است از طواف زیارت که تحلل کامل با آن صورت پذیر است.

یعنی باید به بیت الله طواف کنند؛ همان خانه‌ای که بنای آن بسیار کهن است و حق‌تعالی آن را از تسلط جباران گردنکش آزاد نموده است و به این دو دلیل «کعبه » را «بیت العتیق» نامید [زیرا عتیق هم به معنی کهن است و هم به معنی آزاد شده].واولین خانه‌ایست که برای عبادت انسان بنا شده است.

در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که خداوند متعال از این جهت خانه خود را به بیت العتیق نام گذاری کرده است که آن را از غلبه وقبضه کفار وجباران آزاد کرده است .(رواه الترمذی وحسنه والطبرانی وغیرهم ـ از روح المعانی).وهیچ کافری نمی تواند بر آن قبضه وتسلط داشته باشد ، حادثه ی اصحاب فیل شاهد این امر است. والله اعلم.

همچنان به‌قولی دیگر: عتیق به معنای «کریم» است، یعنی خانه بزرگ و گرامی. به‌قولی دیگر: عتیق، یعنی خانه کهن و قدیمی زیرا نخستین خانه‌ای که بر روی زمین ساخته شد، خانه کعبه بود و بعد از آن بیت‌المقدس بنا شد.

طواف افاضه چیست؟

علامه شیخ ابن عثیمین می فرماید:«طواف افاضه رکنی از ارکان حج است که حج بدون آن کامل نیست، یعنی همان طوافی‌که وقت آن بعد از رمی جمره عقبه در روز عید قربان آغاز می‌شود.البته در حج طواف واجبی است که عبارت است از: طواف وداع و نیز طواف سنتی است که‌عبارت است از: طواف قدوم.

هرگاه کسی آنرا انجام ندهد حجش تمام نیست، بایستی بازگردد و طواف افاضه را انجام دهد حتی اگر به شهرش بازگشته باشد، و در این حال مادام که طواف (افاضه) را انجام نداده (هنوز از احرام خارج نشده و لذا) جایز نیست به همسرش نزدیک شود، چن هنوز تحلل دوم صورت نگرفته، چرا که تا بعد از انجام طواف افاضه و سعی – اگر تمتع باشد – تحلل دوم صورت نمی گیرد و اگر قارن یا مفرد باشد بدون سعی و طواف قدم (تحلل دوم) حاصل نمی شود».(فتاوی أركان الإسلام ،صفحه 541).

انوع طواف در کعبه:

- طواف قدوم برای حج هرگاه شخص به کعبه میرسد، این طواف برای کسی است که احرام به حج بسته و یا مقارن بین حج و عمره است، و این نوع طواف بر حسب اختلاف بین علماء واجبی از واجبات حج و یا سنتی از سنن آن است.
- طواف افاضه در حج، که طواف زیارت نیز نامیده می شود، این طواف بعد از توقف در عرفات در روز عید قربان یا بعد از آن نیز صورت می گیرد، و طواف افاضه رکنی از ارکان حج است.
- طواف عمره که یکی از ارکان عمره است و بدون آن صحیح نیست.
- طواف وداع، که بعد از پایان مراسم حج و عزم برای خروج از مکه مکرمه صورت می گیرد، و بر طبق رأی صحیح از اقوال علماء طواف وداع بر هر حاجی واجب

(c) ketabton.com: The Digital Library

است جز برای زن حائضه یا نفساء، هرکس آنرا ترک کند بر او واجب است ذبیحه ای را ذبح کند.

- طواف وفای به نذر، کسی که نذر طواف کرده باشد، و به دلیل نذر انجام آن واجب می شود.
- طواف مستحبه (کسی که برای کسب اجر و ثواب و تقرب الی الله دوست دارد طواف کند).

یادداشت:

تمام این طوافها باید هفت دور باشد، بعد از آن در صورت امکان فرد طواف کننده پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز بخواند، و اگر مقدور نبود در بقیه جاهای مسجد نماز بخواند. (مواخذ: فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء" (223/11، 224) .شیخ عبد العزیز بن عبد الله بن باز ... شیخ عبد الرزاق عفیفی ... شیخ عبد الله بن غدیان.)

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله متعال به ابراهیم دستور داد تا مردم را برای ادای حج فراخواند، ثواب و پاداش بزرگداشت احکام و شریعت آسمانی را - از جمله: مناسک حج، ذبح حیوانات حلال گوشت را بیان نمود و بزرگداشت بتان، دروغ ساز کردن به زبان خدا و شهادت دروغ را منع کرد.

اینکه در آیات متبرکه (30 الی 35) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، واینکه محل قربانی، همان حرم مکه است ،بحث بعمل آمده است.

ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾

این است [آنچه به عنوان مناسک حج قرار داده ایم]، و هر کس مقدسات و شعائر الله را بزرگ و محترم بشمارد، پس آن برایش در نزد پروردگارش بهتر است، و چهار پایان برایتان حلال کرده شد مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود، پس از پلیدی‌ها که از بت‌ها ببار می‌آید، دوری کنید و از سخن دروغ اجتناب ورزید.(۳۰)

« وَأُحِلَّتْ لَكُمُ اَلْأَنْعَامُ إِلاَّ مَا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ »: الله متعال خوردن چارپایان را برای بندگان خویش حلال گردانیده است جز آنچه را که درکتاب مجید استثناء شده است ؛ مانند گوشت مردار (خود مرده) و خفه شده و آنچه اسم غیر خدا بر آن خوانده شده است.

بت پرستی، اساساً آلودگی است.**«فَاجْتَنِبُوا اَلرِّجْسَ مِنَ اَلْأَوْثَانِ»** همان طورکه از ناپاکی‌ها دوری می‌جویید از کثافت و نجاستی دیگر به نام بت‌ها دوری جویید. این نهی مبالغه در نهی از پرستش و تعظیم آنها را نشان می‌دهد.

«رجس»: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی‌شود چنان‌که نجاست حسی جز با آب برطرف نمی‌گردد.

« وَاِجْتَنِبُوا قَوْلَ اَلزُّورِ »:«و از سخن دروغ اجتناب کنید» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افترا، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و **«قول الزور»** جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به الله متعال ، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا بیش نیست. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه‌بار این سخنشان را تکرار کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

(برنامه و مناسك حج را انجام دهيد) در حالى كه به‌سوى الله خالصانه گرويده باشيد و هيچگونه شريكي براي او قائل نشويد، و هر كس شريكي براي الله قرار دهد گوئي از آسمان سقوط كرده و پرندگان (در وسط هوا) او را مي‌ربايند، و يا تندباد او را به مكان دوري پرتاب مي‌كند!(٣١)

حنفاء: جمع حنيف به معنى گرايش يابنده از دين باطل به‌سوى دين حق است. يعنى خالصانه به‌سوى حق تعالى گرويده و از هر چه كه بجز او مورد پرستش قرار مى‌گيرد، بيزارى جوييد .

ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾

اين است [برنامه هاى حج و حدود و مقرّرات خدا] و هر كس شعاير الله را بزرگ شمارد، بدون ترديد اين بزرگ شمردن ناشى از تقواى قلوب است.(٣٢)

باید گفت که: تقوای درونی باید آثار بیرونی هم بخود داشته باشد، هر کس به شعائر بی‌اعتنا باشد، در حقیقت تقوای قلبی او کم است.

امام قرطبى گفته است: از اين جهت تقوى را به قلوب نسبت داده است كه حقيقت تقوى از قلب سرچشمه مى‌گيرد. آمده است كه پيامبر صلّى الله عليه و سلّم به سينه‌ى خود اشاره كرد و فرمود: «تقوى در اينجاست»(تفسير قرطبى ٥۶/١٢).

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

براى شما در آن (قربانى) تا مدت معين فايده‌هاست، باز محل قربانى كردن آنها در جوار خانهٔ قديمى و گرامى (كعبه) است.(٣٣)

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ...»: مراد اين است كه استفاده از فرآورده‌هاى حيوانات قربانى آزاد است. يا اين كه: در مراسم و مناسک، سود شما است.

«اَجَلٍ مُّسَمّيً»: وقت مشخّص. مراد روز ذبح است.

«مَحِلُّهَا»: حلال بودن ذبح، يا محلّ و يا زمان حلال بودن ذبح حيوان قربانى. يا اين كه: محلّ مردم از احرام‌شان تا كعبه است. يعنى پس از مناسک، كعبه را طواف مى‌كنند.

«لَكُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى»:«براى شما در آنها» يعنى: در شعاير حج مخصوصا «منافعى است» يعنى در سايه‌ى تعظيم شعائر، منافع مادّى شما نيز تأمين مى‌شود. و **«لَكُمْ فِيها مَنافِعُ » مراد در اى**نجا: حيوانات هدى و مخصوصا شتر است (تا زمان نحر و ذبح در هدى منافعى) از جمله منافع آنها سوارشدن بر آنها، استفاده از شير آنها، بهره‌گيرى از نسل و از پشم آنها و ديگر منافع است. «تا ميعادى معين» كه همانا وقت ذبح آنهاست. (بعضى گمان مى‌كردند همين كه شتر يا حيوان ديگرى را براى قربانى معيّن كردند، حقّ سوار شدن برآن و شير دوشيدن از آن را ندارند. اين آيه اين تفكّر را رد مى‌كند.).

ولى علماى أحناف برآنند كه منفعت گرفتن از شتر قربانى و هدى بعد از روان كردن آن به مقصد ذبح‌گاه، جايز نيست مگر در حالت اضطرار.

« ثُمَّ مَحِلُّهٰا إِلَى اَلْبَيْتِ اَلْعَتِيقِ» (33) آنگاه مكان ذبح آنها در حرم يعنى مكه يا منى مى باشد. يعنى: جاى قربانى كردن آنها «در بيت العتيق است» يعنى: بايد شتران هدى به نزديک خانه كعبه در سرزمين حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چهار پايان قرباني = هدي:

هدي عبارت است از چهارپاياني‌كه به حرم شريف جهت تقرب و نزديكي بخداوند اهداء مي‌شوند. خداوند فرمايد: **« والبدن جعلناها لكم من شعائر الله، لكم فيها خير، فاذكروا اسم الله عليها صواف، فإذا وجبت جنوبها فكلوا منها وأطعموا القانع والمعتر كذلك سخرناها لكم لعلكم تشكرون. ».**

« لن ينال الله لحومها ولادماؤها، ولكن يناله التقوى منكم » [و شتراني‌كه براي قرباني به حرم شريف اهداء مي‌كنيد، آنها را برايتان از نشانه‌ها و شعاير دين الله قرار داده‌ايم، بشما در قرباني كردن آنها خير فراوان مي‌رسد، در حاليكه اين شتران ايستاده‌اند و عيبي ندارند و شما مي‌خواهيد آنها را نحركنيد، نام خدا را يادكنيد در حال نحر ايشان، چون آن شتران بزمين افتادند از گوشت آنها بخورند و خواهندگان و ناخواهندگان و فقيران قانع و غيرقانع را از گوشت آنها بخورانيد، ما همچنين آنها را برايتان مسخركرده‌ايم
ودراختيارشما قرار داده‌ايم‌كه سپاس خداي را بجاي آوريد،گوشتها و خونهاي آنها به خداوند نمي‌رسد ليكن اين تقواي شما است‌كه بخداوند مي‌رسد و موجب رضاي او مي گردد.

عمر خطاب گفت: قرباني اهداء كنيد، بي‌گمان خداوند قرباني و حيوان اهداء كردن را دوست دارد. پيامبر صلي الله عليه و سلم يكصد شتررا قرباني‌كرد و اين اهداي يكصد شتراز طرف او داوطلبانه بود نه واجب (يعني بطور سنت اين عمل را انجام داد نه بطور وجوب)

بهترين قرباني:

باجماع علماء حيوانات اهداء شده براى قربانى، بايد از جمله « نعم » شتر وگاو و بزوگوسفند نريا ماده ، باشد و باتفاق بهترين آنها نخست شتر، سپس‌گاو و سپس گوسفند است. چون شتربعلت بزرگي بيشتربه سود فقيران است وگاو هم بهمين سبب ازگوسفند بهتر مي‌باشد. دراينكه براي يك شخص‌كدام بهتراست اختلاف كرده‌اند،كه آيا يك هفتم شتر يا يك هفتم‌گاو يا يك‌گوسفند بهتراست؟ بهرحال هركدام بنفع فقرا باشد آن بهتر است.

كمترين چيزي كه براي اهداء به خانه خدا كفايت مي‌كند:

انسان مي‌تواند هريك از اين چهارپايان را كه نام برديم، به خانه خدا اهداء نمايد و قرباني كند و پيامبر صلي الله عليه و سلم بدلخواه خويش، يكصد شتر را پيشكش خانه خدا كرد و قرباني نمود و كمترين چيزي كه براي يكنفر كفايت مي‌كند، يك‌گوسفند يا يك هفتم شتر يا يك هفتم گاو مي‌باشد، زيرا شتر وگاو هريك براي هفت نفركافي مي‌باشند.

جابر (رض) مى فرمايد : ما همراه پيامبر صلي الله عليه و سلم به حج رفتيم، براي هفت نفريك شتريا يك‌گاونحر نموديم و قرباني‌كرديم. بروايت احمد و مسلم. لازم نيست‌كه هر هفت نفر يا همه شركاء، قصد تقرب بخدا را داشته باشند، بلكه اگر بعضي بقصد قربت و بعضي بقصد بهره‌گرفتن ازگوشت آن با هم شريك شدند، جايزمي‌باشد. بخلاف پيروان فقه حنفى كه مي‌گويند، قصد تقرب بخداوند از طرف همه شركاء شرط مي‌باشد.

عبدالله بن عمر(رضي الله عنهما) نقل مى كند كه: عمر (رض) بهترين شتر را كه به سيصد دينار خريده بود، براى قربانى برگزيد. خدمت پيامبر رفت و گفت: من بهترين شتر را براى قربانى خريده ام؛ مى توانم آن را بفروشم و با قيمت آن، چند شتر ماده و يا

(c) ketabton.com: The Digital Library

گاو بخرم و آنها را قربانی کنم؟ حضرت فرمود: «لا»، (إنحرها إياها] .خیر، همان شتر را قربانی کن.

سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی:

سواری گرفتن از شتران قربانی و بهره گرفتن از آنها جایز مي‌باشد، چون خداوند مي‌فرماید:**« لكم فيها منافع إلى أجل مسمى ثم محلها إلى البيت العتيق»** [شما را است در اين حيوانات قرباني -شتران -انواع منفعتها، به برنشستن به وقت حاجت وشيرآنها خوردن به وقت ضرورت تا وقت نام برده يعني تمام شدن عبادت و فرا رسيدن هنگام قرباني سپس قربانگاه آنها به نزد اين خانه محترم يعنی همه حرم است]". ضحاك و عطاء گفته‌اند: اين منافع عبارت است از سواری بوقت حاجت و بهره گرفتن ازپشم و شيرآنها. و اجل مسمّی آنستکه قلاده بگردن آنها آويخته شود تا مشخص‌گردندکه به حرم شريف اهداء شده‌اند. وگفته‌اند: مراد از" محلها إلى البيت العتيق " روز قربانی است در منی. ابوهريره گويد: پيامبر صلي الله عليه و سلم مردی را ديدکه شتری را برای قربانی مي‌برد، فرمود سوارآن شود. آن مردگفت شترقرباني است. مرتبه دوم يا مرتبه سوم به وي‌گفت: وای بر تو سوار آن شو. بروايت بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و اين مذهب احمد و اسحاق و مشهور مذهب مالك است و شافعی گويد: بوقت حاجت سواری آن اشكالی ندارد.

وقت قرباني و ذبح‌كردن:

درباره وقت ذبح حيوان قرباني اختلاف‌كرده‌اند. شافعي‌گويد: وقت قربانی روز عيد قربان و روزهای ايام‌التشريق مي‌باشد، چون پيامبر صلي الله عليه و سلم فرموده است:" وكل أيام التشريق ذبح . بروايت احمد. اگرآن وقت‌گذشت، قربانی واجب را بايد بصورت قضاء ذبح كرد. مالك و احمد گويند: وقتی ذبح حيوان قربانی، خواه واجب يا غيرواجب روزهای قربانی است. و حنفيه هم برای قربانی "متمتع"، و "مقارن" اين رأی را دارند ولي‌گويند قربانی نذری وكفارات و داوطلبانه و سنت درهر وقت ذبح آن صورت‌گيرد جايز است. ازابوسلمه بن عبدالرحمن و نخعی حكايت شده است كه وقت ذبح از روز عيد تا آخر ماه ذی الحجه است.

مكان و جای ذبح:

قربانی كردن حيواناتی كه به حرم شريف اهداء مي‌شوند، خواه واجب يا سنت تنها بايد در سرزمين حرم ذبح‌گردد و قربانی كننده مختار استكه در هر نقطه از سرزمين حرم به ذبح قرباني خويش مبادرت ورزد. جابرگويد: پيامبر صلي الله عليه و سلم گفت:**« كل منى منحر، وكل المزدلفة موقف، وكل فجاج مكة طرق، ومنحر»** [همه سرزمين مني جاي ذبح قرباني است وهمه مزدلفه جاي توقف است و همه راههاي مكه راه و قربانيگاه مي‌باشد]". بروايت ابوداود و ابن ماجه. برای حاجيان بهتر است كه در منی ذبح نمايند و برای كسيكه عمره مي‌كند بهتر است درمرو ه قربانی كند، چون احرام هر دوی حج‌گزار و عمره‌گزار درآنجا پايان مي‌يابد. نظير حديث فوق با همان معني و الفاظ از مالك هم روايت شده استكه‌گفت، بمن رسيده استكه پيامبر صلي الله عليه و سلم درمنی گفت: اينجا قربانيگاه است، همه منی قربانيگاه است و برای عمره‌گفت: اينجا يعنی مروه قربانيگاه است همه راههای مكه قربانيگاه و جای ذبح قربانی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوردن گوشت حیوان اِهداء شده به حرم شریف:

خداوند دستور داده استکه اهداءکننده ازگوشت حیوان قربانی اهداء شده به حرم شریف، بخورد:**" فكلوا منها وأطعموا البائس الفقير [خود ازگوشت آن بخورید و آن را به فقیران و بینوایان بخورانید]"**. بر حسب ظاهر معني اين امر قرباني واجب و سنت را دربر مي‌گيرد. و فقيهان در آن اختلاف دارند. ابوحنيفه و احمد رحمت الله عليهما گويند: خوردن ازگوشت قربانی"متعه حج" - تمتع - و قربانی "حج قران" و قربانی سنت جایز است و از غیرآنها جایز نیست. امام مالك‌گويد: اگر قربانی بخاطر تاوان تباه شدن وباطل شدن حج یا فوت حجیا برای حج متعه ویا بطوركلي اهداء شده به حرم شريف باشد، خوردن ازگوشت آن برای صاحبش اشکالی ندارد. ولی اگربرای فدیه اذیت و آزار جاندار یا تاوان شکار یا نذر فقراء و مساکین یا قربانی سنت مشروط برآنکه پیش از رسیدن به محل قربانی هلاك‌گردد، خوردن ازگوشت آن برای صاحبش جایز نیست. بقول شافعي بهيچ وجه خوردن ازگوشت قربانی واجب جایز نیست مانند قربانی ایکه بعلت تاوان واجب مي‌گردد بخاطر ارتکاب شکارممنوع و تباه شدن حج و قربانی متعه و قران حج و قرباني‌که با نذرواجب شده باشد. ولی اگر قربانی سنت باشد صاحبش مي‌تواند ازگوشت آن بخورد و بدیگران صدقه و هدیه‌کند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿۳۴﴾

و برای هر أمتی جای قربانی کردن را مقرر نموده‌ایم، تا با نام الله چهارپایانی را ذبح کنند که الله به ایشان عطاء نموده است. پس معبودتان معبود یگانه است، پس برای او منقاد شوید و تواضع کنندگان را مژده ده.**(۳۴)**

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً »: درتأریخ أدیان ابراهیمی دیده می شود که رسم قربانی، در تمام أدیان آسمانی وجود داشته است.

از زمان ابراهیم علیه السلام برای هر ملتی از ملت‌های پیشین مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم تا در آن ذبح کنند و به خدا تَقَرّب جویند.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر می‌دهد که در تمام ملت‌ها ذبح قربانی و ریختن خون به خاطر خدا مشروع بوده است.

« لِيَذْكُرُوا اِسْمَ اَللهِ »: به آنان دستور دادیم که در موقع ذبح نام خدا را به تنهای **«یاد کنند»** و هدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهندیعنی قربانی برای رضایت خدا ذبح کنند.

ازفحوای آیهٔ مبارکه به یک اصل دست می یابیم که: شیوه‌ی بندگی خداوند، تنها باید از طریق وحی باشد. و هنگام ذبح قربانی، نام خدا را باید به زبان آورد. نام خداوند متعال به قدری دارای ارزش ومهمیت است که: اگر هنگام ذبح حیوان بر زبان جاری شود، گوشت آن حیوان حلال، وگرنه همان گوشت قربانی هم حرام خواهد بود.چه زیبا است که: غذای انسان‌های خداپرست نیز باید رنگ الهی داشته باشد.

«عَلىٰ مٰا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ اَلْأَنْعٰامِ»: بدین وسیله در مقابل نعمت‌های خدا از جمله اعطای شتر و گاو و بز و گوسفند، مر او را سپاسگزار باشند. خدا مشخص کرده است که ذبح باید به خاطر او صورت گیرد و اسم او بر آن خوانده شود؛ زیرا همو خالق و روزی رسان است. نه مانند بت‌پرستان آن را برای بت‌ها ذبح کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در حدیث شریف به روایت أنس (رض)آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخداری را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ذبح آوردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نا الله را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند».

«فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ » پس ای بندگان! آلِه و معبود بر حق شما فقط الله یگانه است از این رو فقط از او اطاعت کرده و« فَلَهُ أَسْلِمُوا» عبادت را برای وی خالص گردانید و از راه و روش پیامبرش صلی الله علیه وسلم پیروی نمایید.

«وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»: ای پیامبر! و مؤمنان فروتن را که برای پروردگارشان خاضع‌اند به خیر و سعادت دنیا و دستیابی به بهشت‌های پرناز و نعمت بشارت ده.

چهار صفت برای مخبتین واقعی:

اصطلاح «مخبتین» به معنی متواضعان، از«**خَبت**» است به معنی زمین هموار، اخبات به معنی نرمی و تواضع بکار رفته است.

خبت عبارت است از: تواضع، طمأنینه و خشوع هم گفته می شود. کلمۀ اِخبات یک معنای خاصی است که اگر سه معنای تواضع، طمأنینه و خشوع را با هم جمع کنیم، معنای اِخبات است.

تواضع در مقابل تکبر است. در تکبر یک حالت سرپیچی نهفته شده است. اما در تواضع یک حالت اطاعت و مطیع بودن نهفته شده است.

طمأنینه به معنای سکون و آرامش است و در مقابل آن عدم ثبات و عدم استقرار قرار دارد. کسی که ثبات ندارد و هر روز رنگی است.

خضوع معنایش متقارب با خشوع است اما تنها فرقی که دارد می فرمایند خضوع مربوط به اعضا و جوارح است، اما همین خضوع وقتی در قلب قرار گرفت خشوع می شود.

مخبتین چه کسانی هستند؟

اما اینکه «مخبتین» چه کسانی هستند و چه خصوصیات دارند، خداوند در آیه 35 سوره مبارکه حج، بعد از بشارت دادن به «مخبتین» در آیۀ 34 همین سوره ، چهار صفت برای ایشان برمی شمرد و چنین می فرماید:

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣٥﴾

(آنان) کسانی (هستند) که چون نام الله یاد شود دل‌هایشان ترسان گردد، و در برابر مصیبت‌هایی که به آنان می‌رسد صبر می‌کنند، و (نیز کسانی را مژده بده که) نماز را برپا می‌کنند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند.(۳۵)

«اَلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اَللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ »: ترس از الله متعال و پروای درونی، يك ارزش است، اولین صفت گروه فروتنان ، متواضعان همین است که : چون نام الله متعال یاد شود قلب های شان خاشع می‌گردد.یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک می شوند و از مخالفت به لله متعال حذر می کنند؛ به‌سبب کمال یقین وقوت ایمانشان طوری که انگار در پیشگاهش ایستاده‌اند و عظمت و جبروتش را مشاهده می‌کنند.

«وَ اَلصَّابِرِينَ عَلىٰ مٰا أَصٰابَهُمْ » زیربنای انجام وظیفه بعد از تقوا، مقاومت و صبر است، در دین مقدس اسلام صبری دارای ارزش است که: در برابر مشکلات دوام بیاورد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون به ایشان نا خوشیی برسد و مصیبتی فرود آید به امتثال امر الله متعال و حسابداشت وی صبر می‌کنند. یعنی همیشه در خوشی وسختی در موقع مریضی ویا هم سایر مصایب ، صبر را پیشه می کنند.

«وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ»: همچنان ایشان نمازها را به کامل‌ترین وجه برپا می‌دارند، یعنی نماز های خویش را سروقت و با خشوع و فروتنی و با رعایت ارکان و آداب آن می‌خوانند.

« وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ »: و از آنچه حق‌تعالی به ایشان بخشیده است در انفاق‌های فرض و مستحب مانند زکات، مصارف خانوداده، کمک به بستگان و فقیران و مستمندان و دیگر راه‌های خیر صدقه می‌کنند. و از قسمتی از روزیی که به آنان ارزانی داشته‌ایم انفاق می‌کنند و آن را در راه‌های خیر مصرف می‌کنند. نباید فراموش کرد که انفاق تنها وتنها درمال خلاصه نمی گردد، بلکه، از علم و آبرو و هنر نیز می‌توان انفاق کرد.

همچنان قابل یاد دهانی است که : اموال و دارائی‌های انسان رزق الهی است انفاقی ارزش دارد که دائمی باشد.

(**«يُنْفِقُونَ»** فعل مضارع نشانه استمرار است)ولی در انفاق نیز باید اعتدال و میانه‌روی لازم است.

پس **«مخبتین»**، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف بود که درفوق بیان یافت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 37) درمورد آداب ذبح در مراسم حج ، مطالبی را به بیان گرفته است.

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾

و (قربانی کردن) شتران (چاق و فربه) را برایتان از شعائر الله قرار دادیم، در آنها برای شما خیر (منافع دینی و دنیوی) است، پس در حالی که بر پای ایستاده‌اند نام الله را بر آنها یاد کنید، پس چون پهلویشان بر زمین افتد از گوشت آنها بخورید، و به بینوایان سائل و غیر سائل بخورانید، اینگونه آنها را برایتان رام و مطیع کرده‌ایم تا که شکر کنید.**(۳۶)**

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ » در بزرگداشت شعائر الهی، سخاوتمندانه خرج کنید. **«وَ الْبُدْنَ»** یعنی **«بدن»** به معنای شتر چاق است.

خداوند متعال ذبح شتران (چاق و فربه) را از نشانه‌های دین و شعایر مسلمین قرار داده است تا وسیلهٔ قربتی به سوی وی باشند.

ابن کثیر گفته است: چون به خانه‌ی خدا هدیه می‌شود از جمله شعایر دین به شمار می‌آید، بلکه بهترین چیزی است که هدیه می‌شود.(مختصر ۵۴۴/۱).

در این باره که آیا اطلاق نام **«بدنه»** بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه أسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق‌می‌شود و به‌سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بدن» جمع **«بدنة»** است به معنای شتر سالم و فربه، و **«صَوافَّ»** حیوانی است که زانوی خود را صاف نگاه داشته است.
«لَكُمْ فِيهٰا خَيْرٌ»: یعنی برای کسانی که با ذبح آن‌ها به خدا نزدیکی می‌جویند خیر دنیا و آخرت است؛ در دنیا با خوردن و صدقه دادن و در آخرت با دریافت پاداش عظیم و اجر جزیل.
ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در دنیا نفع و در آخرت پاداش و ثواب برایتان دارد.
«فَاذْكُرُوا اِسْمَ اَللهِ عَلَيْهٰا صَوٰافَّ»: می بینیم که در مکتب بزرگ اسلام شیوه سالم تربیتی در بخش تغذیه با زیبای خاصی مطرح نموده می فرماید :در حالی که روی چهار دست و پا منظم ایستاده‌اند، آنها را ذبح کنید ودر هنگام ذبح آن ها **« بسم الله »** بگوید.
صواف: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهاردست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به شکل ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند.
« فَإِذٰا وَجَبَتْ جُنُوبُهٰا»: پس هرگاه بعد از ذبح برپهلوبه روی زمین افتاد. کنایه از خارج شدن روح از کالبد آن است.در این هنگام الله متعال خوردنش را مباح گردانیده است.
«فَكُلُوا مِنْهٰا وَ أَطْعِمُوا اَلْقٰانِعَ وَ اَلْمُعْتَرَّ »: عرب جاهلی زمانیکه حیوانات را قربانی می گردند می گفتند که از گوشت قربانی نباید استفاده کند. ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت فرمود: **«**از آنها بخورید» قرطبی می‌گوید: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هدی خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد».
یعنی اینکه نه تنها شما از آن گوشت بخورید بلکه از آن به انسان قانع و به تنگدستی که از روی عفت و پاکیزه منشی از مردم درخواست کمک نمی‌کند وبه فقرا وسائل نیز بدهید این نظر ابن عباس هم است.(نظر قتاده و نخعی و مجاهد و بسی از مفسران نیز همین است.).
اما فخر رازی فرموده است: آنچه به حقیقت نزدیکتر است این است: قانع یعنی آنکه هر چه به او بدهید راضی می‌شود و درخواست و اصرار هم نمی‌کند. اما فقیر آن است که درخواست و اصرار می‌کند.(تفسیر رازی ۳۶/۲۳).
«كَذٰلِكَ سَخَّرْنٰاهٰا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: به این شیوه آنها را برایتان مسخر کرده‌ایم، و با وجود جسم بزرگشان آنها را برای شما رام کرده‌ایم،**»** که به خواسته شما در رفتن به ذبحگاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آنکه در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شده شما بودند. برای این که در مقابل نعمت‌های خدا او را سپاسگزار باشید.

چه مقدار مي‌توان ازگوشت قرباني خورد؟

كسي‌كه حيوانی را هديه مي‌كند برای قربانی درصورتيكه خوردن ازگوشت آن بشرحی كه‌گذشت برای او مباح باشد، مقدارآن محدود نيست و مي‌تواند نصف آن را بخورد ونصف ديگرش را صدقه بدهد. بعضی گفته‌اند يك سوم آن را مي‌تواندبخورد ويك سوم را هديه‌كند ويك سوم را صدقه بدهد.

لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرگز گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌ها به الله نمی‌رسد، بلکه تقوای شما به او می‌رسد، این چنین آنها را برایتان مسخر نمود تا الله را به خاطر آنکه شما را هدایت کرده است به بزرگی یاد کنید، و نیکوکاران احسان کننده را مژده بده. (۳۷)
مراد از **«لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ»** الله اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع‌کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است.
اطلاق نام **«محسن»** بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا أ سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.
بصورت کل باید بعرض رسانید که: گوشت و خون قربانی هرگز به الله متعال نخواهد رسید؛ بلکه آنچه به او می رسد و مورد قبول بارگاه قدسی است، تقوی وپرهیزگاری انسان است واین که مشرکان، علاوه بر خون آلود کردن بتان خود، در و دیوار خانه ی خدا را با خون و خونابه و گوشت قربانیها می آلودند، این عادت شان غیر مقبول ،ناپسند و مردود ودرنهایت عادت است که خلاف دستور الهی صورت میگیرد.

شأن نزول آیهٔ 37:

728- ابن ابوحاتم از ابن جریج روایت کرده است: اهل جاهلیت کعبه را به گوشت و خون شتر آلوده می‌کردند. یاران پیامبر (گفتند: آیا شایسته است که ما هم کعبه را به خون و گوشت [قربانی] بیالاییم. پس آیهٔ **« لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا...»** نازل شد.
قابل یاد آوری است که: در نزد امام ابوحنیفه (رح) أدای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به‌دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم یضح فلا یقربن مصلانا». «هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلای ما نزدیک نشود».
خوانندگان گرامی!
در آیات متبرکه (38 الی 41) مطالبی در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿۳۸﴾

مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می کند، قطعاً خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را دوست ندارد. (۳۸)
«خَوَّانٍ»: بسیار خیانتکار. صیغه مبالغه خائن است (نساء، آیهٔ 107).
«كَفُورٍ»: شدیدالْکفر. بس کفرپیشه. صیغه مبالغه کافر است. استعمال صیغه مبالغه **(خَوَّانٍ)** و **(كَفُور)** متوجّه مبالغه در نفی محبّت است (آل‌عمران / 182). چرا که خداوند هیچ‌گونه خائنی (أنفال، آیهٔ 58) و کافری (آل‌عمران آیهٔ: 32) را دوست نمی‌دارد.(ترجمهٔ معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل).
«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»: خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند یعنی: الله متعال شر مشرکان را از آنان دفع می‌کند. وعنصری که نصرت و دفاع خدا را جلب می کند، ایمان است.
یکی از وعده‌ها و سنّت‌های الهی، نصرت و دفاع از مؤمنین است و خداوند این دفاع و حمایت را به عنوان يك حقّ، بر خود لازم فرموده است: **«وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»** (روم، 47.) البتّه معنای دفاع و نصرت الهی، همیشه دفاع و نصرت فوری و کوتاه مدّت نیست، بلکه دفاع دراز مدّت را نیز شامل می‌شود، زیرا در آیات دیگر می

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرماید: «وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» بلی، ممکن است در یك درنبرد و جنگ، مؤمنین به ظاهر شکست بخورند، ولی اهداف و تفّکر آنان پیروز شود.
در آیهٔ متذکره الله متعال به مؤمنان مژده داده است که بر کفار غلبه می‌یابند و نیرنگ و حیله‌ی آنها را برطرف می‌کند.
« إِنَّ اَللهَ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ خَوّانٍ كَفُورٍ»: زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد، بلکه ناسپاسان و خائنان در عهدها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند.

شأن نزول آیه مبارکه:

صحابه کرام از دست مشرکان مکه آزار فراوان می دیدند. جمعی ضربت خورده، سر شکسته و زخمی و شلاق خورده، شکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند .
پیامبر فرمود: صبور باشید، الله به من دستور جهاد نداده است.(بنقل از تفسیر فرقان)

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

به مسلمانان که مورد قتل (و غارت) قرار گرفته‌اند اجازه (جهاد با دشمنان) داده شد، زیرا آنها از دشمن سخت ظلم کشیدند و همانا خدا بر یاری آنها قادر است.(۳۹)
ابن عباس گفته است: این اولین آیه‌ایست که درباره‌ی جهاد نازل شده است. مفسران گفته‌اند: آنها عبارت بودند از یاران پیامبر صلّی الله علیه و سلّم که مشرکان مکه آنان را با دست و زبان سخت مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، آنها شکایت را نزد پیامبر صلّی الله علیه و سلّم بردند. در حالی که زدن خورده بودند ولت وکوب شده بودند ،و سر و روی شان خونین بود و از ظلم وستم آنها نالان و شاکی بودند. پیامبر صلّی الله علیه و سلّم به آنها گفت: صبر کنید، دستور جنگ با آنان به من داده نشده است. تا این که مامور به مهاجرت شدند مهاجرت کردند. آنگاه همین آیه در سال دوم هجرت در مدینه نازل شد و این اولین آیه‌ایست که در آن اجازه‌ی جنگ داده شده است در حالی که قبل از آن بیش از هفتاد آیه مسلمانان به خود داری از از جنگ فرا خوانده شده اند.
البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیهٔ (38) از همین سوره است: «إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ» [الحج: 38].

اسباب نزول آیهٔ 39:

729- أحمد و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که سرور کائنات از مکه خارج شد، ابوبکر صدیق (گفت: آن‌هایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک می‌شوند. پس آیه «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ » (39) نازل شد.
(ترمذی 3171، نسائی در «سنن الکبری» 6 / 52 و «تفسیر» 365، احمد 1 / 216، حاکم 2 / 66 و 946 و 390، طبری 25254 و 25255، طبرانی 17 / 123 و بیهقی در «دلائل» 2 / 294 از چند طریق از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده اند. این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. طبری 25256 از قیس بن ربیع از اعمش روایت کرده. حاکم 3 / 7 از شعبه ازکاکایش روایت کرده، پس این خبر به سه طریق از اعمش به صورت موصول روایت شده است. ترمذی 3172 و طبری 25253 از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده اند. حدیث موصول را حاکم و ذهی صحیح می‌شمارند، این حدیث

(c) ketabton.com: The Digital Library

شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری 25259 و 25260 از مجاهد 25262 از قتاده روایت کرده. «احکام قرآن» ابن عربی 1513 و «زاد المسیر» 1009)
مطالعه کنندگان گرامی!
باید گفت که: جهاد، بدون اذن الله متعال ورسول الله صلی الله علیه وسلم جایز نیست. برای مظلومان، مجازند با دشمنان خود جهاد کنند. ومطمئن باید بود که: نصرت الهی، بعد از بپاخاستن وحرکت در راه الله برای مجاهد میسر می شود. اِمداد الهی، را نباید تنها وتنها درجنبه‌ی نظامی محاسبه کرد، بلکه سایر نصرت‌ها و امدادها را شامل می‌شود. ولی نصرت الهی حتمی است.
در کتاب «فقه السنة» استاد سید سابق رحمه الله آمده است:«چون شکنجه و آزار مشرکان مکه شدت‌گرفت و ظلم وستم ادامه و استمرار یافت، تا جائیکه به آخرین درجه خود رسید و نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه وسلم را کشیدند، پیامبرصلی الله علیه وسلم ناچارگردید که ازمکه به مدینه هجرت‌کند و یاران خویش را نیز به هجرت بخواند، بعد از اینکه 13 سال از بعثت و دعوت او گذشته بود: **« وَإِذْ يَمْكُرُ بِکَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوکَ أَوْ يَقْتُلُوکَ أَوْ يُخْرِجُوکَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»** [الأنفال: 30]. «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند و توطئه می‌کردند که تو را به زندان بیفکنند و حبس کنند یا به قتل برسانند ویا ازمکه اخراج‌کنند آنها چاره می‌اندیشیدند و تدبیرمی کردند و خداوند هم تدبیر می‌کرد و چاره می‌اندیشید و خداوند بهترین چاره اندیش و مدیر و مدبر است».
در مدینه پایتخت و مرکز جدید اسلام، چون دشمنان، مسلمانان را محاصره کرده بودند و مسلمانان ناچار بودند،که شمشیر بکشند و از جان خویش دفاع‌کنند و راه را برای دعوت دین خود هموار سازند، خداوند بدانان اجازه جنگ و دفاع داد و نخستین آیه‌ای‌که در این باره نازل شد این آیه بود:**« أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ..»** [الحج: 39]. «به آنها که جنگ برآنان تحمیل شده است اجازه جهاد داده شده است یعنی می‌توانند مسلحانه جهاد کنند، چراکه مورد ستم قرارگرفته‌اند و خداوند قادر است برنصرت و یاری آنها، همانها که بناحق ازخانه و لانه خود بدون حق و بدون هیچ دلیلی از د یار خود اخراج شدند و تنهاگناهشان این بودکه می‌گفتند: پروردگار ما الله است... ».
« .. وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» [الحج: 40-41]. «واگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا درآن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد و خداوندکسانی راکه او را یاری کنند و از آیینش دفاع نمایند یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. یاران خداکسانی هستندکه هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه‌کارها از آن خدا است».
دراین آیات سه چیز برای علت جنگ ذکر شده است:
1 - مسلمانان مظلوم واقع و برآنان تعدی شده است و بناحق از دیار خود اخراج شده‌اند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

تنها علت اخراجشان پیروی از دین حق است و اینکه می‌گویند: پروردگار ما الله است.

2 - اگر خداوند اجازه این دفاع را نمی‌داد همه معابد و مساجدی که فراوان نام الله درآنها برده می‌شود ویران می‌گردید بسبب ظلم کافران که به الله و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورند.

3 - اینکه هدف از جهاد پیروزی و قدرت یافتن در زمین و حکم رانی، و برپای داشتن نماز و دادن زکات و امر بمعروف و نهی از منکر می‌باشد.

و سال واجب شدن جهاد:

در سال دوم هجرت خداوند متعال قتال و جنگ را فرض کرد و آن را واجب نمودکه فرمود: **«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»** [البقره: 216]. «خداوند جنگ با دشمنان را بر شما فرض‌کرده است در حالیکه شما از آن بدتان می‌آید و شاید از چیزی بدتان بیاید که در واقع برای شما خیر و نیکی است و شاید چیزی را دوست داشته باشید که در واقع برای شما شر و بدی است و الله می‌داند و شما نمی‌دانید». پایان نقل قول از کتاب (فقه السنة).

و در کتاب **«أسباب النزول»** سیوطی در ارتباط با شأن نزول آیهٔ 39 ، سورهٔ حج چنین گفته است: «امام أحمد در مسند خویش و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده أند: **«لما أخرج النبی صلی الله علیه وسلم من مكة قال أبو بكر أخرجوا نبيهم ليهلكن فأنزل الله تعالى (أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير) الآية فقال أبو بكر لقد علمت أنه سيكون قتال».** ترمذی (3171). یعنی: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه خارج شد (هجرت نمود)، ابوبکر صدیق گفت: آنهایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک می‌شوند. پس آیهٔ **« أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»** نازل شد، ابوبکر گفت: می دانستم که بزودی جنگ روی می دهد».علامه ألبانی در مورد این حدیث گفته: اسناد آن صحیح است. و عبدالرزاق المهدی محقق کتاب سیوطی گفته: این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. این حدیث شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری 25259 و 25260 از مجاهد 25262 از قتاده روایت کرده است.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیهٔ 29 ، سورهٔ حج می نویسد: « براساس حکمت الهی، جنگیدن با کافران در آغاز اسلام برای مسلمانها ممنوع بود، و آنها دستور داده شده بودند تا شکیبایی ورزند. وقتی که به مدینه هجرت کردند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، و دارای قدرت و توان گشتند به آنها اجازه داده شد تا جنگ کنند، چنان که خداوند متعال فرموده است: **(أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ)** به کسانی که با آنان جنگ میشود اجازه جهاد داده شده است. از این فهمیده میشود که پیشتر جنگیدن برایشان ممنوع بود، پس خداوند به آنها اجازه داد تا با کسانی بجنگد که با آنها میجنگند و بدان خاطر به آنها اجازه جهاد داده شد که مورد ستم قرار گرفته و از عمل کردن به دینشان بازداشته میشدند».

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۴۰﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان کسانی که از سرزمین‌شان به ناحق بیرون رانده شدند، جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما الله است. اگر الله بعضی از مردم را به وسیله بعضی (دیگر) دفع نمی‌کرد، البته صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مسجدهایی که در آنها الله بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شد، و یقینا الله کسی را که قصد یاری وی کند، یاری می‌کند. همانا الله قوی (و) غالب است.(۴۰)

معنی لغات:

«صَوٰامِعُ »: جمع صومعه و به معنی ساختمان مرتفع مخصوص راهبان است.

« بِيَعٌ »: جمع «بیعة» به معنی کلیسای نصاری است.

بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا ـ که واحد آن «بیعه» است

«صَلَوٰاتٌ» کنیسه‌های یهودیان. زجاج گفته است: در زبان عبری به آن «صلوتا» می‌گویند.

«مساجد»: عبارت است از معابد مسلمین.

«اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»: آنان که به ناروا و از روی عداوت و دشمنی و بدون این که دلیلی برای اخراج آنان وجود داشته باشد، از وطن خود رانده و اخراج شدند. مراد از دیار، شهر مکه است.

ابن عباس گفته است: یعنی حضرت محمد نیز و یارانش به ناحق از مکه اخراج شدند.

«إِلاّٰ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ »: جرم و گناهی دیگری نداشتند «جز به‌سبب آن‌که می‌گفتند: پروردگار ما خداست» از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به‌سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است.

« وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»: اگر الله متعال جهاد و جنگ با دشمنان را مشروع نمی کرد، مشرکان بر اهل ادیان چیره شده و شعایر دین تعطیل می‌شد، اما خدا شر آنان را دفع کرد و فرمان جنگ با آنان را داد.

در این آیهٔ مبارکه حِکمت قِتال وجِهاد بیان گردیده است، که این دستوری تازه ای نیست، به أنبیاء گذشته وأُمَم آنها هم دستور قِتال با کُفار داده شده بود، واگر چنین نمی؛ هیچ مذهب ودینی باقی نمی ماند، همه دین ومذهب وعبادتگا ههای آنها ویران می گشتند.

«لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ»: صومعه‌های راهبان و کلیساهای نصاری ویران می‌شدند.

«وَ صَلَوٰاتٌ »: و کنیسه‌های یهودیان **«وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اِسْمُ اَللّٰهِ كَثِيراً»:** و مساجد مسلمانان که در صبح و شامگاهان در آن خدا را پرستش می‌کنند.

معنی آیه چنین است: اگر خدا شر مشرکان را از مسلمین دفع نمی‌کرد و اگر اجازه نمی داد که مسلمانان به جهاد کفار بروند، مشرکان بر اهل ادیان تسلط یافته و بر ملت‌های مختلف زمان خود چیره گشته و در نتیجه اماکن عبادت آنان ویران می‌شد؛ برای نصاری عبادتگاه و برای راهبان صومعه‌ای را باقی نمی‌گذاشتند و کنیسه‌های یهودیان و مساجد مسلمانان را از بیخ برمی‌کندند. و مشرکان بر اهل ادیان غالب می‌شدند. مساجد را از این جهت به این وصف اختصاص داده و می‌گوید:

« يُذْكَرُ فِيهَا اِسْمُ اَللّٰهِ كَثِيراً»: که اماکنی شریف و باعظمتند و محل عبادت حق می‌باشند.

وَ لَيَنْصُرَنَّ اَللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ، قسم است. یعنی به خدا قسم! خدا آن کس را یاری خواهد داد که دین و پیامبر او را یاری می‌دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّ اَللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (40)»: خدا به حق توانا می‌باشد و هیچ چیز او را درمانده نمی‌کند. و مقتدر است و هیچ قهر و قدرتی بر او غالب نمی‌آید و مغلوب نمی‌شود.
ابن کثیر گفته است: خود را به قوت و عزت توصیف کرده است. پس با قدرت و نیروی خود همه چیز را خلعت هستی داده و هیچ قدرتمندی بر او چیره نمی‌شود. و مغلوب غالبی نخواهد شد. (تفسیر صفواة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).
همچنان برخی ازمفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که:«اگر این دفع و طرد نمی‌بود ، قطعا در زمان موسی علیه السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی علیه السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد صلی الله علیه وسلم مساجد ویران ساخته می‌شد».

اولین فرمان جهاد:

اولین [بار فرمان جهاد با نزول] آیهٔ شریفه: **«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»** (سورهٔ حج/ آیهٔ ۳۹) صادر شده است چون مسلمانان مدتها بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم |در خواست اجازه [جهاد] می کردند که با مشرکین قِتال کنند، و حضرت به ایشان مي فرمود: من مأمور به قتال نشده ام، و در این باب هیچ دستوری نرسیده است.
و تا در مکه بود همه روزه عده ای از مسلمانان نزدش می آمدند که یا مورد لت و کوب قرار گرفته ، و یا زخمي شده و یا شکنجه دیده بودند، و در محضر آن جناب از وضع خود و ستمهایی که از مشرکین مکه و گردن کلفت های آنان مي دیدند شکوه می کردند، حضرت هم ایشان را تسلیت داده، امر به صبر و انتظار فرج می کرد تا آنکه این آیات نازل شد که در آنها فرمود:**«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا»** سورهٔ حج ، آیهٔ ۳۹؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند؛).
ولي بعضي از مفسرین گفته اند: اولین آیه ای که درباره اِذن به جِهاد نازل شد. آیهٔ **«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ»** (سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۰؛ و در راه خدا، با کساني که با شما مي جنگند، نبرد کنید!) است.
ولی برخی از مفسران می گویند که اولین هدایت جهاد آیهٔ شریفه **«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»**(سورهٔ توبه ، آیهٔ ۱۱۱) خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به گونه ایکه:) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقّی است بر او، که در تورات و اِنجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بِشارت باد بر شما، به داد و گرفت که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!) بوده است.
ولي اعتبار عقلی اقتضاء می کند که همین آیهٔ ۳۹ ، سورهٔ حج اولین آنها باشد، برای اینکه صریحاً کلمهٔ اِجازه در آن آمده، علاوه در آن زمینه چینی شده و مردم را بر جهاد تَهَیُیج ، وترغیب و دلها را تقویت، و با وعده نصرت به طور اشاره و تصریح آنان را ثابت قدم نموده، و رفتاری را که خدا با اقوام ستمگر گذشته نموده یادآور شده است.
و همه اینها از لوازم تشریع احکام مهم و بیان و اِبلاغ برای اولین بار است، آن هم حکم

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهاد که بنای آن بر اساس فداکاری و جانبازی است، و از دشوارترین احکام اجتماعی اسلام و مؤثرترین آنها در حفظ اجتماعی دینی است.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۴۱﴾

آن کسانی را که اگر در زمین آنها را قدرت (و حکمرانی) ببخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات (اموال) را می‌دهند و امر به معروف و نهي از منکر مي‌نمايند و پايان همه کارها از آن خدا است.(۴۱)

یعنی کسانی را که الله متعال ایشان را وعدۀ نصرت وپیروزی داده است همان کسانی‌اند که چون او به آنان تمکین و توانایی دهد وبردشمنان پیروزشان سازد و درزمین خلیفه‌شان گرداند، نماز را به شیوۀ که حق‌تعالی مشروع ساخته است برپا می‌دارند؛ یعنی با رعایت وقت و ادای آن بر طریقۀ سنّت نبوی صلی الله علیه وسلم و زکات مال را به مستحقان آن می‌پردازند و مردم را به ادای هرحقی از حقوق خداوند متعال و هر حق مشروعی از حقوق بندگانش دستور می‌دهند و از هرآنچه الله متعال وپیامبراش محمد صلی الله علیه وسلم نهی کرده‌اند، باز می‌دارند.

«وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»: «و عاقبت همه کارها از آن الله است» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر هرچیز تنها و تنها به سوی خدای سبحان می‌باشد و سرانجام از آن متقیان است.

از حضرت عثمان (رض) دربیان سبب نزول روایت شده است که فرمود:«این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا الله نازل شد».

ابن عباس گفته است: آنها عبارتند از مهاجران و انصار و تابعین و پیروان نیک آنها.

معنی آیه چنین است: آنها استحقاق نصرت و یاری دارند، آنها هستند که اگر برای آنان تسلط و تملک و تفوق در سرزمین را قرار دهیم، عبادت الله متعال را به جا آورده و نماز را برپا می‌دارند و زکات را پرداخت می‌کنند. (تفسیر صفواة التفاسیر صابونی)

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان ـ اعم از یهود و غیر آنان ـ را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

خوانندرامی !

در آیات متبرکه (42 الی 48) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین ، مورد بحث قرار گرفته است .

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿۴۲﴾

و اگر تو را تکذیب می کنند [کار جدیدی نیست] پیش از اینان قوم نوح و عاد و ثمود هم [پیامبرانشان را] تکذیب کردند.(۴۲)

این آیۀ شریفه برای پیامبر صلّی الله علیه وسلّم تسلی خاطر و برای مشرکین وعید است. طوریکه می فرماید: ای پیامبر! و اگر قومت تو راتکذیبت نموده‌اند (نگران مباش، زیرا) پس پیامبران پیشین راهم مانند تو مورد تکذیب قرار داده اند مانند تکذیب قوم نوح، عاد و ثمود.

اما آن پیامبران صبر و شکیبایی را پیشه کردند تا این که الله متعال تکذیب کنندگان را به دیار نیستی فرستاد. پس تو هم از آن پیامبران پیروی کن و صبر و حوصله داشته باش.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿۴۳﴾

و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط.(۴۳)

هکذا قوم ابراهیم علیه السلام و قوم لوط علیه السلام پیامبران خویش را باوجود عظمت معجزاتش تکذیب کردند ودرمقابله با این دوپیامبر خیستند.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۴۴﴾

و [هم چنین] اهل مدین؛(قوم شعیب، نیز پیغمبر خود را تکذیب نمودند) و موسی هم تکذیب شد. پس کافران را مهلت دادم، سپس آنان را [به عذابی سخت] گرفتارنمودم ، پس [بنگر که] کیفر و انتقام من [نسبت به آنان] چگونه بود؟(۴۴)

این آیات هم تسلیت و دلجویی وتعزیتی برای رسول صلی الله علیه وسلم است،وبیان یک واقعیت است که :تکذیب دشمنان، نباید مانع ادامه‌ی راه ات شود، ونباید از دشمنی کفّار خوف وهراستی داشته باشی. وعده الهی به هلاک کردن تکذیب کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم برافراشتند والله متعال بیرق های شان را سرنگون کرد ، همان‌گونه که تکذیب‌کنندگان دیگر از امتهای انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

باید گفت که از حکت های الهی است که: به تبهکاران مهلت می‌دهد. ولی تبهکاران، مهلت الله بزرگوار را نشانه‌ی محبت یا غفلت او ندانند. پس بدون شک همه مورد تکذیب واقع خواهند شد.

فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ﴿۴۵﴾

و چه بسیار قریه ها را در حالی که اهلش ظالم بودند، هلاک کردیم، پس [به سبب نزول عذاب سقف های خانه هایشان خراب شده و دیوارهایشان بر] سقف ها فرو ریخته است و [چه بسیار] چاه های پر آب [که به سبب نابود شدن مالکانش] متروک افتاده و کاخ ها و قصرهای برافراشته [ومحکمی که بی ساکن و بی صاحب مانده است.](۴۵)

به صورت کل باید به این حقیقت پی برد که: قهر الهی بر ستمگران حادثه نیست، بلکه يك جریان است.نتیجه‌ی ظلم، همیشه نابودی است متوجه باید بود که :دربرابر قهر الهی، نه سقفی می‌ماند و نه ستونی، نه قصری می ماند ونه باغ ها وزیبای های مجلل دنیوی.

در تأریخ أدیان دیده شد که: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم‌پیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ گویان ظالم از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿۴۶﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند تا قلب ها یی داشته باشند که با آن بفهمند و گوش‌هایی داشته باشند که باآن بشنوند، درحقیقت چشم‌ها کورنمی‌گردند، بلکه قلب که در سینه‌هاست کور می‌شوند.(۴۶)

بدترین نابینایی:

با تأسف باید گفت که: بدتر از نابینایی چشم، نابینایی قلب است که با پند گرفتن هم بینا نمی‌شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا » آیا کافران آیا اهل مکه در زمین سفرنکرده‌اند تا آثار ویران برجای مانده از عذاب شدگان رابه چشم ببینند؟ و قتلگاه کفار و هلاکت‌گاه‌های آن امتهای ظالمین را ببینند را مشاهده کنند و از آنچه که برسر آنها آمده و از مجازات سخت و ریشه کن شدن آنها درس و عبرت بگیرند؟!

تا آنهابا عقل‌های خود اندیشیده و اخبار گذشتگان را با تدبر بشنوند و پند بگیرند.

پس وقتی قلب دچار کجی وانحرف شود در حقیقت کوری، کوری چشم نیست بلکه کوری بصیرت شان است.یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلها وقلوب شان است پس به سبب این خلل، قلب های شان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت انگیز به خود نمی‌آید.

واقعا؛ اصرار در لجاجت و دشمنی با حقّ، انسان را مسخ می‌کند و او را به جایی می‌رساند که نه با عقل حقیقت را درك می‌کند و نه با چشم و گوش آن را احساس میکند.

ابن‌عباس (رض) در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه مبارکه می فرماید:«وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ» [الإسراء: 72]. «و هرکه در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود». نازل شد، ابن امکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام این آیه مبارکه نازل شد: «**فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ**» [الحج: 46].«درحقیقت چشم‌ها کورنمی‌شوند ولی دل‌هایی که درسینه ها اند کور می‌شوند».

کوری دل در قرآن:

درقرآن عظیم الشأن بصورت کل کلمه «عمي» و مانند آن بیش از 36 بار تذکر رفته است که از جمله 31 بار آن مربوط به کوري دل است در پنج مورد آن مربوط به کوري ظاهری است.

در آیهٔ (46 سورهٔ مبارکهٔ حج) خواندیم:« آیا آنها در زمین سیر نکردند تا دلهایی داشته باشند که با آن حقیقت را درك کنند یا گوشهای شنوایی که ندای حق را بشنوند چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمي‌شود، بلکه دلهایی که در سینه ها جای دارد بینایی را از دست مي‌دهد». مراد از کوری دل و یا قلب این نیست که قلب صنوبری شکلي که در سینه جا دارد حالت کوری پیدا مي‌کند، چون این قلب تنها وسیله براي گردش خون است.

یکی از معانی قلب عقل است و گاه به معنای روح هم آمده است، کوری عقل و یا روح آن است که انسان از درك حقایق الهی عاجز و تحمل سخنان حق را نداشته و سخن حق در روح او اثر نداشته باشد و بر اثر گناهان بر روح و قلب او پرده جهل باشد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿۴۷﴾

و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند و حال آنکه خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نمی کند، و يك روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است که شما می‌شمارید. (۴۷)

یعنی ای پیامبر! کافران از جهلی که دارند از تو [به عنوان استهزا واز روی مسخره و ریشخند] شتاب در عذاب را درخواست می کنند، یعنیاز تو می‌خواهند عذابی که آنها را از آن می‌ترسانی زودتر از موعد بر آنان نازل شود، در حالی که الله هرگز از عذابی که به کافران وعده داده است، تخلف نمی کند؛ و ناگزیر عذابش واقع می‌شود. و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال از سال هایی است که شما می شمارید [برای او

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمان نزدیک، زمان دور، امروز، دیروز، گذشته و آینده مفهومی ندارد؛ بنابراین فاصله زمانی شما با عذاب الهی شما را دچار این پندار نکند که تهدید به عذاب، تهدیدی طولانی و دروغ است.] به یاد داشته باشد؛ مهلت‌دادن الله را نشانه‌ی غفلت او و رها شدن خود باید ندانیم. وباید بدانیم که: زمان در نزد ما با زمان نزد خداوند متعال متفاوت است.
قابل تذکر است که: این آیهٔ مبارکه شش بار بصورت کل در قرآن عظیم الشأن تکرار شده است.
شیخ سعید حوی (رح) در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان‌که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می‌گویند که ـ مثلا ـ عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است».
حسن بصری؛ می‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیاد برانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:
1ـ خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هرکس بدان حد برسد، او را عذاب می‌کند و هرکس به آن حد نرسد، عذابش نمی‌کند.
خداوند متعال قومی را عذاب نمی‌کند مگر این‌که بداند حتی یک تن از آنان‌هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان‌می‌دهد تا در حق امت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده وعذاب بنیان برانداز و ریشه‌کن کننده‌ای را به‌سراغشان می‌فرستد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿۴۸﴾

و چه بسا شهرها که به [اهل] آنها در حالی که ظالم بودند، مهلت دادم، سپس آنان را [در موقع مناسب به عذابی سخت] گرفتار کردم، و بازگشت (همه) به‌سوی من است.(**۴۸**)
خداوند، آبادانیها و شهرهای فراوانی را - که مردمش ستمکار بودند - مهلت داد. آنان جز بیراهه نرفتند و او بر آنان خشم گرفت و نابودشان کرد و عبرت تاریخ گشتند.

ظلم انسان، سبب قهر الهی است:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ»: و چه بسیار از (شهرها و) آبادی‌هایی که به **(اهل)** آن مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (امّا از این مهلت، برای توبه و اصلاح خویش استفاده نکردند و بر کفر خود اصرار ورزیدند). وبه این مهلت ولی با این کار مغرور شدند.
«ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَيَّ اَلْمَصِيرُ (48)» سپس بعد از طول مهلت، آنان را به عذاب وقهر گرفتار کردیم، و سرانجام بازگشت (همه) به سوی من است.
در البحر آمده است: هنگامی که خدا به قریش مهلت داد، آنها خواستار آن شدند که عذاب قبل از زمان مقرر بر آنان نازل شود، و این آیهٔ مبارکه بیانگر آن است که پیامبر صلّی الله علیه و سلّم به آنها یاد آور شود که: هر چند عذاب پیشینیان تأخیر شده بود اما بعدا نابود شدند. و هر چند عذاب قریش به تأخیر افتاده است اما حتما آن را خواهند دید. پس از تأخیر عذاب خود شاد و مغرور نشوند.(البحر ۳۷۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (49 الی 57) در مورد حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصؤن بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق ،مورد بحث قرار میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿۴۹﴾

بگو: ای مردم! جز این نیست که من برای شما تنها بیم دهنده آشکار هستم.(۴۹)

پیامبران، از پیش خود سخن نمی‌گفتند:

«نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: بیم‌دهنده آشکار. بیم‌دهنده‌ای که بیان‌گر اوامر و نواهی آسمانی و روشن کننده حقائق از اباطیل باشد.

در آیهٔ مبارکه آمده است که: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من برای شما جز هشدار دهنده‌ای آشکار نیستم؛ شمارا از عذاب خدا می‌ترسانم و به صورتی آشکار و روشن شما را برحذر می‌دارم. بدون این که در تعجیل یا تاخیر عذاب دخالتی داشته باشم.

قابل یاد اوری است که: هشدار أنبیاء به نفع خود مردم است. وپیامبر، بر مردم تحکّم و سیطره و حقّ اجبار ندارد.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۵۰﴾

پس کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، آمرزش و رزقی نیکو برای آنهاست.(۵۰)

ایمان از عمل صالح جدا نیست، پاداش معنوی، بر پاداش مادّی مقدّم است. مؤمنان صادقی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند، در نزد خدای خود بخشودگی و روزی فراوان وبا برکتی در بهشت ارزانی می‌دارد. واقعاً هم رزقی ارزش دارد که با کرامت و تکریم باشد.

امام رازی گفته است: خدای متعال توضیح داده و بیان کرده است که هر کس ایمان و عمل صالح را با هم جمع کند، او هم بخشودگی و روزی نیکو را به او می‌دهد.(رازی ۴۷/۲۳).

و قرطبی گفته است: وقتی خدا رزق کریم را نام می‌برد منظور بهشت است.(مختصر ۵۵۰/۲.)

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۵۱﴾

و آنها که در [باطل کردن و بی اثر نمودن] آیات ما تلاش کردند و چنین می‌پنداشتند که می‌توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخ اند.(۵۱)

«وَ اَلَّذِينَ سَعَوْا فِی آيَاتِنَا مُعٰاجِزِينَ»:«و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما حرکت های مذبوحانه به راه انداخته ، و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم کند و سست ساختند،و می‌خواهند آن را باطل و بی‌اثر کنند و از طریق دشمنی و مخالفت قصد غلبه بر آن را دارند و می‌خواهند بدین طریق نور خدا را خاموش کنند. مطمین باید باشند که : هیچ کس نمی‌تواند مانع تحقّق اهداف الهی شود، گرچه کافران همه توان وتلاش های خویش را بخرچ دهند. واضح است که کفّار، نه حرف تازه دارند و نه منطق روشن ، تنها کارشان، تلاش برای خنثی کردن راه حق است.

« أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلْجَحِيمِ»: دوزخ، برای این گروه از مردم دائمی است. آنان یاران آتش سوزان و دردناکی هستند وطوریکه گفتیم عذاب و مجازات شان شدید است. از این جهت که همیشه در آن به سر می‌برند آنها را به رفیق و یار تشبیه کرده است. امام فخررازی گفته است: اگر گفته شود: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در این آیه اولا به مؤمنان مژده داد و ثانیا کافران را برحذر داشت، پس قیاس چنان اقتضاء می‌کرد که گفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

شود: **«إنما أنا لكم بشير و نذير»:** در جواب گفته می‌شود: روی سخن و خطاب با مشرکین است؛ چون آنها هستند که خواستار تعجیل عذاب هستند. و با**« أَيُّهَا اَلنّٰاسُ»** آنها را مخاطب قرار داده است. اما یادآوری مؤمنان و پاداش نیکشان، برای افزودن کین و اذیت مشرکان آمده است.(تفسیر فخررازی ۴۷/۲۳).

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۲﴾

ما هيچ رسول و پيامبري را پيش از تو نفرستاديم مگر اينكه هر گاه آرزو مي‌كرد (و طرحي براي پيش برد اهداف الهي خود مي‌ريخت) شيطان القائاتي در آن مي‌كرد، اما خداوند القائات شيطان را از ميان مي‌برد، سپس آيات خود را استحكام مي‌بخشيد و خداوند عليم و حكيم است.(۵۲)

در تفسیر «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل آمده است که:

«رَسُولٍ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه خاصی را با خود بیاورد.

«نَبِيٍّ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه بخصوصی را با خود نیاورد، و بلکه تنها عهده دار تبلیغ و تقریر شرع و پروگرام پیغمبران پیشین باشد، مانند أنبیاء بنی‌اسرائیلی که در فاصله بین موسی و عیسی زندگی کرده اند.

«تَمَنّي»: قرائت و تلاوت کرده است. آرزو کرده است و دوست داشته است.

«أُمْنِيَّةِ»: قرائت و تلاوت. امید و آرزو. اگر کلمه **(تمنّی)** به معنی (خوانده است) و **(أُمْنِية)** به معنی (خواندن) در نظر گرفته شود معنی آیه می شود: «ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است شیطان (با ایجاد وساوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاوه‌سرائی توسّط ذرّیه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). امّا خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسّط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترّهات شیاطین انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلائل نابه‌جای نیرنگ‌بازان بی‌مایه و دسیسه‌بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است (و لذا شیطان و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسایس و وساوس خود بپردازند).» ولی اگر (تمنّی) به معنی (آرزو کرده است) و **(أُمْنِيَّة)** به معنی (آرزو) باشد، معنی آیه چنین می‌شود: ما پیش از تو رسولی و نبی‌ای را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی) آرزو کرده است (و تلاش نموده است که دعوتش در بین مردم با سرعت موفّق و هرچه زودتر همه‌جا گستر شود) شیطان (انس و جنّ، مشکلات و موانعی در سر راه دعوت او با شایعه‌پراکنیها و یاوه‌سرائیها) پدید آورده است. امّا خداوند آنچه را که شیطان پدید آورده است (توسّط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان... **«يَنسَخُ اللهُ»:** از میان برمی‌دارد و باطل می‌گرداند (انبیاء / 18). «يُحْكِمُ»: محکم و استوار و ثابت و پایدار می‌دارد (رعد / 17). « أَلْقي ، يُلْقي »: مراد از القاء شیطان در آیه، ایجاد موانع در راه دعوت پیغمبران و

(c) ketabton.com: The Digital Library

بازداشتن مردم از پذیرش آئین آسمانی ایشان با دسائس و وساوس و شبهات است و بس (انعام / 112، فصّلت / 26، شعراء / 221 و 222). امّا این که شیطان الفاظ و جملاتی را بر زبان پیغمبران و بخصوص رسول اکرم جاری و داخل در کتاب‌های آسمانی و از جمله قرآن کند، مخالف نصّ صریح آیات متعدّد قرآن است که بیان‌گر عدم سلطه شیطان بر مؤمنان - چه رسد بر پیغمبران - است (ابراهیم / 22، حجر / 42، نحل / 99 و 100، اسراء / 65). مگر نه این است که قرآن در حفظ و پناه پروردگار با عظمت است و جز وحی آسمانی سخنی در آن نیست؟ (حجر / 9، فصّلت / 42، نجم / 3 و 4).

شیخ صابونی در تفسیر آیهٔ مبارکه می نویسد: **«وَمٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِیٍّ»** و قبل از تو ای محمد! هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم، **«إِلاّٰ إِذٰا تَمَنّٰی»** جز این که هر وقت چیزی را خواست و نفسش آن را آرزو کرد، **«أَلْقَی اَلشَّیْطٰانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ»** شیطان وسوسه و شبهات را وارد آرزوی او کرده و باعث روی آوردن به دنیا شده است. پیامبر صلّی الله علیه و سلّم فرمود: «تیرگی قلب مرا فرا می‌گیرد، بدین سبب روزانه هفتاد بار از خدا طلب بخشودگی می‌کنم». فراء گفته است: «تمنی» یعنی در دل با خود چیزی گفت.

و بخاری از ابن عباس نقل کرده است که: **«إلا إذا تمنی ألقی الشیطان فی أمنیته»** ؛ یعنی هر وقت سخن بگوید، شیطان چیزی در سخنش وارد می‌کند، اما خدا آنچه را که شیطان القا می‌نماید باطل و آیات خود را استوار و محکم می‌گرداند. گفته می‌شود: «أمنیته» به معنی قراءتش می‌باشد.(صحیح بخاری کتاب تفسیر.)

نحاس گفته است: این بهترین و والاترین چیزی است که در تفسیر این آیه گفته شده است. معنی آیه چنین است: هیچ پیامبری را نفرستادیم که در دل به خود چیزی بگوید و برای امتش هدایت و ایمان را آرزو کند، مگر این که شیطان در راه او وسوسه و موانع ایجاد کرده است و با آراستن کفر برای قومش و ایجاد مخالفت با فرمان پیامبر در دل آنها، در راه دعوت پیامبر مانع ایجاد کرده است. در این وخت این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم نازل شده و به او می‌گوید: ای محمد! از دشمنی قومت افسرده و غمگین مباش که روش پیامبران همین است.(صحیح‌ترین گفته در مورد آیه همین است و مفسران محقق آن را پذیرفته‌اند. اما داستان غرانیق که بعضی مفسران در بیان آن اشتیاق داشته‌اند، باطل و مردود است.

قضیهٔ غرانیق از این قرار است: پیامبر صلّی الله علیه و سلّم در حضور مشرکین و مسلمین سوره‌ی (النجم) را می‌خواند وقتی به أَ فَرَأَیْتُمُ اَللاّٰتَ وَ اَلْعُزّٰی وَ مَنٰاةَ اَلثّٰالِثَةَ اَلْأُخْرٰی، رسید شیطان به زبانش انداخت: تلک الغرانیق العلی و إن شفاعتهن لترتجی، از این رو مشرکان مسرور شدند. و وقتی سوره را تا آخر خواند و به سجده رفت، مشرکین نیز با او به سجده رفتند. ابن عربی گفته است: تمام آنچه درباره‌ی این قصه آمده است عموماً باطل است و اصل و اساس ندارد. ابن اسحاق گفته است: این قضیه از جعلیات زندیقان است.

بیهقی گفته است: راویان آن مورد اعتماد نمی‌باشند.

و ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران قصه‌ی غرانیق را روایت کرده‌اند، اما در قالب روایاتی پراکنده و مرسل و منقطع، نقل کرده‌اند اما بویی از صحت و درستی نبرده‌اند.

و قاضی عیاض گفته است: این سخنی است که هیچ یک از اهل حجت آن را نقل نکرده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیچ کس آن را با سند متصل و سالم نقل نکرده است. فقط مفسران و مورخانی به آن روآورده‌اند، که مشتاق غریبند. و هر درست و نادرستی را در اوراق جا می‌دهند. من هم می‌گویم (شیخ صابونی) گفته‌ی خدا در همان سوره که می‌گوید: وَ ما يَنْطِقُ عَنِ اَلْهَوى إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْيٌ يُوحى، دلیل بر باطل بودن قصه می‌باشد. پس معصوم چگونه چنان می‌گوید که آنها گمان برده‌اند. سبحان الله هذا بهتان عظیم. رد قاطع را در تفسیر امام فخر رازی بخوانید.)

«فَيَنْسَخُ اَللهُ مٰا يُلْقِي اَلشَّيْطٰانُ»: خدا وسوسه‌ها و اوهامی را که شیطان القاء می‌کند، باطل و برطرف می‌کند.

«ثُمَّ يُحْكِمُ اَللهُ آيٰاتِهِ»: سپس خدا آیات دال بر وحدانیت و رسالت را در نهاد پیامبر صلّی الله علیه و سلّم ثابت و استوار و مستقر می‌کند.

«وَ اَللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (52)»: دانش او بی‌حد است و حکیم است و اشیاء را در جای خود قرار می‌دهد.

مفسرابو سعود گفته است: آیه در ضمن بر جواز سهو از جانب پیامبران صلّی الله علیه و سلّم و راه یافتن وسوسه به نهاد آنان دلالت دارد.(ابو سعود ۱۸/۴).

درتفسیرانوار القرآن آمده است: گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول الله صلی الله علیه وسلم از دعوت برای‌شان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قوم‌شان را از ایشان برماند و متنفر سازد ـ از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند ـ پس روزی در یکی از محل تجمع قوم‌خود نشسته بودند و درحالی‌که سورۀ:**«وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١»** [النجم: 1] بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیۀ:**«أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠»** [النجم: 19-20] رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبان‌شان چنین جاری شد که: **«تلك الغرانيق العلى، و ان شفاعتها لترتجى».** «این غرانیق برتر، بی‌گمان شفاعت آنها امید برده می شود».

مراد از غرانیق:

بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها ـ العیاذ بالله ـ دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنیدند، بسیار شادمان گشتند به‌طوری‌که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که درآن محل بودند، اعم ازمسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، ازمحل تجمع متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد الله متعال بر تو نیاورده بودم! رسول الله صلی الله علیه وسلم سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که‌خداوند متعال این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

بلی! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی‌بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل وبی‌اساس دانسته اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن‌خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سورۀ «نجم» و سجدۀ مسلمانان و مشرکان و اِنس وجِن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرانیق» هیچ ذکری به‌میان نیاورده است.

امام فخرالدین رازی می‌گوید: «عقلا نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خداوند متعال برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلا هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثرالقای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت ـ العیاذ بالله ـ این فرموده خداوند متعال باطل می‌شود که:«يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ» [المائدة: 67]. «ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده‌است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانرسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد».

قرآن عظیم نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه/44-46». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/15». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس‌سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/4 -3».

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افگند) این است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افگند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افگند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است.(**تفسیر انوار القرآن:** تألیف عبدالرؤ ف مخلص هروی)

شأن نزول آیۀ 52:

730- ابن ابوحاتم، ابن جریر و ابن منذر از یک طریق با سند صحیح از سعید بن جُبَیر روایت کرده اند: نبی کریم در مکه - **وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (1) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (2) وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى (4) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (5) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى (6) وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى (7) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (8) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (9) فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (10) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (11) أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى (12) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى (13) عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (14) عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (15) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى (16) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (17) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (18) أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى (19) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى** (20) (نجم: 1 – 20) را تلاوت کرد. شیطان این کلمات را به او اِلقاء کرد: «تِلْکَ الغرانیق العلا وإن شفاعتهن لترتجی» «آن بت‌های زیباشکل و بلندمرتبه به شفاعت‌شان امید است» مشرکان گفتند: پیامبر تاکنون خدایان ما را به خوبی و نیکی یاد نکرده بود، پیامبر ([آیۀ سجده را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

آخر سورۀ نجم خواند] و سجده کرد. مشرکان نیز همراه با پیغمبر سجده کردند. آنگاه آیۀ « وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ...» نازل شد.
731- همین مورد را بزار و ابن مردویه از وجه دیگر از سعید بن جبیر از ابن عباس ب روایت کرده اند: بزار می‌گوید: این حدیث به قسم موصول روایت نشده، مگر به همین سند امیه بن خالد که ثقة مشهور است یگانه کسی است که این حدیث را به قسم موصول روایت کرده است.
(طبرانی 12450، در این سند امیه بن خالد را بسیاری از علمای ثقه می‌دانند، اما ذهبی در «میزان الاعتدال» 1029 می‌گوید: «در خصوص او از احمد پرسیدند تحسین و تمجیدش نکرد و عقیلی او را در «الضعفاء» [درا الکتب العلمیه بیروت، ج 1، ص 129] ذکر کرده است».
732- بخاری از ابن عباس (رض) به سندی که در آن واقدی است روایت کرده.
در نسخه‌ها چنین آمده این عجیب و غریب است، زیرا بخاری این باطل را روایت نمی‌کند و از واقدی و امثال او که متروک و متهم به کذب هستند هم در صحیح و هم در کتاب‌های تاریخ خود روایت نکرده است. محقق در «دُر المنثور» 4 / 661 این روایت را نیافته است.
733- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است(این اسناد ساقط و مصنوع است، کلبی و ابوصالح کتابی را به تفسیر قرآن وضع کرده و به دروغ به ابن عباس نسبت داده اند. کلبی خود به این کار اقرار نموده است.
734- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس بروایت کرده است.
(طبری 25333 به سندی که در آن مجاهیل است از عطیة عوفی که ضعیف است از ابن عباس روایت کرده پس این سند هم ساقط است و نمی‌توان به آن دل خوش کرد).
735- ابن اسحاق در کتاب سیره از محمد بن کعب [قرظی] روایت کرده است(طبری 25328. این دارای سه علت است: مرسل است، در این عنعنة ابن اسحاق است، در این سند یزید بن زیاد مدنی است که بخاری در خصوص او می‌گوید: نمی‌توان از حدیث او پیروی کرد.
736- موسی بن عقبه از ابن شهاب روایت کرده است(«در المنثور» 6 / 66 ناشر دارالفکر بیروت.).

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۵۳﴾

تا آنچه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دلهایشان مریضی است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و یقینا ظالمان در مخالفت دور از حق‌اند. (۵۳)
القائات شیطان، وسیله‌ی آزمایش افراد سنگدل ومریضان شک ونفاق است.
«وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»: و آن را برای کافران فتنه قرار دهد که سنگدل هستند و نهادشان با یاد خدا نرم نمی‌شود، اینها همان سرکردگان کفرند، انسانهای لجوج و معاندی همچون ابو جهل و نضر و عتبه.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۴﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و نيز هدف اين بود كساني كه الله علم به آنان بخشيده بدانند اين حقي است از سوي پروردگار تو، در نتيجه به آن ايمان بياورند و دلهايشان در برابر آن خاضع ومنقاد گردد و خداوند كساني را كه ايمان آوردند به سوي صراط مستقيم هدايت مي‌كند.(۵۴)
علم آن است كه به انسان قدرت تشخيص حقّ از باطل را بدهد.علم، يك موهبت الهی است كه به انسان داده می شود . اهل علم نبايد سنگدل و مريض قلبی باشند. زيرا در اين آيه، «أُوتُوا الْعِلْمَ» در برابر «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»- كه در آيه‌ی قبل آمده- قرار گرفته است.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿۵۵﴾

و كافران همواره نسبت به آيات خدا در ترديدی سخت قرار دارند تا آنكه ناگهان قيامت بر آنان در رسد، يا عذاب روزی كه روز ديگری به دنبال ندارد [بلكه ابدی است] به سراغشان آيد.(۵۵)
«وَ لاٰ يَزٰالُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِی مِرْيَةٍ مِنْهُ»: هنوز مشركان درباره‌ی اين قرآن شک و ترديد دارند.
«حَتّٰی تَأْتِيَهُمُ اَلسّٰاعَةُ بَغْتَةً»: تا اين كه ناگهان و بدون اين كه خبری داشته باشند، قيامت و رستاخيز فرامی‌رسد.
قتاده گفته است: خدا هرگز قومی را دچار عذاب و نابودی نكرده است مگر در موقع سرمستی و غرور و فرورفتن در ناز و نعمت، پس به نعمت‌های الله مغرور نشويد كه جز فاسقان هيچ كس در برابر پروردگار دچار نمی‌شود.
« أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ»: يا عذاب روز قيامت به سراغشان بيايد. روز قيامت به **«عقيم»:** موصوف شده است؛ چون بعد از آن روزی نيست.
ابو سعود گفته است: طوريكه هر روز، روز بعدش را می‌زايد، پس روزی كه بعد از آن روزی نيست، نازا و عقيم است. و منظور از ساعت، قيامت است. طوريكه گفته شده است: يا عذاب آن روز بر آنان نازل می‌شود. و به جای ضمير اسم ظاهر «يوم عقيم» را آورده است تا بيشتر ايجاد هول و هراس كند.(ابو سعود ۱۹/۴).
قابل تذكر است كه :اگر شك و ترديد، مقدّمه‌ی تحقيق و ايمان شود ارزشمند است؛ اما شك و ترديد دائمی پايانش انحراف و عذاب است. شخصی كه خط كفر و مبارزه با حقّ را پذيرفت، در برابر هر حقيقتی با سوء ظن و ترديد برخورد می‌كند.

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۵۶﴾

حكومت و فرمانروائي در آن روز از آن الله است و بين آنها حكم مي‌فرمايد كساني كه ايمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در باغ‌های پرناز و نعمت خواهند بود.(۵۶)
يعنی: سلطه قاهرانه و استيلای تام وتمام در روز قيامت فقط از آن خداوند متعال است، شريک و منازعی ندارد و كسی را با او يارای مجادله و مناقشه نيست.
«يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ»: با عدالت به كار بندگانش رسيدگی می‌كند و آن را فيصله می‌دهد. پس مؤمنان را به بهشت و كافران را به دوزخ راهی می‌كند. از اين رو فرموده است:
«فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فِی جَنّٰاتِ اَلنَّعِيمِ (56)»: پس آنان كه خدا و پيامبر خدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

را تصدیق کردند و اعمال صالح و نیکو انجام دادند، نعمت پایدار و سرمدی دارند و در بهشت جاویدان ساکن خواهند شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٥٧﴾

و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده اند، پس برای ایشان عذاب اهانت کننده است.(۵۷)

مبنای قضاوت پروردگار با عظمت در روز قیامت ، کفر و ایمان مردم است. جزای کسانیکه متکبّرانه حقّ را نپذیرفتند ، از خالق خویش انکار نموده اند ورسالت پیامبرش محمدصلی الله علیه وسلم را انکار نموده اند ، برای‌شان در آتش جهنم عذابی است که خوار و رسوای‌شان می‌سازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الی 66) در باره ای فضل و الطاف بزرگوارانه ی الله متعال نسبت به همه ی مردم، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار، بحث بعمل آمده است .

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده سپس کشته شده یا مرده اند، به یقین خدا رزقی نیکو به آنان می دهد؛ و قطعاً خدا بهترین روزی دهندگان است.(۵۸)

قبل از همه باید گفت:دردین مقدس اسلام هجرتی دارای یك ارزش است که هدف پاک ومقدسی داشته باشد.طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید:

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » و آنانی که به منظور جلب رضایت خدا یار و دیار خود را ترک نمودند و برای اعلای دین الله تلاش کردند،مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همه کسانی که در راه الله و طلب رضایش از خانه وکاشانه خویش هجرت گزیده‌اند.

« ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا »: سپس کشته شده یا مرده اند. قابل یاد اوری است که :در راه الله اصلاً فهم ناکامی وشکست وجود ندارد، اگر بندگان شایسته‌ی خداوند از لذّت‌های دنیا محروم شوند مطمین باشد که به نعمت‌های بزرگ اخروی دست می یابند.

«لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً »: «قطعا خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد» دربهشت می‌خورند و می‌آشامند و از نازونعمت‌های قطع نشدنی آن استفاده می‌گیرند.دراین جای شکی نیست که : رزق دنیا گاهی نیکوست و گاهی تلخ، ولی جنتیان تنها از رزق نیکو برخوردارند.

مفسران می فرمایند که: هدف ازدریافت این روزی نیک دربهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته‌شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و درپیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند.طوریکه در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تأكل من ثمار الجنة». «ارواح شهدا در جوف‌های پرندگانی سبز رنگ قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول في سبيل الله والمتوفي في سبيل الله بغير قتل هما في الأجر شريكان». «کشته شده در راه الله و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هردو در پاداش شریکند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

« وَإِنَّ اَللهَ لَهُوَ خَيْرُ اَلرَّازِقِينَ»: و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است؛ زیرا روزی‌اش پاکیزه، بسیار پربرکت و همیشگی است؛ عطایش با غنایش هم آواست.

مهاجران چه کسانی اند؟

مهاجران کسانی اند که در راه الله از تمام مال و منال و وطن و کاشانه ی خود و حتی زن و فرزندانشان می گذارند و با دلی مالامال از عشق به محبوب و بدون دودلی و تردید به سوی دوست می روند، حال اگر در جنگ کشته شوند و یا در بستر استراحت بمیرند، به پاداش بزرگ و رحمت پروردگار - که برایشان فراهم است - خواهند رسید و به جای آن چه از دست داده اند، نصیبشان بهشتی برین است که به آن شادمانند. هر کس از خانه ی خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبر بیرون رود و در راه، مرگ مهلتش ندهد، قطعاً پاداش نیت و هجرتش با خداست. [نساء آیه 100] و چون به خدا نزدیک شده اند و از مقربانند، سرور و شادی، گل و ریاحین، باغ پرنعمت و همه ی نادیدنیها آنان راست. [واقعه/۸۸ و ۸۹]. خداوند از ظلمی که بر آنان و بر سایر حقدوستان می رود، خبر دارد و ظالمان را نیز تا مدتی فرصت می دهد، آن گاه کیفرشان می کند.

این حکم و آیین الهی است که ستمگر به میزان ستمش کیفر شود، نه بیشتر و شر تجاوزگران و زور گویان سرکوب گردد. [بقره/۱۹۴]. باز اگر ستمگر بار دیگر به ستم دست زد و آدمی را آزار داد، در این صورت به ترک وطن و مهاجرت ناچار می گردد تا خود را از شر و ستم جنایتکار بداندیش برهاند و خدا هم او را یاری می دهد و از دشمنانش انتقام می گیرد؛ قطعا انتقام گرفتن ستمگر حقی شرعی است؛ اما با این وصف اگر انسان بتواند انتقام بگیرد ولی در گذرد، کار بزرگی کرده است. [بقره/۲۳۷]، (سوره شوری آیات 40 و43)

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾

الله آنها را در جایگاهی وارد می‌کند که از آن خشنود خواهند بود و یقینا الله دانا (و) بردبار است.(**۵۹**)

«لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ »: خداوند متعال بطور یقینی ؛بندگان مهاجر و مجاهد در راهش را به جایگاهی از عطای جزیل و پاداش جمیل که دوستش دارند وارد می‌کند؛که عبارت از جنتی است که در آن چیزی وجود دارد که نه چشم آن را دیده و نه گوش آن را شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است.

«وَإِنَّ اَللهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ»: حق‌تعالی به کسانی که برای رضایش بیرون می‌شوند داناست، بر کسانی که نافرمانی‌اش کرده‌اند بردبار است .و آنان را بدانچه مرتکب شده‌اند، مؤاخذه نمی‌کند، یعنی ازسر قصور و کوتاهی مقصرانشان می‌گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿۶۰﴾

(حکم) این است، و هر کس (دیگری را) به مانند آنچه خودش مورد ظلم قرار گرفته بود عقوبت دهد، (و اگر) باز مورد ظلم قرار گیرد، حتما الله او را نصرت خواهد داد، چرا که الله بسیار بخشاینده (و) آمرزگار است. (۶۰)

دفاع، حقّ مسلم وطبیعی هر انسانی است:

فحوای اساسی در این آیهٔ مبارکه ترغیب خلق است برگرفتن حق مظلوم از ظالم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از آن‌که خداوند متعال سنتی از سنت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت‌های خویش می‌پردازد: ومی فرماید: وهر کس از ظالم آزاری ببیند بی‌گمان حق‌تعالی به وی اجازه داده است تا از وی به مانند ظلمی که به او شده است قصاص بگیرد، پس اگر ظلم ظالم فزونی یافت الله تعالی یقیناً مظلوم را یاری خواهد داد؛ زیرا جواز ندارد بر کسی تعدی رود که برای خویش از ستمگر قصاص گرفته است. بی‌گمان خداوند ازبدکاردرگذشته وی را به شتاب مجازات نمی‌کند و بر کسی که مرتکب گناه شده است می‌آمرزد و وی را به گناه مؤاخذه نمی‌کند.

اسباب نزول آیهٔ 60:

739- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (دسته‌ای از سپاه اسلام را [به یکی از میدان‌های جنگ] فرستاد. دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود که آنان با مشرکان رودرروشدند. مشرکان به هم گفتند: با اصحاب محمد بجنگید که آن‌ها در ماه محرم جنگ را حرام می‌دانند [دست به نبرد نمی‌زنند] مسلمانان خدا را به آنان یادآورشدند وبا اصرارازآن‌ها خواستند که برای جنگ پیش قدم نشوید چون مسلمانان در ماه حرام جنگ را حلال نمی‌دانند. مشرکان نپذیرفتند و جنگ را آغاز کردند. مسلمانان نیز حمله کردند و بر آن‌ها پیروز شدند. پس این آیه نازل شد(مرسل است، مقاتل بن حبان است چنانچه در تفسیر ابن کثیر 4 / 455).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۶۱﴾

این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله (قادر به همه کار است که) شب را در روز و روز را در شب داخل می‌گرداند، و (نیز به آن سبب است) که الله شنوای بیناست.(۶۱)

در آیه‌ی مبارکهٔ قبلی الله متعال فرمود: «لَيَنْصُرَنَّهُ»، ما مظلوم را یاری می‌کنیم. در این آیه و آیه‌ی بعد به دلایل و زمینه‌های نصرت، اشاره نموده وآنرا به بیان می گیرد .در ضمن قابل یاد دهانی است که :قدرت وعلم خدا در تغییر شبانه روز، نشانه‌ی قدرت او بر نصرت بندگان است.

در آیهٔ مبارکه آمده است: «این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست، زیرا او بر هر چه بخواهد تواناست و از قدرتش هست که آنچه را از وقت شب می‌کاهد در روز داخل می‌کند و آنچه را از وقت روز می‌کاهد در شب داخل می‌کند این افزایش و نقصان در تابستان و زمستان ملموس و قابل مشاهده و رؤیت است. تغییرات شب و روز تصادفی نیست و تدبیر امور جهان، مدبری حکیم و دانا دارد.

«وَأَنَّ اَللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: و او شنوای هر صدا و بینا به هر عملی است؛ پس شنوایی در برابر نشانهٔ شب است و بینایی در برابر نشانهٔ روز. و خدا گفته‌ی بندگان را می‌شنود و از احوال آنها آگاه است وهیچ امری بر او پوشیده نیست. وهیچ چیز از حرکات وسکنات شان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی‌یار و یاور نمی‌گذارد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۶۲﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله همان معبود بر حق است و آنچه را که به جز او می‌پرستند همه باطل است، و (نیز به آن سبب است که) همان الله بلندمرتبه (و) بزرگ است.(۶۲)
الله متعال معیار حقّ است، نه چیز دیگر: این نصرت مظلومان و تصرّف مطلق در هستی بدان سبب است که جز الله متعال هیچ الله و معبود بر حقی وجود ندارد، تنها او سزاوار الوهیت است. **«وَ أَنَّ مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ اَلْبٰاطِلُ»**: عبادتش حق وعبادت ما سوایش باطل است.و آنچه مشرکین آن را می‌خوانند از قبیل بت‌ها و اوثان، باطل و بیکاره می‌باشند و توانایی چیزی راندارند بناءً پرستش مشرکان ازغیر وی دروغ وبهتان است، زیرا عبادت معبودان باطل نه سودی می‌بخشد ونه زیانی.این خدای متعال است که درذات، قَدَر، قدرت، غلبه وقهربرخلقش والا ومتعالی است و اوست بزرگی که هر مخلوقی دون اوست پس بزرگ‌تر و والاتر از وی وجود ندارد یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿۶۳﴾

آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی نازل می کند، در نتیجه زمین سرسبز و خرم می شود؛ به یقین خدا لطیف و آگاه است.(۶۳)
آثار و برکات طبیعت از اوست. (اگر باران، زمین و طبیعت مرده را سبز و خرم می‌کند، این هم لطف الهی است)
در آیهٔ متبرکه با زیبای خاصی می فرماید: آیا ندیدی که خداوند متعال از آسمان باران می‌فرستد **«فَتُصْبِحُ اَلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً »** زمین بر اثر آن بعد از خشکی سرسبز و خرم وزنده می‌گردد، **در آن** گیاهانی می‌روید، بعد از آن‌که خشک و پژمرده بود.
مفسیر تفسیر صفواة التفاسیر می نویسد که: «فَتُصْبِحُ » را از این روبه صیغه‌ی مضارع آورده است تا تصویر را در ذهن حاضر کند و نشان دهد که زمین مدت زمانی چنان باقی می‌ماند.
«إِنَّ اَللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»: ابن عباس می نویسد :خداوند متعال در رساندن روزی به بندگان دارای لطف است واز نومیدی نهادشان با خبر است.غرض از آیه عبارت است از اقامه‌ی دلیل بر کمال قدرت الله متعال و بر وجود حشر و نشر. پس آن‌که بر این امر قادر باشد می‌تواند بعد از مرگ نیز حیات را اعاده کند. از این رو گفته است:« وَ هُوَ اَلَّذِی أَحْيٰاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ .»

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿۶۴﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیّت و فرمانروایی اوست؛ و یقیناً خداست که خود بی نیاز و ستوده است.(۶۴)
«الْغَنِيُّ»: بی‌نیاز. خدا خالق و مالک همه‌چیز است و نیازی به بندگان و آفریدگان خود ندارد، و بلکه همه‌کس و همه چیز نیازمند بدو و لطف و وجود او است.
پروردگار ما ذاتی است که تمام صفات ستوده را جمع نموده و در کمال، جمال و جلال یگانه و یکتاست. به چیزی احتیاج ندارد، درحالی‌که همگان به وی محتاجند «حمیداست» یعنی: در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۶۵﴾

آیا ندانسته ای که الله آنچه را در زمین است و [نیز] کشتی ها را که به حکم او در بحر روانند، برای شما رام و مسخّر کرده است؟ و (الله) آسمان را نگه می دارد که بر زمین نیفتد ، مگر به اذن خودش . زیرا الله نسبت به مردم مشفق (و) مهربان است.(۶۵)

«أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه یادآوری از نعمتی دیگر است،که الله متعال آنرا به بندگان خویش عنایت فرموده است ، طوریکه می فرماید: ای انسان خردمند! آیا نمی دانی که خداوند متعال مخلوقاتی مانند چهارپایان و مانند آن را برای منافع شما رام گردانیده گیاه و جماد درختان و رودخانه‌ها و معادن را برای منافع و مصالح انسان آفریده.

هدف ازتسخیر موجودات آن است که همه در مسیر کام‌گیری و منافع بشر قرار داده شده، مثلا آفتاب مسخر ماست یعنی از او بهره‌مند می‌شویم.

«وَاَلْفُلْکَ تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»: و کشتی‌ها ی بزرگی که مصالح ومنافع شما را تأمین می کنند، با امر وفرمان او در بحر روان ساخته که در راستای منافع انسان‌ها چون سفر، تجارت و حمل و نقل در حرکت‌اند؟

«وَیُمْسِکُ اَلسَّمٰاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی اَلْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه این فهم را برای ما انسانها می رساند که : آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و تنها الله است که آسمان را نگاه می دارد تا برزمین نیفتد و ساکنان آن نابود نشوند،**«إِلاّ بِإِذْنِهِ »**جز وقتی که او بخواهد و چنین امری در موقع برپایی قیامت صورت پذیر است. آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و خداوند آنها را نگاه داشته است.

«إِنَّ اَللهَ بِالنّٰاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ »:همانا خداوند به مردم بسیار رئوف است؛ خیر و نیکی‌اش را با دقیق‌ترین وسایل به ایشان رسانده و با انواع دوستی‌ها به بندگانش محبت می‌ورزد.

رام بودن طبیعت برای انسان، حرکت کشتی در بحر و امنیّت زمین از برخورد کرات آسمانی به آن جلوه‌های رأفت و رحمت گسترده الهی است.لذا باید نعمت‌های او را سپاسگزار باشید.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿۶۶﴾

و او همان ذاتی است که به شما حیات داد، سپس شما را می میراند، آن گاه شما را زنده می کند؛ به یقین که انسان بسیار ناسپاس است.(۶۶)

«کَفُورٌ»: بسیار ناباور و بی‌ایمان. بس ناسپاس و ناشکر (هود آیه 9، اسراء آیات 27 و 67).

«وَ هُوَ اَلَّذِی أَحْیٰاکُمْ»: و تنها ذاتی است که : شما را از عدم آفرید، ثُمَّ یُمِیتُکُمْ سپس در انتهای عمرتان شما را مرگ می‌دهد. سپس هنگام فرا رسیدن اجل‌های‌تان شما را می‌میراند.

«ثُمَّ یُحْیِیکُمْ »: و باز شما را زنده از قبرهای‌تان برای محاسبه و پاداش و کیفر شما را زنده می‌کند.

«إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَکَفُورٌ »: واقعاً انسان منکر نشانه‌ها و آیات الله متعال و ناسپاس نعمت‌های اوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس (رض) فرموده است: منظور از انسان، شخص کافر است و غرض از آیه توبیخ مشرکین است. طوریکه می فرماید : در حالی که خدا در خلق و اعطای رزق و تصرف، مستقل و تنها می‌باشد، شما چگونه برایش انباز و شریک می‌آورید و غیر او را پرستش می‌کنید؟!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (67 الی 70) موضوعاتی در باره مقررات خاصی برای هر امت ، مورد بحث قرار گرفته است.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ ﴿۶۷﴾

برای هر امتی شریعت خاص مقرر کرده‌ایم تا آنان به آن عمل کنند، بنابراین آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند، به سوي پروردگارت دعوت کن همانا تو برهدایت مستقیم قرار داري.(۶۷)

«مَنسَكاً»: مراسم شریعت. برنامه عبادت. مراد شیوه معاملات و کیفیت عبادات است که با توجّه به ظروف و احوال، مختلف و متغیر بوده است؛ نه اصول عقائد و اصول اخلاق که درهمه شریعت‌ها و برنامه‌های انبیاء یکی بوده است (مائده / 48، شوری / 13). لذا برنامه عبادات و معاملات از بعثت موسی تا بعثت عیسی تورات، و ازبعثت عیسی تا بعثت محمّد (صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمعين) انجیل، و ازبعثت محمّد تا جهان باقی است قرآن می‌باشد و بقیه مردود و منسوخ هستند.(ترجمهٔ معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل)

خداوند، هیچ اُمّتی را بدون مکتب نمی‌گذارد:

در آیهٔ مبارکه آمده است که:**«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً»** الله متعال برای هر امتی از امت‌های پیشین شریعتی و عبادت و پروگرامی مخصوص قرار دادیم.(ابن عباس گفته است: **منسک** یعنی شریعت و برنامه، رازی گفته است: اقرب همان است.)

طوریکه درجای دیگری می فرماید:**« لِكُلٍّ جَعَلْنٰا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهٰاجاً. هُمْ نٰاسِكُوهُ »** و آنان به آن شریعت و برنامه عمل کرده‌اند.

«برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند.

مفسر تفسیر انوار القرآن عبدالرؤ ف مخلص هروی می نویسد: منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت‌وآمد می‌کند به همین جهت اعمال ومشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت.

یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلا تورات شریعت اُمتی است که از زمان بعثت موسی علیه السلام تا بعثت عیسی علیه السلام به‌سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت‌عیسی‌علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه وسلم به‌سرمی‌برده‌اند وقرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد.

«فَلاٰ يُنٰازِعُنَّکَ فِی اَلْأَمْرِ »: «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول الله صلی الله علیه وسلم و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزمان می‌باشد .(تفسیر انوار القرآن).

این عبارت نهی و به معنی نفی است؛ یعنی نباید با پیامبر به منازعه برخاست؛ زیرا حقیقت به شیوه‌ای نمایان است که مجالی را برای نزاع باقی نمی‌گذارد.

«وَاُدْعُ إِلیٰ رَبِّکَ »و مردم را به عبادت و شریعت پاک و نیکوی پروردگارت بخوان.

« إِنَّکَ لَعَلیٰ هُدیً مُسْتَقِیمٍ »هر آینه تو بر راه و روش روشن و راست قرار داری که به بهشت رضوان می‌انجامد.

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۶۸﴾

و اگر با تو مجادله کردند بگو خدا به آنچه می کنید داناتر است.(۶۸)

«وَ إِنْ جٰادَلُوکَ فَقُلِ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا تَعْمَلُونَ»: یعنی: بعد از روشن شدن حق و اقامه‌ی دلیل بر آنان با تو به مخاصمه در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن‌که حجت برآنان آشکار شد؛ بگو: خدا به تکذیب‌تان داناتر است و به زودی شما را مجازات خواهد کرد. واقعاً ! با معاند لجباز پای فشار بر کفر نباید جدال کرد؛ زیرا جدال با وی سودی ندارد.دیده می شود که: در تاریخ ادیان انبیا با آن همه معجزه ومنطق، باز گرفتار افراد لجوج بودند. با افراد لجوج و اهل جدل نباید درگیر شد.

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۶۹﴾

خدا روزقیامت درمورد آنچه با یکدیگردرآن اختلاف میکردید فیصله خواهد کرد.(۶۹)

ایمان به علم وقضاوت خداوند متعال ، آرامبخش مؤمنان و تهدید کننده‌ی کافران است. و ایمان به روز قیامت بهترین اهرم برای مهار کردن اختلاف‌ها و مجادله‌هاست.

درگیری جبهه حقّ با باطل سابقه‌ای طولانی در بشریت دارد. **«كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»** (کلمه‌ی **«كُنْتُمْ»** همراه با فعل مضارع، نشانه‌ی سابقه طولانی آنرا بیان می دارد .

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۷۰﴾

آیا ندانسته ای که خدا آنچه را در آسمان و زمین است، می داند؟ مسلماً [همه] این [اعمالی که انجام می دهید] در کتابی [چون لوح محفوظ، ثبت] است [و] البته [ثبت در آن کتاب] بر الله آسان است.(۷۰)

«كِتَابٍ»: مراد لوح محفوظ است که همه چیز، حتی قرآن عظیم الشأن در آن نوشته شده است (ملاحظه شود سوره های : انعام آیه 59، حدید آیه22، بروج آیه 21 و 22).

یعنی: تمام دانستنی های حق تعالی در آسمان وزمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعا این بر خدا آسان است» یعنی: قطعا احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

درحدیث شریف آمده است:«اولین چیزی که خداوند متعال آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می شود. پس قلم در هرآنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندگان گرامی!
در ایات متبرکه (71 الی 76) بحثی در باره برخی از اعمال باطل مشرکان بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾

و به جای خدا چیزی را می پرستند که بر [تایید] آن حجتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند و برای ظالمان یاوری نخواهد بود.(٧١)

«سُلْطَاناً»: حجّت و برهان.

«وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ»: کفار قریش ؛به جای خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است یعنی: بتانی را می‌پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند واین پرستش وعبادت ن نه سودی را برای شان می‌رسانند و نه چیزی می‌شنوند.

« مٰا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً »: کفار چیزی را می‌پرستند،که بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست، یعنی بر صحّت آن دلیل و برهانی از سوی وحی و شرع نازل نشده و نیامده است، بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را پرستش می کنند.

«وَ مٰا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ » اشیا را پرستش می کنند ،که لحاظ عقلی دلیلی بر آن وجود ندارد ،پرستش آنان فقط تقلید و پیروی کورکورانه از پدران نادان و گمراه‌شان است .

«وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»: پس چون خدا عذاب‌شان را اراده کند برای‌شان یاری بخشی نیست که عذاب را از آنان دفع نماید.

واقعیت امر هم همین است؛ هر پرستشی وعبادت که بدون دلیلی از وحی وعلم باشد، بمثابه ظلم شمرده میشود.

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده می شود در چهره کسانی که کفر ورزیده اند [اثر] انکار را تشخیص می دهی چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را برایشان تلاوت می کنند حمله‌ور شوند بگو آیا شما را به بدتر از این خبر دهم [همان] آتش است که الله آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده و چه بد سرانجامی است.(٧٢)

«بَيِّنَاتٍ»: جمع بینة، واضح و روشن. یعنی آشکارا بر عقائد حقه و احکام صادقه و بر بطلان عبادت ایشان دلالت دارند.

«وَإِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ»: ازخصوصیات همیشگی کفارحالت انکار است، طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: زمانیکه برمشرکان دلایل قاطع و درخشان قرآن خوانده شود، آثار کراهت و گرفتگی را بر چهره‌های‌شان می‌بینی.

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلْمُنْكَرَ»: باید یاد اور شدکه انکار قلبی وروحی اثر بسزای در جسم بعمل می آورد، طوریکه در این آیهٔ مباره آمده است؛ زمانیکه کفار آیات قرآنی را می شنوند، نشانه های خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویدا می گردد،چهره کفار در حین شنیدن آیات قرآنی درهم می‌کشند و عبوس وخمود می‌شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به‌قولی برخی ازمفسران: **«منکر»** در اینجا عبارت از برتری‌جویی و گردنکشی است، یعنی: زمانیکه آیات بینات ما برآنان تلاوت می شود، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی بعمل نمی اورند .

« یَکٰادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا»: کسی که برهان ندارد، به حمله و یورش تمسّك می‌جوید. **«یَسْطُونَ»** (توسّل به زور نشانه‌ی عجز در منطق است) طوریکه می فرماید:« نزدیک‌است به مؤمنانی که آیات قرآنی ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» و آنان را بزنند. یعنی: چیزی نمانده که به رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها اقدام نمایند .

مطالعه کنندگان گرامی!

در طول تاریخ بشری ؛در مبارزه میان کفر وایمان، لبه تیز حمله‌های کافران، روی مراکز وشخصیت‌های معنوی و فرهنگی متمرکز می شود ، آنان گاهی مراکز عبادت را هدف قرار می‌دهند ، طوریکه در آیه ی 40 همین سوره بدان اشاره نمودیم: **«لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ»** وگاهی بدنبال حمله به مبلّغان ومروّجان دین یا مستمعین آنان هستند.

طوریکه در جمله **«یَسْطُونَ بِالَّذِینَ یَتْلُونَ»:** همین آیهٔ مبارکه بدان اشاره.

«قُلْ أَ فَأُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکُمُ اَلنّٰارُ»: ای پیامبر! به آنان بگو: آیا می خواهید بدتر از حمله و آزاری را به شما بگویم که می خواهید نسبت به مؤمنان انجام دهید و آنان را بدان بترسانید؟ این همان آتش جهنم است که خداوند آن را در آخرت برای‌تان آماده ساخته است.

« وَعَدَهَا اَللّٰهُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا»و خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است. « وَبِئْسَ اَلْمَصِیرُ»بی‌گمان جایگاهی که بدان باز می‌گردید بسیار بد باز گشت گاهی است.

یَا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئًا لَا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿۷۳﴾

ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مَثَلی زده شده است؛ پس به آن گوش فرا دهید، کسانی را که غیر از الله به کمک می‌خوانید (و پرستش می‌کنید) هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند و اگر مگس، چیزی را از آنان برباید، نمی توانند آن را از او بازگیرند، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند.(۷۳)

قبل از همه باید گفت که: ما نباید مخلوقات کوچك را کوچك بشماریم ، در آیهٔ مبارکه با چه زیبای اعجازی فرموده است: اگر انسان‌ها، همه‌ی توان خود را هم به کار گیرند، نمی‌توانند موجود زنده‌ای خلق کنند.**«إِنَّ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اِجْتَمَعُوا لَهُ »**

شیخ صابونی درتفسیر این آیه می فرماید:اگر تمام بت‌های مورد پرستش شما با هم جمع شوند و همیاری کنند نخواهند توانست پشه‌ای را با آن همه ضعیفی و حقارت خلق کنند، پس چگونه شایسته است انسان عاقل آنها را خدایان معبود قرار دهد!

امام قرطبی در تفسیر خویش در مورد این آیه مبارکه می نویسد: به چهار سبب پشه را ذکر کرده است: پستی و حقارت آن، ضعف و ناتوانیش، ناپاکیش و فزونی تعدادش. پس وقتی معبودان آنها قدرت خلق و دفع اذیت این جاندار ناچیز و ناتوان را ندارند، چگونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

درست است خدایان مورد پرستش و ارباب اطاعت باشند؟ وبدین ترتیب قوی‌ترین دلیل و روشن‌ترین برهان رااقامه کرده است.(تفسیرقرطبی ۹۷/۱۲).

«وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ اَلذُّبَابُ شَيْئاً لاٰ يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»:«و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی‌هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقینا از آفریدن غیرآن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده‌ترند.

« ضَعُفَ اَلطَّالِبُ وَ اَلْمَطْلُوبُ»: کسی که دربرابر یك مگس عاجز است، لایق نیست پرستش شود ، واقعاً عابدی که از بت ناتوان طلب خیر می‌کند، هم خود او و هم مطلوبش یعنی بت، ضعیف و ناتوانند. پس هردو حقیرو ناچیزند.(ابن عباس گفته است: **«الطالب»** یعنی بت «والمطلوب» یعنی پشه، وسدی گفته است: «الطالب» یعنی عابد «و المطلوب» یعنی خود بت و این نظر ارجح است که ما آن را برگرفته‌ایم.).

بنابراین هم بتان و هم مگس هردو ضعیف و ناتوانند، طالب که معبود غیر الله است از بازپس گیری آنچه که مگس گرفته ناتوان است و مطلوب که خود مگس می‌باشد نیز ضعیف و ناتوان است پس چگونه این بتان را با وجود این همه ضعف و حقارت و خواری، مورد پرستش قرار می‌دهید؟!

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۷۴﴾

الله را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، بی تردید الله نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.(۷۴)

«مٰا قَدَرُوا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ»:کفار الله را آنطوریکه شایسه تعظیم وقدربود حرمت نکرده‌اند؛ چرا که بت‌ها که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شریک خدای توانا و غالب قرار داده‌اند.

از این‌رو گفته است:**«إِنَّ اَللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»:** «در حقیقت خداست که توانای غالب است» یعنی خدا توانا می‌باشد و هیچ چیز او را درمانده و ناتوان نمی‌کند.

او نیرومندی است که شکست نمی‌خورد و غیر خویش را با جبروت خویش مقهور ساخته است، عزتمندی است که در عظمت یگانه و به کبریا و مجد یکتاست.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۷۵﴾

الله از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم بی گمان الله شنوای بیناست. (۷۵)

کلمۀ **«اصطفی»** از «صفوة» به معنای خالص و ناب است و برگزیدن ناب نشانه آن است که بعضی از مردم و فرشتگان لیاقت دارند و ناب و خالص هستند.

در آیۀ مبارکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: **«اَللّٰهُ يَصْطَفِى مِنَ اَلْمَلاٰئِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ اَلنّٰاسِ»** الله تعالی از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل تا در ابلاغ وحی به پیامبرانش واسطه شوند.

«و» نیز رسولانی را برمی‌گزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه وسلم برای ابلاغ شرایع دین به بندگان. این آیه مبارکه نظر آن عده کسانی را رد می‌کند که منکر آمدن پیامبران از نوع انسان اند.

« إِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: او شنوای هر سخن و بینا به هر عملی است از این جهت در

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزنیش و انتخاب پیامبرانش بسیار خوب عمل کرده است.و می‌داند که چه کسی از آنان شایسته این گزینش است.واقعاً هم گزینش پیامبر، حقّ الله است، که خالق وبصیر است .

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

آنچه را در پیش روي آنها و پشت سر آنهاست مي‌داند.و همه کارها به‌سوی الله باز گردانیده می‌شود.(٧٦)

یعنی: پروردگار با عظمت آنچه را پیشاپیش فرشتگان و پیامبرانش قبل از آفرینش‌شان وجود داشته می‌داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان‌که نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند «وَإِلَى اَللهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ»: اموربندگانش به خدا بازگردانیده می‌شود،پایانهٔ هرکار،بازگشت هر مخلوق و مرجع هرچیز تنها به سوی اوست. آنگاه مطابق آن، آنها را پاداش می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (77 الی 78) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین ، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.(٧٧)

« إركعوا واسجدوا»: رکوع و سجده کنید، نماز به جای آورید. و افعلوا الخیر : کار نیک انجام دهید. کار نیک مانند: مستحبات، صله ی ارحام و داشتن اخلاق و منشهای پسندیده.

فلسفه رکوع در نماز:

اولین و زیباترین نشانه تواضع و فروتنی یک انسان مسلمان در برابرپروردگاراش، خم شدن در برابر او (رکوع) و تعظیم کردن به او است.

علماء در تعریف، رکوع میفرمایند که: رکوع در نماز عبارت ازآن است که نمازگزار پس از سورهٔ فاتحه و قرائت یک سورهٔ بعد ازآن، به نیت تعظیم و فروتنی در برابر فرمان الهی و عظمت پروردگار با عظمت، تا حدی خم شود که دست‌ها به زانوها برسد، کمر صاف باشد، گردن کشیده باشد.

خم می‌شود، یعنی کبریایی تو ما را به تعظیم وا می‌دارد و در برابر بزرگی و بی‌همتایی تو، سرو قامتمان می‌شکند.

نمازگزار وقت به رکوع خم می گردد در حقیقت با عمل خود به ذلّت و خواریش و با ذکر رکوع به عظمت و کبریائی خداوند بزرگ اش اعتراف و اقرار می کند. طوریکه گفتیم ، این بهترین نوع تواضع بنده در مقابل مقام با عظمت پروردگاراش است. به همین خاطر که او الله را به عظمت و بزرگی یاد کرد پروردگار با عظمت نیز او را در نزد بندگان عزت و بزرگی می بخشد.

علماء میگویند که: هر چند که قرب کامل در سجده حاصل می شود ولی تا موقعی که ادب خضوع در رکوع کامل نگردد، قرب مطلق بدست نمی آید چون نقص در هر جزئی به کل سرایت می کند. چنانچه از پیامبرصلی الله علیه وسلم نقل شده که: «هرکس که وضوء و رکوع و خشوعش در نماز کامل نباشد نمازش ناقص است».

رکوع مرحله اوّل است وسجود مرحله دوّم، هرکس که معنی و حقیقت اوّلی را به جای

(c) ketabton.com: The Digital Library

آورد شایستگی دوّمی را یافته. پس باید که رکوع با خضوع و خشوع کامل باشد تا سجده به تَبَع آن کامل گردد.

راز و حکمت مشترک رکوع و سجود:

راز مشترک رکوع و سجود تسلیم و فروتن در برابر پروردگار با عظمت است، تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتراز رکوع است، سجود نماینگر وضع است که این حالت به الله سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به پرودگار بیشتر می شود، بنابر اهمیت مقام سجده است که از آن در تعداد زیادی نصوص اسلامی تذکر یافته است. «اقرب ما یکون العبد من الله عز وجل و هو ساجد».

علماء درمورد حکمت رکوع میفرمایند که بجاء اوردن رکوع : ازجمله زیباترین خضوع و فروتنی بشمار میرود؛ رکوع و خم شدن در برابر آفریدگار هستی، با شکوه ترین و زیباترین حالت تواضع و خضوع انسان است.

رکوع، سراسر تواضع، تذلل، فروتنی، خاکساری، سرسپاری، فرمانبرداری،شکستگی ، دوری از تکبر، منیت و خود خواهی است.

وجه تمایز مسلمانان ازسایر ملت‌ها ؛ در همین ادای رکوع و خم شدن در عبادت نماز نهفته است.

مقام وحقیقت سجده:

پروردگار با عظمت در قرآن عظیم الشان میفرماید: **«و اسجد و اقترب»**(سجده کُن و تَقَرب به سوی الله حاصل نما).

پیامبر اکرمصلی الله علیه وسلم در مورد مقام ومنزلت سجده در نماز میفرماید: «اقرب ما یکون العبد من الله اذا کان ساجداً» (نزدیك‌ترین حالت بنده به خداوند زمانی است که درسجده باشد.).

قرآن عظیم الشأن می‌فرماید: مؤمنین افرادی هستند که انفاق در راه خدا می‌کنند و آن را مایه تقرب خود نزد پروردگار می‌دانند و جالب این است که این طرز تفکر مؤمنین را تصدیق می‌کند و می‌فرماید: آری این انفاق مایه تقرب به خداوند است.

سجده در معنای لغوی به حالتی از حالتهای انسانی اطلاق می شود که در جوارح و بدن ظاهر می گردد.

در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن و کُرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به خاك تعبیر وتفسیر نموده اند.

اما در حقیقت این حالت کُرنش ظاهری و پیشانی بر خاك گذاشتن در برابر کسی و یا چیزی، ظاهر معنا و نمادی از حقیقت دیگری است که در باطن سجده کننده وجود دارد.

حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجود له دانست. از این رو سجده را به معنای تذ لل و عبودیت و پذیرش بندگی دانسته اند.

درفهم قرآن عظیم الشان ،از آنجائیکه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعی و حقیقی، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بی چون و چرا می باشد، سجده معنای خاصی می یابد. بنابراین سجده در فرهنگ قرآنی وتعریف قرانی ،عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کریم؛راغب اصفهانی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندۀ محترم!
سجده در نماز بخصوص که با خشوع وخضوع کامل بجاء کردد ، کمال بندگی انسان را در برابر خالق اش نشان میدهد ،نمازگزار در سجده خود را نمی بیند ولی تمام عظمت و بزرگی را از ان الله می داند، لذا سجده یکی از بهترین لحظات برای نمازگزارمیباشد، مخصوصآ که سجده اش در وقت نماز توأم با ذکر و شکرگزاری لفظی وقلبی انجام یابد.
الهی مارا از بهترین ساجدین دربارخویش بگردانی . امین یا رب العالمین.

یادداشت:

آیۀ 77 : ازجمله آیات سجدۀ تلاوت است.

مبحث سجدۀ تلاوت درآیۀ مبارکه:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سورۀ حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هرکس در آنها سجده نمی‌کند، آنها را نخواند».
ولی امام أعظم ابوحنفیه، امام مالک، وسفیان ثوری (رحمهم الله جمیعا) بدین نظر اند که در این آیۀ سجده تلاوت واجب نیست. زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجدۀ نماز می‌باشد نه سجدۀ تلاوت.
طوریکه در آیۀ مبارکه:**« وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ »**(آیۀ43 ، آل عمران) همه متفقند که مراد از آن نماز است وبه تلاوت آن، سجده واجب نمی شود، هم چنین بر تلاوت آیه مذکور هم سجده تلاوت واجب نیست، ولی امام امام شافعی وامام احمد وغیره معتقد اند که بر این آیه هم، سجدۀ تلاوت واجب است. دلیلشان حدیثی است که در آن آمده است، برتری سوره ی حج بر بقیه سوره ها از آنجا ست که در آن دوسجدۀ تلاوت وجود دارد، ونزدامام أعظم أبوحنیفه (رح) این روایت متکلم فیه است که شما میتوانید تفاصیل آنرا در کتب فقه وحدیث مطالعه فرمایید.
یعنی أمام آبوحنیفه (رح) بصور کل می فرماید که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از اُبَی‌بن‌کعب (رض) نقل‌شده است، آن را رد می‌کند زیرا اُبَی بن کعب (رض) سجده‌های تلاوتی را که ازرسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده بود، برشمرد و در سورۀ حج فقط یک سجدۀ تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را.
باید متذکر شدکه بادرنظرداشت اینکه: رکوع و سجود از مصادیق عبادت هستند ولی در این آیه نام آن دو در کنار **«وَ اعْبُدُوا»** آمده که نشانه‌ی اهمیّت نماز و این دو رکن نماز است.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

و در راه الله چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلا شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید ،وبه دین الله تمسک جویید که او مددگار شماست. پس چه نیک مولایی، و چه نیک مددگاری! (۷۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ جٰاهِدُوا فِی اَللهِ حَقَّ جِهٰادِهِ»: تا حد توان با مال و جان در راه اعلای دین خدا چنان که حق جهاده اوست جهاد و تلاش کنید.
باید متذکر شد که: ارزش کارها، به انگیزه و شیوه ومقدار آن بستگی دارد. (در این جمله جهادی ارزش دارد که با تمام توان در راه الله متعال باشد).
در آیهٔ مبارکه می فرماید: با دشمنان خدابه تمام انواع جهاد برزمید؛ چون جهاد با جان، مال، زبان و قلم در حالی که تنها و تنها رضای او را مد نظر دارید، جهاد در راه الله عبارت است از: به‌کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به‌طور کلی به‌جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی‌کرده است.

جهاد بر سه نوع است:

1- جهاد و مبارزه با دشمنی که در میدان نبرد با تو روبه رو می شود.
2- پیکار جانانه با شیطان و پیروانش
3- پیکار و جهاد جدی با نفس سرکش بدفرما که از همه مهمتر است.

«هُوَ اِجْتَبٰاکُمْ »: زیرا اوست که شما را به شرف حمل رسالت برای نصرت و یاری دینش انتخاب کرد و برای شما شریعتش را آسان گردانید؛ به گونه‌ای که آن را چنان سهل و نرم قرار داد است.
«وَمٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی اَلدِّینِ مِنْ حَرَجٍ»: واقعیت اینست که: در وضع قانون، مراعات توان مردم را بصورت دقیق در نظر گرفته شده است. در آیهٔ مبارکه می فرماید: در دین بر شما سختی قرار نداده است، نه در آن تنگیی است، نه در آن دشواریی، نه در عقاید آن فشار و سختی وجود دارد، نه در احکام و در اخلاق آن بلکه سهل و آسان است. بلکه دینی است مستقیم و معتدل و باگذشت و دارای سعه‌ی صدر.
واقعاً هم دین مقدس اسلام ، دین آسان واحکام آن انعطاف پذیراست. درزمان‌ها و مکان‌های مختلف، شایستگی اجرا شدن را دارد.
طوریکه می فرماید:**« مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرٰاهِیمَ »**: این دین که در آن فشار و سختی نیست همانا دین پدرتان، ابراهیم است، دین پدر تان ابراهیم نیز چنین بوده است. یعنی: دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام، بر شما وسیع گردانیدیم.
مفسر زجاج در تفسیر جمله: **« مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرٰاهِیمَ»** می نویسد:«ازدین پدرتان ابراهیم علیه السلام پیروی کنید. ابراهیم علیه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می‌باشند. یا ابراهیم علیه السلاماز باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی‌اند.
همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید:«دِیناً قِیَماً مِلَّةَ إِبْرٰاهِیمَ حَنِیفاً . هُوَ سَمّٰاکُمُ اَلْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هٰذٰا »**«او»** یعنی: خداوند متعال «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» «مسلمان» نام مبارکی است که از قبل برای ما انتخاب شده است. درکتابهای پیشین.
به‌قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این‌مسلمان نامید؛ با این دعای خویش:«وَمِن ذُرِّیَّتِنَآ أُمَّةٌ مُّسۡلِمَةٌ لَّكَ» [البقرة: 128]. «و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند». **«و در این نیز»** یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام فخررازی می فرماید: به خاطر همان شهادت مذکور، خدا در کتاب‌های قبل از قرآن و در این قرآن فضل و برتری شما را بر سایر ملت‌ها بیان کرده و شما را با این نام گرامی نامیده است. پس چون این شرف و کرامت را به شما اختصاص داده است، شما هم متقابلا تکالیف او را رد نکنید.

«لِيَكُونَ اَلرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى اَلنّٰاسِ»: تا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر این امر که رسالت را به شما رسانده است بر شما گواه باشد و شما به نوبهٔ خود بر تمام امّت‌ها گواه باشید که پیامبرانشان رسالت خود را به آنها ابلاغ کرده‌اند.

« فَأَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ وَاِعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاٰكُمْ »: پس چون خداوند شما را به این منزلت والا رسانده است، نعمت عظمی را چنان‌که در خور آن است قدر نموده حق‌تعالی را بر آن شکرگزار باشید و به بهترین وجه دین بی‌پیرایه و خالص را برپا دارید؛ از برپاداشت نماز بر بهترین وجهی که خدای متعال می‌پسندد، بیرون آوردن زکات فرض شده بر شما در اموال‌تان، همراه با توکل بر حق‌تعالی و چنگ زدن به آستان عنایت وی، اتکا و اعتماد بر وی و سپردن کار به وی، زیرا او برای کسی که ولایتش را بر گزیند، نیکوترین مولی است؛ نصرت و پناهاش داده و به عفو و سترش می‌پوشاند. اوست یاری بخش دوستانش؛ ایشان را بر هدایت راه نموده، از دنائت و سقوط و پستی بر کنار می‌دارد و آزارها را از ایشان دفع می‌کند.

خوانندگان گرامی!

نماز و زکات، تشکّر وسپاس از خداوند است. باید به شکرانه‌ی برگزیدگی و سابقه و لیاقت و گواه بودن امّت اسلام، نماز به پا داشت. ما نباید تنها به برگزیده بودن و نام اسلام و مسلمانی تکیه نکنیم، با نماز و زکات و تمسّك به خدا، این افتخارات را پاسداری کنیم« فَنِعْمَ اَلْمَوْلىٰ وَ نِعْمَ اَلنَّصِيرُ» یعنی: او مددکار و متولی امور شماست، پروردگار با عظمت بهترین یار و یاور است.

و به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید و در تمام امور خود به خدا تکیه کنید و از او یاری بجویید.

خوانندگان گرامی!

الله سبحانه وتعالی در بدایت این سورهٔ مبارکه، از زلزله عظیم قیامت وعذاب شدید الهی یادی به عمل آورد، واینک در پایان سوره از جهاد و نماز و زکات سخن گفت و یادآورشد که او برای همه بندگانش، مولا وسرپرست ویاوری نیکوست، این نکته به ما می‌آموزد که برای نجات از خطرهای زلزله‌ی عظیم قیامت و عذاب شدید الهی، بنده‌ی او باشیم و به او پناه ببریم که «فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ» چه خوش مولایی و چه نیکو یاوری است. خداوند متعال ، بهترین مولاست، چون نه ما را به دیگری می‌سپارد، نه ما را فراموش می‌کند، نه ما را برای نیاز خودش می‌خواهد و نه حقّ و أجر کسی را ضایع می‌سازد. یاری خداوند بزرگ ، برتر از هر یاوری است.

پایان جزء هفدهم

ومن الله التوفیق

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست موضوعات ومطالب سوره حج

	سورۀ حج	وجه تسمیه	
		خصوصیات خاص سورۀ حج	
		ارتباط وپیوند سورۀ حج با سورۀ الأنبیاء	
		تعدادآیات، کلمات وحروف سورۀ حج	
		فضیلت سورۀ حج	
		فضیلت بخصوص سورۀ حج	
		محتوای سورۀ حج	
		ناسخ ومنسوخ	
		سایر خصوصیات سورۀ حج	
		«زَلْزَلَةَ»	
		زلزله قیامت	
		موضوعات مطروحه درآیات متبرکه (1 الی 4) دعوت به پرهیزکاری	
		خسارۀ دوستی با شیطان	
		دوستان شیطان	
		ترسو بودن	
		بی‌ایمانی و شرک	
		سست بنیانی	
		برادران شیطان	
		موضوعات مطروحهدر آیات متبرکه (5 الی 7) ردّ ادعای منکران حشر ونشر ودلایل دوباره زنده شدن،	
		بهجت	
		مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می گذرد	
		أهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان	
		موضوعات مطروحه در آیات (8 الی 14) در باره احوال مردم، مجادله کردن بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته .	
		نصاری	
		صابئیان در قرآن	
		نظریات مفسران در مورد «صابئیان»	
		قرآن کریم و صابئیان	
		سنت نبوی وصابئیان	
		موضوعات مطروحه در آیات (19 الی 24) مجازات کافران و مکافات مؤمنان .	
		صحنه ازعذاب روز قیامت	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		پوشیدن دستبند های طلایی در جنت	
		پوشیدن لباس أبریشم برای مردان حرام است	
		حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا	
		استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا	
		موضوعات مطروحه در آیات (25 الی 29) درمورد اینکه کافران راه مسجدالحرام را بر مردم می بستند.	
		حج خانه ی خدا	
		حـج	
		حرم مکه و حدود آن	
		تجارت و کسب و کاردرایام حج	
		تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت	
		حج دردین یهودیت	
		طواف افاضه چیست؟	
		انوع طواف در کعبه	
		موضوعات مروحه در آیات متبرکه (30 الی 35) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، واینکه محل قربانی، همان حرم مکه است.	
		چهار پایان قرباني = هدي	
		بهترين قرباني	
		کمترين چيزي که براي اهداء به خانه خدا کفايت مي‌کند .	
		سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی	
		وقت قرباني و ذبح‌کردن	
		مکان و جای ذبح	
		خوردن گوشت حیوان اِهداء شده به حرم شریف	
		چهار صفت برای مخبتین واقعی	
		مخبتین چه کسانی هستند؟	
		موضوعات مطروحه در آیات (36 الی 37) درمورد آداب ذبح در مراسم حج ،چه مقدار مي‌توان ازگوشت قرباني خورد؟	
		موضوعات مطروحه در آیات (38 الی 41) در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان،و سال واجب شدن جهاد	
		اولین فرمان جهاد	
		موضوعات مطروحه در آیات(42 الی 48) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین.	

(c) ketabton.com: The Digital Library

		بدترین نابینایی	
		کوری دل در قرآن	
		ظلم انسان، سبب قهر الهی است	
		موضوعات مطروحه در آیات (49 الی 57) حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصؤن بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق .	
		مراد از غرانیق	
		موضوعات مطروحه در آیات (58 الی 66) در باره ای فضل و الطاف بزرگوارانه ی الله متعال نسبت به همه ی مردم، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار.	
		مهاجران چه کسانی اند؟	
		دفاع، حقّ مسلم وطبیعی هر انسانی است	
		موضوعات مطروحه در آیات (67 الی 70) در باره مقررات خاصی برای هر امت .	
		خداوند، هیچ اُمّتی را بدون مکتب نمی‌گذارد	
		موضوعات مطروحه در ایات (71 الی 76) برخی از اعمال باطل مشرکان .	
		موضوعات مطروحه در آیات (77 الی 78) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین .	
		راز و حکمت مشترک رکوع و سجود	
		مقام وحقیقت سجده	
		مبحث سجدهٔ تلاوت درآیهٔ مبارکه	

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکثی بر بعضی از منابع و مآخذ:

1 - تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤو ف مخلص هروی .«تفسیر انوار القرآن» گزیده‌ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می‌باشد.

2 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل ازکردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

3 - تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4 - تفسیر کابلی
مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه : جمعی از علمای أفغانستان

5 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(510 هجری/ 1116میلادی -12 رمضان 592 هجری)

6 - البحر المحیط في تفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می‌باشد.

7 - تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی(متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر.

8 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)

9 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق)

10 - تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیردر سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیراز مهمترین و معتبرترین کتب تفسیر ازجمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ،ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده به‌عمل آورده است.

11 - تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم » تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12 - تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

(c) ketabton.com: The Digital Library

نام مؤلف: ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القران:

مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور،سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق).

16 - تفسیر قَتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ ۱۱۸ هـ، ۶۸۰– ۷۳۶م)

تاریخ نشر :(1980/01/01).

17 - تفسیر کشاف مشهوربه تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف :جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فی التفسير القرآن الكريم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ،سال طبع : 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود .وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف :شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه وتفسیر سُورَۀ « حج »

تتبع ونگارش : امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
ومسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره- جرمنی
ادرس saidafghani@hotmail.com:

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library